


کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
خطی
۵۱۰ / ۱۰۰۰


کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۵۱۰ / ۱۰۰۰

۵/۰
۲۱۰۸۹۴



کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
مجموعه	کتاب
موضوع	مؤلف
شماره اختصاصی (۵۱۰)	شماره ثبت کتاب
 جمهوری اسلامی ایران ۲۱۰۸۹۴	

خطی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۵۱۰/۲۰/۵۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 شماره ثبت کتاب ۲۱۰۸۹۴
مجموعه	کتاب	
مؤلف	موضوع	
شماره اختصاصی (۵۱۰) از کتب ابدائی : کرکزاران		


۵/۰
۲۱۰۸۹۴



خطی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۵۱۰/کرکزاران

۵۱۰ / کرم زاده

۰۱
۳۸۸/۴۱-۶
اسکن شد

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران شماره ثبت کتاب ۲۱۰۸۹۴
کتاب	مجموعه	
مؤلف		
مترجم		
شماره قفسه	۵۱۰	

۵۱۰ / کرم زاده

وف ودی
و سائر رساله
امام شیخ طوسی رساله

یوسف سیاه

بدون قریل

بوی زنجی

در جواب

رساله حیض و نفاس و رساله زوراء و سائر رساله

صورت و
ایک طایفه
التفصیل
الطریق
دم اول

مخبر



۵۱۰

۲۱۰۸۹۴

بخش ادبی که در آن فرصاد عبادان ترجمه
که تصوف و در و در

امام قسیرینا رساله قدسیه
ترکیب عربی در تصوف و در

جزء

کتابخانه و ترجمه در

موزون در

۱۰

۲
از کمر نکو بایند به دیده و کمر تلخ بایند در جبین
چشیدن

سزگت الفقیر صبر به طعم محمّد
الطریق بنوعی عذر عیال



۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰

۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰

و اما در باب اول
شأن الوجود بر اینست که
آنکه در کل شیء بودن را
در آنکه در کل شیء بودن را

مکان
زمان
مکان
زمان

رسالة اصولنا لثمة لحفرة مولانا جلال الدين الرومي

بسم الله الرحمن الرحيم

بدانکه این رساله مشتملست بر سه اصل اول در توحید افعال قائم

تعالی و الله خلقکم وما قهولون و قال کل یوم هو فی شأن و قال و ما ریت اذ

ریت و لکن الله رمی توحید افعال اضافت کردن افعال الی الفاعل حقیقی

وهو الواحد الحق عقدا و ایمانا و عقلا و زهانا و احسانا و انیس و شفاختن

فاعل واحد است در افعال متکثره بحقیقی که بکثرة افعال متکثره

از وحدت فاعل غافل و ذاهل و محجوب نگردد و تمامی این توحید

از رؤیت فاعل حقیقی است بکلیه کل یوم هو فی شأن در شمول و افعال

مختلفه فینکشف لصاحب هذه الرؤية حقيقة قوله لا اله الا الله نصیر الامور

و البیرج الامر که فی شئ افعال را که در ایام جهالت و غفلت و محجوب

و کائنات اضافت می گردد عند رفع الحجاب عن بصیرته و از الة الفعالة و الجهالة

عنها بحکم و الی الله ترجع الامور همه در نظر شهود او باز گردد بفاعل حقیقی

على الاطلاق مضاف گردد و آن اضافت مجازی است ساقط گردد و

و تعریف التوحید اسقاط الاضافات اینجا محقق می گردد با وجود آنکه

بزمربته توحید صفات و توحید ذات نیز همین تعریف صادقست

و اما در باب اول

توحید افعال بر اینست که در کل شیء بودن را در آنکه در کل شیء بودن را

توحید افعال بر اینست که در کل شیء بودن را در آنکه در کل شیء بودن را

توحید افعال بر اینست که در کل شیء بودن را در آنکه در کل شیء بودن را

توحید افعال بر اینست که در کل شیء بودن را در آنکه در کل شیء بودن را

توحید افعال بر اینست که در کل شیء بودن را در آنکه در کل شیء بودن را

و اما در باب اول
شأن الوجود بر اینست که
آنکه در کل شیء بودن را
در آنکه در کل شیء بودن را

رسالة اصولنا لثمة لحفرة مولانا جلال الدين الرومي

بسم الله الرحمن الرحيم

بدانکه این رساله مشتملست بر سه اصل اول در توحید افعال قائم

تعالی و الله خلقکم وما قهولون و قال کل یوم هو فی شأن و قال و ما ریت اذ

ریت و لکن الله رمی توحید افعال اضافت کردن افعال الی الفاعل حقیقی

وهو الواحد الحق عقدا و ایمانا و عقلا و زهانا و احسانا و انیس و شفاختن

فاعل واحد است در افعال متکثره بحقیقی که بکثرة افعال متکثره

از وحدت فاعل غافل و ذاهل و محجوب نگردد و تمامی این توحید

از رؤیت فاعل حقیقی است بکلیه کل یوم هو فی شأن در شمول و افعال

مختلفه فینکشف لصاحب هذه الرؤية حقيقة قوله لا اله الا الله نصیر الامور

و البیرج الامر که فی شئ افعال را که در ایام جهالت و غفلت و محجوب

و کائنات اضافت می گردد عند رفع الحجاب عن بصیرته و از الة الفعالة و الجهالة

عنها بحکم و الی الله ترجع الامور همه در نظر شهود او باز گردد بفاعل حقیقی

على الاطلاق مضاف گردد و آن اضافت مجازی است ساقط گردد و

و تعریف التوحید اسقاط الاضافات اینجا محقق می گردد با وجود آنکه

بزمربته توحید صفات و توحید ذات نیز همین تعریف صادقست

و اما در باب اول

توحید افعال بر اینست که در کل شیء بودن را در آنکه در کل شیء بودن را

توحید افعال بر اینست که در کل شیء بودن را در آنکه در کل شیء بودن را

توحید افعال بر اینست که در کل شیء بودن را در آنکه در کل شیء بودن را

توحید افعال بر اینست که در کل شیء بودن را در آنکه در کل شیء بودن را

توحید افعال بر اینست که در کل شیء بودن را در آنکه در کل شیء بودن را

توحید افعال بر اینست که در کل شیء بودن را در آنکه در کل شیء بودن را

کبریا و باریان یار و ضعیف البشر و الخلق خدای دگر که حقش این آید و کون ۴۴

فَكَلُّ الَّذِي شَهِدَتْهُ يُفْعَلُ وَاحِدٌ بِمُفْرَدِهِ لَكِنْ يُجِبُ إِذَا

یعنی سب کے لئے مانع رویت جناب عزت و مرجع حجاب حضرت یا فاضل فیض اللہ دہر کو نوایہ کریم
میں درجین اقرب الیہ یا فاضل دلائل بعد لکھنؤ
لائیو کو انصاف کا دہر یا فاضل ظهور اہم شد
اللہ عز السمت آن ناظر دہر

[illegible]

ط فرست که و نحن اقرب اليه من
لاندو که الابصار دلبست

باب ۹ بذلک مانع رؤیت و موجب حجاب یا افرا
جبل الوریث ناطق است یا انراط بعد است که

٩
يعني بذلك ما في رؤيت جنات عذراء وموسى
حضرة يا افاضل يقين قد ندر كبريائكم
بشدة وحق ان رب الاله يا خدوا افاضل بعينكم
لا تدركوا البصائر كما والدرك يا افاضل علموا انتم
الله في السهرات كما تاطفرون

[Faint handwritten text at the bottom of the page]

و خداوند این مشهور را در ۱۸۶۱

بل جميع استعداداتي مضاعف بوده اند تا عوارض مكنات كه با آن

عزیز کو لوگوں تک بھیجی کہ حق انکے نظر میں نہ مساقت ہو اور

هفته اول از سال ۱۳۰۲

المجلس و جعلوا ابنه الكلداني اترى للملحدي

از و حدیث خود که چه پیدا ناکهانت . تا که شد بر

[illegible]

تو حیدر دات موجود در حقیقت بود و نه الا تصور بود

وحدود

[illegible]

مستند
مستند
مستند

مستوفى

تکلیف و تکالیف

محيط بكم في هذه دكرتكم في هذه دكرتكم في هذه

٩٢

بدرجات لونا ویدی که در این کتاب مذکور است و در این کتاب

[Faint handwritten notes at the bottom of the page]

و. ن. ا. م. ا. ع. ا. ش. و. م. و. ا. ر. ا. م. ا. م. و. ج. و. د. ا.

چھ مرزا دینک اولدی

وچنانکه در عالم اجسام ارواح مختلفیت در عالم ارواح اجسام

و در عالم حقایق ارواح و اجسام همچنان مختلفیت اگر حکم اجسام

و اوصاف او برایشان غالب است پس عالم ملکوت و جبروت پیش او

مختلفیت و عالم ملک ظاهر و اگر احکام و اوصاف ملکوتی بر وی غالب است

عالم ملکوت او را ظاهر است و عالم ملک و جبروت او را باطن و اگر حکم

شهود ذی العز و الجبروت بر وی غالب است از شهود ملک و ملکوت محجوب

باهر و در نظر او غایب است و اگر حکم احدی واحدیت فرقی و تنجی دارد

بهریج چیز از هیچ چیز محجوب نگردد و سخنهایی که از صحابه و مشایخ کما

صادر شده است یا از مقام تنج و یا از مقام تنجی و یا از مقام تنجی و یا از مقام تنجی

و لایق است تا کسی را کشف و عیان او عیان و بیانا این محقق نشود این نوع

سخن پیش او از قبیل اساطیر الاولین نماید آن فی ذلک لذكری لمن كان له قلب

است اولی و هو شهید اولی و هو شهید

اگر حکم اجسام بر وی حکم جسمانی است
اگر بر وی غالب است عالم ملکوت عالم جبروت
آنرا گویند که در او از آنکه باطنی عالم ملک ظاهر

اگر ذی العز و الجبروت حکمتش مشاهده شود اگر
غالب اولی و ملک و ملکوتی که در او محجوب
اولی و ملک و ملکوتی که در او محجوب

اگر حکم احدی واحدیت بر وی غالب است
حکمتی که در وی واحدیت و کورس اولی و
شهود ذی العز و الجبروت

و سخنهای پیش او بر وی که در کما
صادر و اولی و ملک و ملکوتی که در او محجوب
اولی و ملک و ملکوتی که در او محجوب

کشف و عیان او عیان و بیانا این محقق نشود
اگر حکم احدی واحدیت بر وی غالب است
حکمتی که در وی واحدیت و کورس اولی و

اگر حکم احدی واحدیت بر وی غالب است
حکمتی که در وی واحدیت و کورس اولی و
شهود ذی العز و الجبروت

اگر حکم احدی واحدیت بر وی غالب است
حکمتی که در وی واحدیت و کورس اولی و
شهود ذی العز و الجبروت

اگر حکم احدی واحدیت بر وی غالب است
حکمتی که در وی واحدیت و کورس اولی و
شهود ذی العز و الجبروت

اگر حکم احدی واحدیت بر وی غالب است
حکمتی که در وی واحدیت و کورس اولی و
شهود ذی العز و الجبروت

اینکه در عالم اجسام ارواح مختلفیت در عالم ارواح اجسام

و چنانکه در عالم اجسام ارواح مختلفیت در عالم ارواح اجسام

و در عالم حقایق ارواح و اجسام همچنان مختلفیت اگر حکم اجسام

و اوصاف او برایشان غالب است پس عالم ملکوت و جبروت پیش او

مختلفیت و عالم ملک ظاهر و اگر احکام و اوصاف ملکوتی بر وی غالب است

عالم ملکوت او را ظاهر است و عالم ملک و جبروت او را باطن و اگر حکم

شهود ذی العز و الجبروت بر وی غالب است از شهود ملک و ملکوت محجوب

باهر و در نظر او غایب است و اگر حکم احدی واحدیت فرقی و تنجی دارد

بهریج چیز از هیچ چیز محجوب نگردد و سخنهایی که از صحابه و مشایخ کما

صادر شده است یا از مقام تنج و یا از مقام تنجی و یا از مقام تنجی و یا از مقام تنجی

و لایق است تا کسی را کشف و عیان او عیان و بیانا این محقق نشود این نوع

سخن پیش او از قبیل اساطیر الاولین نماید آن فی ذلک لذكری لمن كان له قلب

است اولی و هو شهید اولی و هو شهید

است اولی و هو شهید اولی و هو شهید

اگر حکم اجسام بر وی حکم جسمانی است
اگر بر وی غالب است عالم ملکوت عالم جبروت
آنرا گویند که در او از آنکه باطنی عالم ملک ظاهر

اگر حکم احدی واحدیت بر وی غالب است
حکمتی که در وی واحدیت و کورس اولی و
شهود ذی العز و الجبروت

اگر حکم احدی واحدیت بر وی غالب است
حکمتی که در وی واحدیت و کورس اولی و
شهود ذی العز و الجبروت

اگر حکم احدی واحدیت بر وی غالب است
حکمتی که در وی واحدیت و کورس اولی و
شهود ذی العز و الجبروت

اگر حکم احدی واحدیت بر وی غالب است
حکمتی که در وی واحدیت و کورس اولی و
شهود ذی العز و الجبروت

اگر حکم احدی واحدیت بر وی غالب است
حکمتی که در وی واحدیت و کورس اولی و
شهود ذی العز و الجبروت

اگر حکم احدی واحدیت بر وی غالب است
حکمتی که در وی واحدیت و کورس اولی و
شهود ذی العز و الجبروت

اگر حکم احدی واحدیت بر وی غالب است
حکمتی که در وی واحدیت و کورس اولی و
شهود ذی العز و الجبروت

اگر حکم احدی واحدیت بر وی غالب است
حکمتی که در وی واحدیت و کورس اولی و
شهود ذی العز و الجبروت

اگر حکم احدی واحدیت بر وی غالب است
حکمتی که در وی واحدیت و کورس اولی و
شهود ذی العز و الجبروت

اگر حکم احدی واحدیت بر وی غالب است
حکمتی که در وی واحدیت و کورس اولی و
شهود ذی العز و الجبروت

اگر حکم احدی واحدیت بر وی غالب است
حکمتی که در وی واحدیت و کورس اولی و
شهود ذی العز و الجبروت

ابن مسالك ابيآء عليهم السلام مهلوك شني دارند و اين ملكوت دمسلك و ايجده

ملوك نمی باشند بچشم کرم ذاب و زوای واجه و غیر ساینده و زوای

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سید یتیم نسل المالکینا . مع ذلك برجهل مضر خود مضرند و برقصون

از درون سوكاه تاب و از درون سوماها تاب چنگ دمال از درون و رنگ

ایستاد از برون • دام و دزدان در خیمه و رختگاهان در خطاب و خط

بیشتر از دوازده هزار نفر
که در آنجا مقیدند به
ایستادن و در هر روز

والله يقول الحق وهو يهدي السبيل

بسم الله الرحمن الرحيم

وعدنا انما بعد فاني اوصيكم بروضة الله رب العالمين لعباده الاولين والاخرين من الانبياء والمرسلين

حُبِّ الْمُتَّقِينَ وَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ وَإِنَّمَا يُقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ وَإِنَّ الْكُفْرَ عِنْدَ اللَّهِ اتِّعَابٌ وَالْعَاقِبَةُ

اربع عبادته واوصى بها خواجه كما الحكمة وسعة رحمة ورائفته وهو علم بما هو صالح للعبادة والصالح

ما يؤمن من فعله ونزل على الصغار عند قوم وهو المتعارف باسم التقوى في الشرع والثالثة التزوي

ان سكنوا بخير زاد. حتى يخرجوا من الممالك ويقطعوا المسالك ويملكوا الممالك ولعل لهذا الشر

وإنما الذي يأمده على ما في الخبر من أن الله تعالى لا يقدر على شيء مما يشاء إلا بما يشاء

فهم مقبول ومن كان يوم حزين عده فهو مقبول وكذا في غير هذه الأمور

والمرطوب أو يقصر الجنب حضور المتنفس مع ذكر ربه الكريم وعظمته عنه من الناس

فروا من وقتكم بل ابل الوقت فهناك مرقيا (واثما المرم عند الاوليا قد سلكه اسرارهم الانفا سوي غشت

بسم الله الرحمن الرحيم

العالمين
يا الله يا الله
يا مولا المولى

العالمين

رساله دائره وحدت ملاجلال الدين
ابن عربي

الحمد لله

خدا بی حد و ثنای بی حد سزای آن ذاتی که وحدت نفس منشئی احدیت

و واحدیت شد و برآیت از لیت و ابدیت گشت و باطن ظاهریت

و باطنیت و واسطه اولیت و آخریت آمد که حد فاصل اشارت

بدوست و برزخ جامع عبارات ازوست و حقیقت محمدیه خود

اوست و صلوات زکایات بر مظهری که حقایق ارواح و اجسام تفصیل

حقیقت روح و جسم اوست و بر اولاد و اصحاب او باد که حاملان عرش

شع او بود تدوی الله عنهم بدانک اید که الله بر روح من این رساله

متممست بر دوائر و هر دو دایره متمم بر دوقوس و خطی که بر زحمت

بین القوسین دایره اول در احدیت و واحدیت و وحدت و اعتبار وجود

و علم و نور و شهود و یقین اول دایره دوم در ظاهر وجود که

و جوب و صف حاقب اوست و ظاهر علم که امکان از لوازم اوست

و بر زحمت

حدی و ثنای بی حد اولی از اولی که
اولی و اولی و اولی و اولی و اولی
و ظاهریت و باطنیت و باطن اولی
و لوگیت و آخریت و واسطه اولی

حقیقت وحدت فاصل حد و بند و
غیب هویت احدیت و واحدیت
بینی فصل این دو که یقین در

بدوست الیه هر چه در اصل او
من است و هر چه در نفس هر که او را
و من است که او را و حاصل تدوین هم
است فاعل بدوست با کمال

و یقال بدوست با کمال که اقاله

رساله دائره وحدت ملاجلال الدين
ابن عربي

بر وحدت ثانی که مایه مسابقت است بین الوجوب و الامکان و یقین و یقین

اولی که هنوز حکم ظهور در بطون و واحدیت و از احدیت مندرج در محدوده

و در حد واحدیت و وحدت مندرج نام غیبت و غیریت و اسم و رسم

و وقت و وصف و ظهور و بطون و کثرت و وحدت و وجوب و امکان

متغی و نشان ظاهریت و باطنیت و اولیت و آخریت محتفی بود شاهد

خلوت خانه غیب هویت گشت کثر مخفی خواست که خود را

بر خود جلوه دهد اول جلوه که کرد بصفت و جدت بود پس اول تعین

از غیب هویت ظاهر گشت و حدی بود امتلایات است و اولی

ظهور و بطون مساوی بود و باعتبار آن که قابل بطون و ظهور نیز بود

آن وحدت احدیت و واحدیت را مظهر آمد زیرا احدیت و واحدیت

ظاهر نمی شدند الا بتسبی که رابط باشند بین ما و آن نسبت وحدت

چه احدیت و واحدیت متشابه پس احدیت و واحدیت از وحدتی

ثانی
و یقین و یقین و یقین و یقین و یقین

و در حد واحدیت و وحدت مندرج نام غیبت و غیریت و اسم و رسم

و وقت و وصف و ظهور و بطون و کثرت و وحدت و وجوب و امکان

متغی و نشان ظاهریت و باطنیت و اولیت و آخریت محتفی بود شاهد

خلوت خانه غیب هویت گشت کثر مخفی خواست که خود را

بر خود جلوه دهد اول جلوه که کرد بصفت و جدت بود پس اول تعین

از غیب هویت ظاهر گشت و حدی بود امتلایات است و اولی

ظهور و بطون مساوی بود و باعتبار آن که قابل بطون و ظهور نیز بود

آن وحدت احدیت و واحدیت را مظهر آمد زیرا احدیت و واحدیت

ظاهر نمی شدند الا بتسبی که رابط باشند بین ما و آن نسبت وحدت

چه احدیت و واحدیت متشابه پس احدیت و واحدیت از وحدتی

از رده می شود و چنان چه می بینی صورت دائرة اولست



و این دایره بواسطه خطی که ما ز است در وسط او مقوس کرده شد.

لَقَدْ وَفَّيْتُمُوهُ إِذْ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ أَتَمْتَعُونَ

وَسَطَاتِي كَهْ بَرَزْ خُستَ يَتِيهَا بِقَابِ قَوْسَيْنِ وَبَاعْتَارَا لَكَ حَامِلَ الْخَلْقِ أَوَّلَتْ

سنتی است بحقیقه تجدیه علی السلام و قوس واحدیت منقسم کرده شد

تجملات رسم و اعتبارات از بعد راکه وجود و علم و نور و شهود است . و این

این اعتبارات در قیاس واحدیت ثبت کرده شد زیرا که حق تعالی بآن نفیس

وحدتت بر خود بجای کرد و خود را با آنست و با خودی خود نش حضور

خداوندی که در این دنیا
کند و دلش کند و دلش کند

منتفی شدند چنانکه محبت و محبوبیت از حب و عالت و معلومیت

از علم و بافتار و بسطیت او مراد و در اینست بر زینت بر وی اطلاق کرده شد

وَبَيْنَ وَحَدَّثَ عَيْنَ احْدَيْتَ وَوَاَحْدَيْتَ اسْتِ جَنَانَكِدَعَالَمٍ وَمَعْلُومٍ

و علم در مرتبه ذات زیرا که در آن مرتبه عالم و معلوم و علم خود است
عالم و معلوم یکی است

اما چون نظر بر عالیت و معلومیت و علم می کنیم می گوئیم علم نسبت

است بین العالم و العلوم احادیث و واحدیت و ابرآث قیاس کنت

زیرا که وحدت را دو اعتبار ذاتیست یکی من حیث النقاء التعدد

والتنسب كله ذات وان كان اعتبار احدى كويند ويكي من حيث التعدد

والب که ذات را باین اعتبار واحد می گویند پس وحدت

حکم وسطیت و آردین الاعتبارین با وجود آن که عین

طریق خود است از برای تفهیم این مرتبه واستقرار دد ذهن دائرة

انك الجون
جوهه انك جوهه
انشاء اوله

استاء

مَرْيَمُ بْنُ الْحَقِيقِ

عالم الیہ معلوم ہوتا ہے کہ علم پرستی اور
مرتبہ ذاتیہ جو نیکو ایکسیٹو علم ہند

٩٩ صفات ذاك من وجه عيني من وجه غفري
اولدني عليك عالمته ومعلومه
موجود اولدوغند ندر ٢

اما الحق عاليت ابر معلومت نظر ابر ابر
ويزد که علم بر نسبتد ربيع العالم والمعلوم

وحدہ حکم و سلیقہ و تہذیب و تربیت

۲۰۰۰

بسیار غنی در مقدمات و تفصیلات
و جمله کلمات و جملات

بود بی توهم تقدم واستتار و فقدان و غیبتی و این یافت و پیدا می
رئید آکنده کی و شهود که کثرت اعتباری آند در قوس واحدیت ثبت
کردن انشعب است از قوس احدیت و اگر چه این اعتبارات و ذرات
حضرت از یکدیگر متمیز نیستند بلکه عین یکدیگر آند و دیگر آنکه
این بجای اول متضمن شعور بکمال ذات و کمال انسانی است بر طریق اجمال و کلی
چون طریق جزئی و تفصیلی تمام موقوف بر تمیز حقایق چنانچه بیان کرده شود
بعد ازین و بحکم غلبه وحدت تمیز حقایق را در آن حضرت گنجی نیست
و غناء مطلق لازم کمال ذاتیست و معنی غناء مطلق آنست که هر چه در صدد
تفصیل است از لا الی الا الله او را مشاهده است شهود کلی و بدان شهود
کلی مستفید است از تفصیل پس اینجا مطلوب کمال انسانی باشد و این کمال
شروطت بر عالم تفصیل و شروطت بر آدم اجمالاً بعد تفصیل و ذات نیز
من حیث الاسماء و الصفات مقتضی آن بود که چنانکه خود را بجای جلوه کرده
مقتضی نیز جلوه کند که این جلوه کمال دیگر است چنانکه وجدان حضور
بجای قیامه باشد کمال پیدا و اولور که وجدان و حضور و شهود یکی حضرت احدیته دانسته و نفساً بجای حاصل اولش است
بر حضرت واحد بنده مقتضی حاصل اولور اسما و صفات و چنانکه بعضی بعضی بنده نیز بخانه جدره فی حکم
شود غیرت بخانه جدره بواسطه حضرت احدیته اولی از این بجای ثانی یعنی حضرت واحد بنده اولور که حضرت اصطلاح
اولیاده با آن و آن در هر جمله اولش بود چنانکه کل جمله یونیه معلوم اولور

و بعد از آن که حکایت غریبه و وجود و علم و نور
و شهود اعتباری آن نیز که احدیت صفا از
و غناء مطلق لازم کمال ذاتیست و معنی غناء مطلق آنست که هر چه در صدد
تفصیل است از لا الی الا الله او را مشاهده است شهود کلی و بدان شهود
کلی مستفید است از تفصیل پس اینجا مطلوب کمال انسانی باشد و این کمال
شروطت بر عالم تفصیل و شروطت بر آدم اجمالاً بعد تفصیل و ذات نیز

در کمال اسما و صفات عالم
مشروط بر تفصیل

از ذلک من حیث الاسماء و الصفات مقتضای مطلوبی
اول اولور که حضرت احدیت معنی حقایق الهیه
احدیته و بجای کند و بی بیان اولور

است و تفصیل آن بی بیان اولور و آنرا بکمال خود فی حضرت واحد بنده
بجای قیامه باشد کمال پیدا و اولور که وجدان و حضور و شهود یکی حضرت احدیته دانسته و نفساً بجای حاصل اولش است
بر حضرت واحد بنده مقتضی حاصل اولور اسما و صفات و چنانکه بعضی بعضی بنده نیز بخانه جدره فی حکم
شود غیرت بخانه جدره بواسطه حضرت احدیته اولی از این بجای ثانی یعنی حضرت واحد بنده اولور که حضرت اصطلاح
اولیاده با آن و آن در هر جمله اولش بود چنانکه کل جمله یونیه معلوم اولور

و در وجود ذات و انفساً بجای حاصلت مفصل و نیز حاصل شود
و مقتضی حاصل می شود و این تمیز حقایق بعضیها عن بعض و بشود حکم غیرت
نیز و گویند ما در آن حضرت آن تمیز و غیرت را اصلاً راه نیست پس
کمال مذکور که مطلوب بود متوقف شد بر تمیز و بجای دیگر پس بتفصیل دیگر
بجای کرد و این بجای از بجای بر طریق تفصیل از متفلس ظاهر گشت که
بآب انبثات جمیع حقایق الهیه و کونیه و انسانیته از یکدیگر متمیز شدند
و جمیع آنچه در صدد تفصیل بودند و بجای ثانی پدید آمدند بر ترتیب و
و این نفس بر طریق آبروی رفیع که اندکی قرص آفتاب را بیوشاند آفتاب
احدیته را بظهور خود پیشان آندکی بیوشانید و آنچه از بیوشانید سلام سوال کردند
این کان ربنا قبل ان یخلق الخلق قال علی السلام کان فی عالم مافوقه هوا و لا تحت
هوا اشارت بدین مرتبه است قاعده چنانست که ظاهر آبرو بر فوق و تحت
هوا باشد چون هوا را نمی کرد و گفت مافوقه هوا و لا تحت هوا ناسا نل
از عا این آبر ظاهر را فهم نگذرد زیرا که آن مرتبه را عا از برای آن خوانند که
و سلا که اندر آن حقایق و تمیزات بر عا
ایده که فرموده و تمیزات هوا و آیه و دیو و دیو
بوه و آیه لیکن از آن مراد نه و تأمل و تفکر
جساجی اولش بر معنای اولور

تفصیل
و مقتضی حاصل می شود و این تمیز حقایق بعضیها عن بعض و بشود حکم غیرت
نیز و گویند ما در آن حضرت آن تمیز و غیرت را اصلاً راه نیست پس
کمال مذکور که مطلوب بود متوقف شد بر تمیز و بجای دیگر پس بتفصیل دیگر
بجای کرد و این بجای از بجای بر طریق تفصیل از متفلس ظاهر گشت که
بآب انبثات جمیع حقایق الهیه و کونیه و انسانیته از یکدیگر متمیز شدند
و جمیع آنچه در صدد تفصیل بودند و بجای ثانی پدید آمدند بر ترتیب و
و این نفس بر طریق آبروی رفیع که اندکی قرص آفتاب را بیوشاند آفتاب
احدیته را بظهور خود پیشان آندکی بیوشانید و آنچه از بیوشانید سلام سوال کردند
این کان ربنا قبل ان یخلق الخلق قال علی السلام کان فی عالم مافوقه هوا و لا تحت
هوا اشارت بدین مرتبه است قاعده چنانست که ظاهر آبرو بر فوق و تحت
هوا باشد چون هوا را نمی کرد و گفت مافوقه هوا و لا تحت هوا ناسا نل
از عا این آبر ظاهر را فهم نگذرد زیرا که آن مرتبه را عا از برای آن خوانند که
و سلا که اندر آن حقایق و تمیزات بر عا
ایده که فرموده و تمیزات هوا و آیه و دیو و دیو
بوه و آیه لیکن از آن مراد نه و تأمل و تفکر
جساجی اولش بر معنای اولور

حقایق الهیه و کونیه و انسانیته
الملك نور و صافی

و جمیع آنچه در صدد تفصیل بودند و بجای ثانی پدید آمدند بر ترتیب و
و این نفس بر طریق آبروی رفیع که اندکی قرص آفتاب را بیوشاند آفتاب
احدیته را بظهور خود پیشان آندکی بیوشانید و آنچه از بیوشانید سلام سوال کردند
این کان ربنا قبل ان یخلق الخلق قال علی السلام کان فی عالم مافوقه هوا و لا تحت
هوا اشارت بدین مرتبه است قاعده چنانست که ظاهر آبرو بر فوق و تحت
هوا باشد چون هوا را نمی کرد و گفت مافوقه هوا و لا تحت هوا ناسا نل
از عا این آبر ظاهر را فهم نگذرد زیرا که آن مرتبه را عا از برای آن خوانند که
و سلا که اندر آن حقایق و تمیزات بر عا
ایده که فرموده و تمیزات هوا و آیه و دیو و دیو
بوه و آیه لیکن از آن مراد نه و تأمل و تفکر
جساجی اولش بر معنای اولور

بهر اسماء و صفات عالم
مشروط بر تفصیل

از ذلک من حیث الاسماء و الصفات مقتضای مطلوبی
اول اولور که حضرت احدیت معنی حقایق الهیه
احدیته و بجای کند و بی بیان اولور

است و تفصیل آن بی بیان اولور و آنرا بکمال خود فی حضرت واحد بنده
بجای قیامه باشد کمال پیدا و اولور که وجدان و حضور و شهود یکی حضرت احدیته دانسته و نفساً بجای حاصل اولش است
بر حضرت واحد بنده مقتضی حاصل اولور اسما و صفات و چنانکه بعضی بعضی بنده نیز بخانه جدره فی حکم
شود غیرت بخانه جدره بواسطه حضرت احدیته اولی از این بجای ثانی یعنی حضرت واحد بنده اولور که حضرت اصطلاح
اولیاده با آن و آن در هر جمله اولش بود چنانکه کل جمله یونیه معلوم اولور

آفتاب وجود حقیقی را بظهور خود آند که محقق می گردد آند چنانکه در ظاهر این آید

[illegible]

ارزیده و احدیت تعین و بقی فانی و مرتبه
الوصیت و اسم الله و فلك الجوامع و عا
و بر لر و قور اسما عبادات حیثیت
شمت قلندر

یوریتہ واحدیت دیندو کی حقایق کو برسرِ بندیت
تیز اولند فی الجود والوقت دیندو کی بچلای
فیضانِ اسماء اولدو وغندندر

کتاب

مرآتی یلیر

شیر خلیجین کہ فقین لوال واحدیتی شتمل ایدی و بر سر
شتمل ایدی و احدیت دخی شتمل لوالی و حدی و کثرت
سر زخمی امدی و حضرت واحد سگ وحدت

ظاہر وجود دیر لرو خوب و صفت خاص اور در
یو واحد تنک اکثر تنہا عالم دیر لرو حقانیت
آلہ اولہ و فی جہت اولہا حقانیت کہ اسکالہ

اندر لواز میرد ۳۲

می گویند من حیث تعلفها بمحقق که امکان از لوازم او نیست و این ظاهر شود و اگر
حقاقت تعلف اولیا را احاطه

درین مرتبه ثانی صورتی احدیت است و حدیث حقیقه از سرایت

احدیت در وی و کثرت نسبت از آن بیان واحدیت در وی که آن واحدیت
 بر وی کثرت نسبت

باطن ظاهر الوجود است که شامل شئون کلیه اعتبارات اصلیه است
در ظاهر وجودی که باطنی در کلیه اعتبارات اصلیه در

و کثرت نسبت اشخاص و اسماء و صفات است و این ظاهر علم را که درین
اولا عین دل را که در مشق تعین نانک کرده و نسبتی است اسماء و صفات

مرتبہ دوم صورت واحد نیست کثرت نیست حقیقۃً از سبابت واحدیت
ظاهر ملک کثرت حقیقی سواد و غیر واحدیت غلبه و سببیت ندارد
صورت ظاهر بود

دروغی و وعد نیست نبیه و مجموعه از اثر سرایت احمدیت در وی که آن
 ظاهر علی بنی نذر و احمدیت سرایت ندارد

وہابیوں کو یہ بھی جانتا تھا کہ ان کے خلاف جو فتویٰ جاری ہوئے ہیں، وہ سب غلط ہیں۔

نیز کائنات از دست ایشان بدست افتاد از هر ذره که در کائنات ظاهر

وجود و ظاهر علمت حقیقه انسان است از برای تحقیق این مرتبه

وایضا دووم اشاعه کرده می شود چنانچه می بینی که این صورت دایره

نومست برای تفهیم و استقرار

چون که در این زمانه در که
شیخ و استاد است

الهيولى عند المشايخ من الشيعة في نسبة العلم الى الظهور
فيمن الشورى في كل ما اطلق الظهور فيه صورة
يستعملون هيولى ٢٢

فلما جرت عليه القدر انكروا
فقال هذا لي

در رسیدن اشاعی طبقات
در روز جمعه اول

ملک سازان
رحم

ظاهر علم است کلیات ارواح و اجسام اند و هر یکی نیز از آن است
خود که در محیط است و هر یکی نیز از آن جزئیات و اثره محیط نیز بود
خود و اگر چه محیط مافوق خود است چنانکه احاطه عقل کل بر جمیع عقول و نفس
بر جمیع نفوس دارد چنانکه احاطه عقل کل بر جمیع عقول و نفس
و جواهرها و عرشها این محو است و محیط کرسی و این نیست
و هست اسم الهی که در قوس ظاهر وجود ثابت کلیات اسماء الهیه
و هر یکی نیز از آن است محیط بر آن برای خود و جزئیات او نیز بر او
است چنانکه گفته شد در قوس ظاهر علم و هر جزئی در محیط کلی
متعین است از آن و کلیات اسماء الهیه در قوس ظاهر وجود
و کلیات اسماء کونیه در قوس ظاهر علم همچنان متعین است
پس از هر دو جانب که قوس ظاهر وجود و قوس ظاهر علم است اسماء
و تقییدات الهیه و کونیه و کلیه جزئیات بی حد و بی حصر ظاهر کرده و که هر اسم
کلی الهی مظهر اسم کونی کلی و رب او باشد و هر اسم کلی مظهر آن اسم کلی
الهی

و گفته اند که اشیا و اشیاء اولیای الهیه و مظاهر
اشیا که مظاهر در جمیع عقول و نفوس است
و هر یکی از آنها که در قوس ظاهر وجود است
و هر یکی از آنها که در قوس ظاهر علم است

بعضی گفته اند که در قوس ظاهر وجود
و در قوس ظاهر علم

گفته اند که اشیا و اشیاء
اولیای الهیه و مظاهر

الهی و ربوبی او همچنان هر اسم جزئی الهی مظهر رب اسم جزئی کونی
باشد و این اسم جزئی کونی نیز مظهر و ربوبی او و ظاهر وجود مظهر
ظاهر علم باشد و ظاهر علم مظهر او و حقایق الهیه مربوط و در ظاهر
بحقایق کونیه و حقایق کونیه مشروط در وجود و حقایق الهیه و غیر هر دو
جانب مشروطیت بحقیقت بر روح انسانی و ناقصه انسانیه که عبارت از ربوبی
که منشأ قوسین است و فاصل جامع احاطت بر جمیع حقایق الهیه و
و کونیه و از آن برخلاف جمیع الحقایق بلکه خلایق غیر از اسم کونی است
خود اشیا و جزئیات اشیا و عبادت می کنند و ناقص انسان بحسب جمیع
الهی و کونیه جمیع اسماء الهیه اند و تسبیح و عبادت می کنند و آنرا علم اوم
اسماء الهیه نام می دهند و علم اوم را علم اوم می گویند و علم اوم را علم اوم
نظری قوس ظاهر وجود و ظاهر علم را باطن و ظاهر این حقیقت انسانیه است
جمیع حقایق الهیه و کونیه را محیط و جمیع اجزای روحانی او است
الهی و کونیه و حقایق الهیه و کونیه را محیط و جمیع اجزای روحانی او است

چنین است که ظاهر علم و ظاهر وجود
و هر یکی از آنها که در قوس ظاهر وجود است
و هر یکی از آنها که در قوس ظاهر علم است

گفته اند که اشیا و اشیاء
اولیای الهیه و مظاهر

گفته اند که اشیا و اشیاء
اولیای الهیه و مظاهر

گفته اند که اشیا و اشیاء
اولیای الهیه و مظاهر

والتحقيق في حقيقة ما وجدناه من صفات الروحانية

بجانب الحقيقة التي وجدناها من صفات الروحانية...
الإنسان واما اجناس عالیه صفات مثل حيوان وعلم وادراك وقد وردت في جميع كلام
حقايق ايشان في دروس برزخ ثانی انسانی ثابت وهر یکی بر یکی مشتمل باشد
تمیزی اما در برزخی که بین الاحدیه والواحدیه است باعتبار حاکمیت او بر خلق اولی
حقیقه محمديه است واین برزخ ثانی چنانکه گفته شد صورت اوست وحقائق دیگر
کاملان از انبیاء هم درین برزخ ثانی ثابت بل عین اوست چنانکه حقیقه
عین برزخیه کبری است وآن برزخیه کبری که قاب قوسین احدیه وواحدیه است
معالج محمد است علیه السلام واولاده فی اشارت است باقیا قوسین احدیه وواحدیه
بواسطه اکتتام برزخی که کسب انقسام دائره بود بقوسین در سطوت نور تجلی
وآن برزخیه ثانیه صغری که قاب قوسین ظاهر وجود وظاهر علمت غایت معراج نبی
دیگر است صلوات الله علیه وسمت بایشان نیز قوسین ظاهر وجود وظاهر علم متحد
می کرد که تجلی فی آن که او بایشان محضت عبارت از آن اتحاد است بواسطه
اختلاف برزخیه در شده ظهور نور تجلی لکن بحکم علی یکی از آن استیاضی صفاتی
که حقایق ایشان در برزخ ثانی واقعست که اثر آن علیه در کتب و احکام و اثر برزخیه

بعضی از این حقایق جمله
بجانب برزخیه ثابت بود

در حقایق که کاملان در سوره
انکه در کمال و حکم کمال علم
بجانب برزخیه ثابت بود

شماره فکله که کمال و واسطه
کسب انقسام دائره اوله و ثانیه
تجلی از اکتتام برزخی سیله

عبادت و تقوا و تقوی که
واسطه اختفاء و در شده ثانیه
در برزخیه ظهور نور تجلی
ثانی و دق

و مشارب ایشان ظاهر است
والله یقول الحق و هو یبذل
السیل

لکن این صفات اولان مذکور
مستقل از برزخ حاکمیت است

و این حقایق که در این کتاب
مذکور است و در این کتاب
مذکور است و در این کتاب

الانسان واما اجناس عالیه صفات مثل حیوان وعلم وادراك وقد وردت في جميع كلام
حقايق ايشان في دروس برزخ ثانی انسانی ثابت وهر یکی بر یکی مشتمل باشد
تمیزی اما در برزخی که بین الاحدیه والواحدیه است باعتبار حاکمیت او بر خلق اولی
حقیقه محمديه است واین برزخ ثانی چنانکه گفته شد صورت اوست وحقائق دیگر
کاملان از انبیاء هم درین برزخ ثانی ثابت بل عین اوست چنانکه حقیقه
عین برزخیه کبری است وآن برزخیه کبری که قاب قوسین احدیه وواحدیه است
معالج محمد است علیه السلام واولاده فی اشارت است باقیا قوسین احدیه وواحدیه
بواسطه اکتتام برزخی که کسب انقسام دائره بود بقوسین در سطوت نور تجلی
وآن برزخیه ثانیه صغری که قاب قوسین ظاهر وجود وظاهر علمت غایت معراج نبی
دیگر است صلوات الله علیه وسمت بایشان نیز قوسین ظاهر وجود وظاهر علم متحد
می کرد که تجلی فی آن که او بایشان محضت عبارت از آن اتحاد است بواسطه
اختلاف برزخیه در شده ظهور نور تجلی لکن بحکم علی یکی از آن استیاضی صفاتی
که حقایق ایشان در برزخ ثانی واقعست که اثر آن علیه در کتب و احکام و اثر برزخیه

جسم الله الرحمن الرحیم ویا منتهی المیز

تجلی ایشان واما در این دروس برزخیه که بین الاحدیه والواحدیه است باعتبار حاکمیت او بر خلق اولی
حقیقه محمديه است واین برزخ ثانی چنانکه گفته شد صورت اوست وحقائق دیگر
کاملان از انبیاء هم درین برزخ ثانی ثابت بل عین اوست چنانکه حقیقه
عین برزخیه کبری است وآن برزخیه کبری که قاب قوسین احدیه وواحدیه است
معالج محمد است علیه السلام واولاده فی اشارت است باقیا قوسین احدیه وواحدیه
بواسطه اکتتام برزخی که کسب انقسام دائره بود بقوسین در سطوت نور تجلی
وآن برزخیه ثانیه صغری که قاب قوسین ظاهر وجود وظاهر علمت غایت معراج نبی
دیگر است صلوات الله علیه وسمت بایشان نیز قوسین ظاهر وجود وظاهر علم متحد
می کرد که تجلی فی آن که او بایشان محضت عبارت از آن اتحاد است بواسطه
اختلاف برزخیه در شده ظهور نور تجلی لکن بحکم علی یکی از آن استیاضی صفاتی
که حقایق ایشان در برزخ ثانی واقعست که اثر آن علیه در کتب و احکام و اثر برزخیه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي شج بالاذكار خفايا الطائفة صدور الذاكرين ونج بالطاعات جنائيا وواثر لغير
العابدين والغب المجتهد طلوب المريدين وقلوب المشايخ الكاملين وبلغ بالحقبة ارواح
الى درجات الاصلين فستبحان الذي كشف اسرار جماله من سرادقات الصفات للمراقبين
واظهر انوار جلاله من سبحات الذات للمشاهدين والصلوة والسلام على من فضله الله
تعالى بدت من قاب قوسين على كانه المقتربين وخصص بشهوده رضى العين دون سائر
المسولين سيدنا ومولانا محمد الذي اخذ الله لايامان برسالة ميثاق النبيين واوجب
طاعة على التخلين الى يوم الدين وعلى الله الذين سادوا بنسبته على العالمين واصحاب الدين
قادوا بسبعته على الناس اجمعين اما بعد فان افضل الاعمال واشرف الاحوال اتباع السنة
في كل حال لكن لا يمكن هذا الانباع الا بالسلوك في طريقة من طرق العبودية التي وصلت عن النبي
صلوات الله عليه وسلم بواسطة الصحابة رضي الله عنهم الى المشايخ الصوفية لايته من تلك الطرق
العلية الطريقة النقشبندية لانها باقية على اصلها من غير نقص ولا زيادة فيها بخلاف سائر
الطرق لتغيرها من اصولها بما احدثته المشايخ المتصوفة فيها من الامور البدعية ولان نسبة
هذه الطريقة العلية نسبة حبيبية وصلت الى الخواجا عن ابى بكر الصديق رضي الله عنه
واما سائر الطرق ليست كذلك لانها انما وصلت الى مشايخها عن طرق اخرى غير ابى بكر
الصديق رضي الله عنه ولان جذبة المحبة الذاتية انما تحصل في بداية هذه الطريقة العلية
وفي سائر الطرق انما تحصل في نهايتها فلهذا كان الواصلون في بداية هذه الطريقة العلية
اكثر من الواصلين في نهايتها ولان التسيرة هذه الطريقة العلية انما يكون في احدى الذات
وفي غيرها في واحدة فشتان بين التسيرة الذاتية وبين التسيرة الصفاتية فكلما
يخرج السالك من التلوين في سبب الصفات ولان الولاية الكبرى انما تعطي هذه الطريقة العلية
وفي غيرها انما تعطي الولاية الصغرى فقط لما فيه من الخلق في آداب السنة فلما كانت الطريقة
النقشبندية كافلة على اتباع السنة وشاملة على الفضائل المحبة اودت السلوك فيها من بين
طرق الصوفية وتلقبها بعلوم النسب وخصوصها من حضرت سيدي الاستاذ صاحب الفضل
والامداد الشيخ محمد بن الشيخ محمد مراد قدس الله اسرارها وهو تلقاها من والده الشيخ اعظم
وهو تلقاها من الخواجه محمد المعصوم وهو تلقاها من والده الخواجه احمد الفاروق في الموروث
محمد الالف الثاني وهو تلقاها من الخواجه محمد الباقر وهو الخواجه مولانا خاجكي امكني

وهو مولانا

الخواجه درويش محمد وهو من خاله الخواجه محمد زاهد وهو من الخواجه عبيد الله
رحمة الاحرار وهو من خواجه مولانا عقيب الجرجي وهو من ريس الطريقة الخواجه بها الدين
نيسابور وهو من الخواجه سيد امير كلال وهو من الخواجه بابا اسماعيل وهو من الخواجه محمد
ابن وهو من الخواجه محمود الابن الجرجي وهو من الخواجه عارف ديوكري وهو من
رئيس الطريقة الخواجه عبد الحفيظ الخواجه وافي وهو من الخواجه يوسف الهندي وهو من الخواجه علي الفاروق
وهو من الخواجه ابي الحسن الخواجه وهو من روحانية سلطان العارفين ابي زيد البسطامي
وهو من روحانية الامام جعفر الصادق وهو من الامام قاسم بن محمد بن ابى بكر الصديق وهو
عن مولانا رسول الله سلمان الفاروق وهو تلقاها من خواجه رسول الله الصديق الاكبر
وهو من سيد المرسلين صلوات الله عليه وعليهم اجمعين وايضا تلقى على الفاروق هذه الطريقة
العلية من الخواجه ابي القاسم الكركاني وهو من الشيخ ابي عثمان المغربي وهو من الشيخ ابي علي الكاتب
وهو من الخواجه علي الروادي وهو من سيد الطائفة الشيخ البغدادي وهو من خاله
الشيخ شمس الدين السطفي وهو من الشيخ العرف الكرخي وهو من الامام علي الرضا وهو من والده الامام
موسى الكاظم وهو من والده الامام جعفر الصادق وهو من والده الامام محمد الباقر وهو من الامام
زين العابدين وهو من والده الامام الحسين سبط رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو من والده
الامام علي بن ابي طالب وهو من والده الامام الحسن بن علي بن الحسين رضي الله عنهم اجمعين
فلما كانت الطريقة النقشبندية عبارة عن هذه الازكان وهي الذكر والمراقبة واتباع السنة
والانصاف بالاخلاق المحمدية وصحة المشايخ المتصوفة والمجتهد الشيخ القلبي والتربية كبت
بسياسة نبينا لهذه الازكان لم يعرفوا الشاكون اذبت السلوك بكمال الزهارة حتى لا يكون
مستقيم في الطريقة على الصلوات لان من سلك بالجزء في الطريق لا يلقى فيه الهداية والتوفيق
وذكرت فيها ما تلقته عن المشايخ النقشبندية من احكام السلوك وآداب العبودية واوردت
فيها ما فتح الله تعالى علي من الاحوال السنية ليكون ذلك سبيلا لعدا الاخوان ووسيلة الى
العبودية والفرار من الدنيا على شدة آتواب وخاتمة قال الباب الاولى فيها الذكر على سائر الاعمال
وطريق التمسك على جنة السنة وكيف الذكر القلبية اسم الذات والصفات والباب الثاني
في طريق المراقبة وكيف الاستغفار لها وآدابها والباب الثالث في اتباع السنة وفي آداب العبودية
والباب الرابع في تزكية النفس من الاوصاف الرديئة وتخليتها بالاخلاق المحمدية والباب الخامس
في اذلة صحت المشايخ الصوفية والتربية في النفس لآية والباب السادس في حجة لا يد الشيخ
التقنين والتربية والراية في الحضور والغيبة والخاتمة في شرح الكلمات القلبية بالالف الف الف

وكانت كهيئة الكسفة الى باب الفجر والليل

قصود الله

[illegible]

والقراءة سنة مؤكدة وكان صلى الله عليه وسلم لا يدع أحدا هذه الوتة ومنها صلوة التهجد وهي
شأن مؤكدة وقد كانت أن تكون واجبة عند المتقدمين وهي إحدى عشرة ركعة مع الوتر إلى تسع
ركعة وهذه أكثر ما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم وأفضل أوقاتها نصف الليل ويستحب فيها
تطويل الركعات والتسليم على كل ركعتين ويستحب أن يقرأ فيها آية الكرسي مع الأيتين بعدها وقبلها
لأنه مافي السورة وما في السورة وأخر الأعران وتكون على تسعين قد أرسلنا إلى أحباركم وسورة ليس
وأول الحديد وآخر الحشر وسورة القدر والاختلاف يستحب أن يشغل بعد التهجد بشار الطاعة
الصلوة الفجر ومنها صلوة الأشراف وهي ركعتان الأربع ركعات وفيها عند ارتفاع الشمس قد يركع
ويستحب أن يقرأ في الركعة الأولى سورة الشمس مرة وفي الثانية سورة الأعراف أربع مرات وفي الأخيرة
المؤذنين ويستحب أن يصلي بعدها صلوة الأعراف ركعتين يقرأ فيها قل يا أياها الكافرون والاختلاف
ثم بعد التسليم ركعتان كما يعلم القرآن ومنها صلوة الفجر وهي ثمان ركعات في اثني عشر ركعة
وأولها وثلاثون وقت الأشراف وأفضلها عند ارتفاع الشمس إلى أربع السجدة ويستحب أن يقرأ فيها
أسر السورة إلى آخرها وآخر الحشر وسورة الشمس والليل والفجر والم نشر لك والليل والقلم ويستحب
أن يطول الركوع والسجود فيها ويسلم في كل أربع ركعات ويستحب أن يصلي بعد السجدة الأخيرة من
الظهر والعشاء أربع ركعات وكان النبي صلى الله عليه وسلم يصليهن ويستحب له أن يصلي صلوة التسبيح
أربع ركعات في كل يوم مرة وأن لم يقد رضى كل أسبوع مرة والأفضل في كل شهر مرة والأفضل في كل سنة مرة
والأفضل في كل مرة وكيفيتها أن يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب وسورة فاذن من القراءة في كل ركعة
وهو قائم بقوله سبحانه الله وحده الله أكبر عشرون مرة ثم يركع فيقرأ لها عشر مرات ثم يركع ويسجد
فيقرأ لها عشر مرات ثم يسجد فيقرأ لها عشر مرات ثم يركع ويسجد فيقرأ لها عشر مرات ثم يسجد فيقرأ لها عشر مرات
عشر مرات ثم يركع ويسجد فيقرأ لها عشر مرات ثم يركع ويسجد فيقرأ لها عشر مرات ثم يسجد فيقرأ لها عشر مرات
في كل ركعة يفعل ذلك في أربع ركعات ومنها صوم كل يوم الاثنين والخميس وصوم ثلث أيام من أول كل شهر
وثلاثة من أوسط وثلاثة من آخره وصوم العشر الأول من ذي الحجة والحرم والنصف الأول من شعبان
ولا يستحب للشاة أن تزيد على فطار أربعة أيام متتابعة فانه يقسم القلب ويغير الحال ويستحب
للسالك أحياء الليالي المباركة وهي الليالي أواخر العشر الأخيرة من رمضان وليالي العز وليالي العديرة
وأول ليلة من رجب وليالي النصف منه وليالي سبع وعشرين منه وليالي النصف من شعبان
وأول ليلة من رجب وليالي عاشر راء وليالي الجمعة ويستحب أن يصلي في تلك الليالي ما يزيد ركعة يقرأ في كل ركعة
بعد الفاتحة سورة الاخلاص عشر مرات فمن صلى هذه الصلوة في تلك الليالي نظر الله اليه الله سبحانه
نظرة تضيئ لك نظرة سبعين حاجة أدناها المغفرة ومنها قراءة القرآن فلا بد من وصل إلى مرتبة

المرتبة

المرتبة يجعل كاليوم ولياليه ورواها من القرآن لا تتراه القرآن للتسبيح أفضل من الأفعال بالله ولو استحب
له ختم القرآن في كل أسبوع مرة وأن لم يقد رضى في كل شهر مرة من المحبة أفضل من القراءة
من ظهر القلب والإخفاة في القراءة أفضل من الجهر وقراءة الليل أفضل من قراءة النهار ويستحب قراءة سورة
يس وسورة الواقعة بين المغرب والعشاء وسورة الملك بعد صلوة العشاء وسورة يس بعد صلوة الفجر
وسورة الملك بعد صلوة الظهر وسورة النبا بعد صلوة العصر وتمايزم قرآن في هذه الطريقة العلمية
ختم الخواص وفقرانه فيضركه وفضل عزيه فقد لازم بقراءة الخواص كان قدس الله سره في كل
ليلة الاثنين والجمعة وهو مروي عن الحسن البصري ولكن للملازمة الخواص كان بقراءة اضعف اليهم
نحو وطرقه أن يكون تارة من أهل هذه الطريقة العلمية أو لما فوئنا منهم لقراءة وان يكون متوحيها
جالس على كعبته في مكان ظاهر منوبة إلى القبلة وان يراعي الترتيب والعدد بحيث لا يقدم بعضها
على بعض ولا يزيد ولا ينقص العدد وان كان مع الجماعة يقسم عليهم وان يستحضر روحانية الخواص
قبل الشروع فيه ويستحب في قرآنه عنده ويستحب أن يحضر الخواص عند القراءة وان يرفع يديه قبل الشروع
فيه ويقراء هذه الأدعية القدم يا مفتاح الأبواب يا مقبب القلوب يا منور الأبصار يا خالق البقايا والبقا
ويا دليل الخبيثين ويا غياث المستغيثين فوكلت عليك يا رب العالمين واني أمري الي الله ان
يعيد العباد ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم جاز ذلك في العدة ثم يقرأ الفاتحة مع السجدة
سبع مرات ثم يصلي على النبي صلى الله عليه وسلم مائة مرة ثم يقرأ سورة الم نشر لك مع السجدة تسع وسبعين مرة
ثم يقرأ الاخلاص مع السجدة واحدة والف مرة ثم يقرأ الفاتحة اضعاف السجدة سبع مرات ثم يصلي على النبي
عليه الصلوة والسلام مائة مرة ايضا ثم يركع ثمانية ركعات فيقرأ فيها سورة الفاتحة والخواص كان النفس تدينه
وهذا احسن ثم يركع ثمانية ركعات فيقرأ فيها سورة الفاتحة والخواص كان النفس تدينه
بعضا من الخواص كالقمر والريثيب فلا بد للشاة ان يحصل هذه الخواص أو راد أو يدوم
عليها ولا يترك شيئا منها بعد فوجله ورد الات الله يمقت من تعبد وعبادة ثم تركها
كما قال صلى الله عليه وسلم تارك المور ملعون لأن ترك المور والعرض عن الله خطيئة ترك وزنة
فقد امرنا الله عنه ومن اعرض الله عنه فهو ملعون ومطروود **الطهارة** في احكام الصلوة على
طريق التسعة اعلم ان حقيقة العبودية اتباع التسعة فلا بد لكل سالك ان يتبع التسعة حتى يحقق حقيقة
العبودية لان اتباع التسعة هو عبادة الهوى قال النبي عليه الصلوة والسلام تعبد الله تعبد الهوى
فمن اتبع التسعة فرج من اتباع الهوى ويكون محبوبا عند الله تعالى قال سبحانه وبقا ان كنتم تحبون
الله فأتوني بحسبكم الله فلا يبدلها احد الى الله طريق من الطريق لا طريق الايمان لان جميع الطرق
مسدودة غير طريق الاتباع لا مقتوع موصلي الى الله تعالى فلا بد لكل احد من الاتباع بآداب الرسول

صلى الله عليه وسلم في جميع العبادات والعبادات حتى يمكن له الوصول قال الله تعالى لقد كان لكوني رسول الله
شعيرة حسنة فمن ادعى الوضوء واظهر الكفاية وترك ادب التست فهو مستدبر محذور فليست له
نست لجانب الحق تعالى فضلا عن الوصول اعلم ان ادب التست كثيرة وكثيرة جميعها هنا عسيرة
لكن كنت منها ههنا بعض ما يقع في اكثر العادة والعبادة فمن دأبهم عليها يكون من اهل التست بطاعة
فمن تلك الادب ادب الدخول في بيت الخلافة وهي ان يخلع من اداء الدخول فيها ما كان عليه من التاج
واللثة وسائر ما يلزم احترامه ويخفف ثيابه ويشتم زيله وكذا ثم يقول عند دخوله فيها اعود
بالله من الخبث والخبائث فيقدم رجله اليسرى ويدخلها ثم يقعد بحيث لا يستقبل القبلة ولا
ولايتدبرها ولا يستقبل الشمس والقمر ولا يستدبرها ان كان يقعد في الفجر ولا يتكلم فيه ولا يقول
القبول فيها ويعد قننا حاجته يستنجي بالماء معاً ان امكن تجدها والا فبأصابعه كفاية الاستنجاء
بالخمر ان اخذ الخمر بشماله ويترجم من مؤخرها الى مقدمها ثم ياتخذ حجر كائناً فيدبر به حول المسريرة
والحجر الواحد يكفي عن الثلاثة ان كان له اشعاب ثلاثة وكيفية الاستنجاء بالماء ان يصب اصابعه
اليمنى على المسريرة ويصب الماء بيده اليمنى على كف اليسرى ويحرك اصابعه على زوابعها الفجاسة
ولا يرفع اصابعه حتى يتبين طهارتها ثم يجفف مقعده بالحرق او بيده اليسرى ثم يقدم رجله
اليمنى يخرج منها ويقول الحمد لله الذي اذهب عني الاذى وعافاني اللهم طهر قلبي عن النفاق
وحقق فرجي من الفواحش ومنها ادب القول وهي ان يقعد في ارض رطبة ثم يسلك ذكره
بيده اليسرى ويقول قلما يقطع البول يسلك من اصل ذكره بيده اليسرى ويترجم بها الى الخشقة
ويصلي بها ثلاثاً ثم ياتخذ الحجر بيمينه وذكره بشماله ويترجم على الخرج البول حتى يجففه ثم يقوم
ويمشي بخطوات وينتخز ويخرج حتى يخرج ما كان في ارجله من بقية البول ويستحب غسل ذكره
ان انشرب البول على الخشقة ومنها ادب الوضوء وهي ان يقعد في محل رفيع مستقبل القبلة ثم يستن
ويؤدى الوضوء للصلاة ويقول بسم الله العظيم والحمد لله على من الامم ويفعل كفيه ثلاثاً ثم يغمض
ويستنشق ثلاثاً ثم يغسل وجهه ثلاثاً من اصول شعر رأسه الى ايسر اذن من تحت طوله ومن اذن
الى اذن عرضاً ويغسل خيشته ثلاثاً ان كانت كثيفة ولا يجلب غسل اصول شعرها ثم يغسل اذنيه
مع كفوفه وثلاثاً ثم يغسل اذنه اليسرى كذلك ثم يغسل يديه وكيسج يما راسه مبتدئاً من مقدم
راسه ويترجمها الى مؤخره ثم يرد يها الى ايسر اذنه ثم يسبح اذنيه ثم او بطناً ثم يسبح عنقه
يطوي اصابعه ثم يغسل رجله اليمنى مع كعبته ثلاثاً ويغسل اصابعها ثم يغسل رجله اليسرى كذلك
ويقرأ الادعية المختص بكل عضو القلب عند غسله لان الوضوء ان كان بالذكر والخصوة
يجعل قلبه النور كما في الوضوء ثم يرفع راسه الى السماء ويقول اشهد ان لا اله الا الله وحده

لا شريك له

لا شريك له سبحانه ان يحمد عده ورسوله اقدم اجعلني من التوابين واجعلني من المتطهرين واجعلني صورياً
شكوراً واجعلني اذكراً كثيراً واستجرك بكراً واصيلاً ومنها ادب الدخول في الحمام وهي ان ينوي الطهارة
بالطهارة عند الدخول فيه ويخلع ثيابه من اليسار ويثد من فوق مرة الى ان يصف ساقه ويقعد من رجليه
اليمنى فيه فيقول اعود بالله من اليسار واليسار ولا يسلم فيه احد بل يقول ما قاله الله ولا ينظر
في عورات الناس ولا يقعد في الخلق مكشوف العورة ولا يكثر فيه الكلام ولا يطيل القعود ولا يغسل
قبل الغسل على الخفاف بيده اليسرى ثم يغسل كفيه ثلاثاً ثم يغمض ثلاثاً ثم يستنشق ثلاثاً وسالغ
في الصلابة فيخلطه ويخشفه ان كان جنباً ثم يتوضأ مثل ما يتوضأ للصلاة ثم ياتخذ الماء
بيده اليمنى ويصبه على شق الأيمن ثلاثاً ثم يوطأ الى الخشقة وساقه ثم يصب على شق
اليسار كذلك ويدلك ما اقبل من جسده وما ادبر فما تغسل اليداء ثم ياتخذ الماء ويصبه على راسه
ثلاثاً ويدلك ويغسل خيشته وشعر راسه ان كان فيه شعر ثم يفيض الماء على سائر جسده احتياطاً
ولا يسالغ في صب الماء من غير حاجة ثم يقدم رجله اليمنى ويخرج عنده ويقول بعد خروج القدم طهر
نفسى من الشوائب كما طهرت جسدي من الحدث اللهم نور قلبي بنور معرفتك كما نورت قلوب
انبيائك والاولياء اناك اقدم اجعلني من التوابين واجعلني من المتطهرين آف فلا بد ان يغتسل
التي من في الامور الحسنة والشايرة في الامور الحسنة ويستحب لتف الاطوار خلق العانة
في كل عشرة ايام وقلم الاظفار وحلق الرأس في كل عشرة ايام ومنها ادب الاذان وهي ان يركب
ما يستعمل به من امور الدنيا عند الصلوة الا ان والقيام عند جماعة احسن ويقول ما قاله الموقنون
الا عند قوله تعالى يقول لا حول ولا قوة الا الله العلي العظيم وعند قوله تعالى على الفلاح يقول يا شاه
الله كان وما يشاء لم يكن وعند قوله الصلوة خير من النوم يقول صدقت وبررت ويقول بعد
قراءة الموقنون رضيت بالله تعالى رباً وبالا سلام ديناً ومحمد صلى الله عليه وسلم رسولاً نبياً اللهم
رب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة صل على محمد وال محمد واعطه الفضل والوسيلة
والدرجة الرفيعة والبعثة المقام المحمود والذى وعدته يا ارحم الراحمين ثم يجيب الاذن بالفعل
ويذهب الى المسجد جماعة ومنها ادب الصلوة وهي ان يستقبل القبلة استقبلاً لا صحيحاً ويحضر قلبه
مع الله ثم يرفع يديه حذاً ممكنة بحيث يكون كفاه الى جهة القبلة وانها ما اذنه شحني اذنيه
واصابعه الى السماء ثم ينوي لتلك الصلوة فيقول الله اكبر ورسول يدي بالرفق ويضعهما
تحت شدة ويمنع الي موضع سجدة ولا يلتفت الى غيره ثم للركوع ويضع يديه على ركبته ويرفع يديه
اصابعها الى اعلى عنده من جبينه بعد غسل اصابعه وسواى راسه مع ظهره وينظر على قدميه
ثم يرفع راسه مع ظهره ويطمئن قائماً ثم ينزل للتسجود بالانقياس ويضع جبهته مع انقطة الارض

الذي في هذا ربك يوم تبعث عبادك وان يذكر الله عند ثقله في رزاقه واذا السبب في علاج
التي في الثاني وليقرب ويقل عند قيامه للحد الذي احيانا بعد ما اصابنا واليه البعث ونسب
ثم ياتر الحوض وينتفضه ويشغل بعبادة تناسب ذلك الوقت من اتباع التمسك في عبادة
والعبادات يتر في الدرجات العالية **والباب الرابع** في تركه التفرغ عن الصفات الجارية
بالاخلاق الربانية اعلم ان الانسان لا يتقرب الى الخلق العلية ولا يشاهد الاسرار الالهية الا بتركه
عن الصفات الجارية وتخليق بالاخلاق الالهية فلهذا لا يصح الله عليه السلام تخليق بالخلق الا الله فان الله
تعالى لا يستيب الا من الصف بصفاته ولا يستحق الا من خلق باخلاقه لان العالم لا يستيب للجاهل
ولكن لا يستحق التسبيح فلهذا لا آدم عليه السلام خليفة لافاضا باخلاقه والله وشار الى الله
عليه السلام خلق الله آدم على صورة وكان يتناسخ الله عليه السلام خاتم النبيين وخليفة رب العالمين
كذلك على السلام على خلق عظيم قال صلى الله عليه وسلم لا تنتم مكارم الاخلاق الا بتركها وان يكون
صاحب الاخلاق الربانية وروايت العلوم النبوية ان يتخلق بالاخلاق الالهية ويتأدب بالادب النبوية
حتى يكون خليفة الله الذين وهاديا اليه الحق اليقين **ثم اعلم** انه لا يمكن لكل احد ان يرى نفسه
الصفات الجارية الا بان يتسلط في طريقة الصوفية التي هي طريقة تهذيب الاخلاق والتصفية وان يعرف
حقائق الاخلاق الربانية وعلاج زوالها وان يعرف الاخلاق الناطقة وطريق انقضاءها من الاخلاق
الربانية التي هي من اطراد شروخ البطن والفرج وعلاج زوالها انقليل الطعام وتركه القيامة وترك
اكل انفس الاطعم وملازمة الذكر والمراقبة والمجاهدة مع المشايخ والفقهاء والاعاجيب من اجتهاد
والنساء ومنها البطالة وهي العمدة عن كتاب سعادت الدنيا والاخرة وعلاج زوالها ان يلاحظ
ان اهل البطالة هم من وفور وان يجالس مع اهل السوء والاجتهاد ويصاحب مع الفقهاء والزم
ومنها الحسد وهو من اجتماع جميع الخمر مع ارادة زوالها عن الغير وعلاج زوالها ان يعرف ان الحسد
لا ينفع صاحبه ولا يضر غيره بان صاحب الحسد لا يخلو من الغم والهم والحسود ومنه ومنه
ومنها الطمع وهو توقي الخمر من الغير من غير تحقيق وعلاج زوالها ان يلاحظ ان الطمع لا يجلب
النفع ولا يدفع الضرر ولا يفيد الخير ولا يحصل للخير عند الاكثارة وقلة الحياة وان ما قدرة الله
لا يوصله اليه من غير سبب وبما لم يقدره الله لم يصل اليه ولو طمع بالفلسفة بالفلسفة ولو لم ياسب
ومنها الجمل وهو اساءة المال من مخافة الفقر والتعزيب وعلاج زوالها ان يعرف ان اتفاق المال
افضل للعبادة والتقوى ويقترب العبد الى الله تعالى ويكون محبوبا عند الخوري وان يعرف ان الجمل
ينظر الحروب وينفر القلوب ويكون سببا للمذمة في الدنيا والعذاب في الآخرة ومنها الحقد وهو
غضب مستمر كابن في النفس وعلاج زوالها ان يعرف ان الحقد يضر صاحبه لا يضر غيره بنار الغضب

ليكون نارا

في اولها راقون في الحقد عليه الاحقر وان يذكر الحقد في نفسه وبين الحقد عليه حق يعفو
سنة سيده ويشفق عليه ومنها الغضب وهو شدة هيجان النفس لطلب الانتقام وعلاج
زوالها ان يعرف ان الغضب منشأ الفساد ولا ينصف الا الله العباد وان عاقبت حيرة ونزاع
وان يترك في الحسب الكثرة والضلالة ومنها الحجب وهو ان يظن المرء اختصاصه بزيادة الكمال
وعلاج زوالها ان يلاحظ حقيقته نفسه ودناءة طبعه وان يعرف ان متصف بالثقل والعمى
وان ان يلاحظ من جميع الخلق وان يعرف ان احد لا يختص بالكمال ولا بد ان يوجد احد اكمل
منه في كل حال ومنها الكبر وهو تعظم المرء على غيره باسرافه من العظمة وعلاج زوالها ان يلاحظ
لنفسه بالانظام والى الغير بعين الاستصفا وان يذكر مذمة اهل الكبر في القرآن والحديث
وان يذكر في عظيمة الله تعالى وكبريائه وان يلاحظ انها مخفية تحت الخلق ومنها الجبن وهو
الاجحام قهايب على الاقدام وعلاج زوالها ان يعرف ان سبب المذلة والمقارعة عند جميع الناس
وان اجال العقدة لا ينفع فيها احتراز وان الشجاعة صف الرجال افضل للخصا **ومنها** حب الدنيا
وهو الرقة على المال وعلاج زوالها ان يعرف ان حب الدنيا لا يزيد فيها وانما يزيادها باعطاء الله تعالى
واحسانه وان حب الدنيا سر كل خطيئة وترك حبها يقترب العبد الى الله تعالى **ومنها**
الافلاق الفاضلة ومنه في الخلق رافض في غيبها العفة وهي تباعد النفس عن الصفات البهيمية
وتباعد هاهن الشروع الجارية من تخليق بها تغلب عليه الصفات المكنية ويكون صاحب الصفات
ومنها الخلم وهو ترك الانتقام عند هيجان نار الغضب مع القدرة على اخذه من تخليق به يكون
من اهل الارشاد والتزكية ومنها التواضع وهو ترك تعظم النفس على الانام ومقابلة الخلق بالتعظيم
والاكرام من تخليق به يكون صاحب الفيض والقبول ومنها البش وهو اظها الله ورواياته
عند ملاقة الاحبة من تخليق به يكون سعيدا باوكا ومنها سلامة الصدر وهو خلق الخير في
جميع الخلق والنظر اليهم بعين الرضا من تخليق بها يكون صاحب الصفوة والانتفاع ومنها
التعاق وهو يذل المال المستحق من غير ملاحظة العوض ولا لوعة الغرض من تخليق به يكون صاحب
صاحب الاخلاص والتمسك الى المنة العلية ومنها الشجاعة وهي الاقدام على المنطرب من غير خزي
من لمة المشروع من تخليق بها يكون اهل الهيبة والبرة ومنها القبر وهو تحلل بالآخرة والمعبية في
لتفصيل رضاء الله في الدنيا والاخرة من تخليق به يكون منصورا مؤثما ومنها العزيمة وهي طلب الحق
سجادة وقابل ولاعز من جميع النوى من تخليق بها يكون من الراغبين الى الله والمقربين
الى الله **ومنها** الكوفة وهو الخاز مائة من بالسان مع طمأنينة الختان من تخليق بها يكون
اهل التمسك والخطوط ومنها الكتمان السر وهو حفظ ما اتمن عليه من الخصال السر من تخليق به

يكون صاحب العلوم والكم ومقرباً في سائر العلوم ومنها القناعة وهو قوت النفس من الزيادة
تعالى من غير شوق إلى الزيادة فمن تخلف بها يكون صاحب العز والمجاهدة ومنها الزهد وهو
ترك الدنيا لما زاد على الكفاف لا لشغل البطالة من خلق به يكون محبوباً عند الله ومقبولاً من خلقه
الشوق إلى عدم اهتمام بالكسب ما يحتاج إليه اعتماداً على كرم الله تعالى فمن تخلف به يكون صاحب
العز واليقين ومن تخلف بجميع هذه الاخلاق الفاضلة وانصف بجميع هذه الصفات الكاملة يكون صاحب
الاتباع التام يستغنى عن الزيادة على الصلوة والسلام ويكون من الاولياء الكبار والاصفياء الاحبار والنفوس
دعوة الخلق إلى الشريعة وهذه السالكين إلى الحقيقة **باب الخامس** في صفات الفاضل والاراد في قوله
صحة المشايخ الكاملين وكلام اصحاب التربية قد مر الله اسرارهم واعلم ان الصحة عند ارباب الطريق قد تسمى
لما في عديد من الصحة مع الله تعالى جعلاً حكماً لله بحيث لا يرى من القلب امثالها ولا يحيط بغيره
مخالفاً مع التقيد بأرباب العبودية والتحقق باسرار الربوبية والصحة مع الرسول عليه السلام تسمى
الصحة والتحقق باخلاق الزكية مع الاستيقان لرؤية العليّة والصحة مع المشايخ الجالسة معهم واستماع كلامهم
بالخبرة والجد والاجتهاد بهم في ارباب الطريقة والذوق الحق بزيارتهم للوصول إلى الحقيقة والصحة مع اولياء
العهد والتلقين وتعليم ارباب العبودية والقبول وكشف اسرار الخلق واليقين ثم اعلم ان الصحة في جميع
الطرق العلية سبب مستغنى في رتبة الحقيقة لان هذا الوصول في الطرق كلها صحة المشايخ الكاملين
وتصحيح المرشدين والواصلين لان الشيخ الكامل يوصل المراد الصادق بصحة واحدة إلى رتبة الكمال
ويكشف له انوار الجلال والجلال ويظهر له اسرار مقامات الوصال من غير احتياج إلى معاونة المذكورين
الرياضة وكثرة الاعمال في الجملة ان للصحة فوائد كثيرة لا يمكن احصائها بالتفصيل والاجمال ان احكام
النسب واسرار الولاية واداب العبودية والكمال انما هي انسانية لها انما تستغنى من صحة اهل الكمال
والمقاربة بأدب المقامات والاحوال لان الله تعالى اجري عاداته في كشف طلائعها وافاضته الاحوال
واعطاء الكمال ان يجعل صحة العارفين وسيلة اليها والهيئة الواصلين واسطة لها الا يرى ان النبي صلى الله عليه وسلم
عليه السلام مع كونه عند الله اقرب المقربين واكرم المكرمين قد انصف باحكام النسب وتحقيق ارباب العبودية
وجعل بالكمال انسانية بصحة جبريل عليه السلام في قوله وعشرين سنة وان الصحابة رضوان الله عليهم
مع كونهم اكثر الناس طاعة وادباً في الخلق وكان انما اتسموا بالاحكام الشرعية واداب الطريقة واسرار الحقيقة
بصحة النبي صلى الله عليه وسلم فلذلك نسبوا اليه الصحابة عند الصوفية من جملة الفرائض لان علم الصوفية
انما يكتب من صحة المشايخ الكاملين لا من مطالعة الكتب والاسفار ولا من الرياضات انما قيل في اطراف
اتها ولا من مطالعة الكتب لا تفيده ذلك العلم الا الاطلاع على مناقب العارفين واحكامهم ومخالفات صارات
وحكامياتهم وان الرياضات من غير صحة المشايخ وتربية الكاملين لا تفيده الا الوسوسة والجرأة والتلوين

والزينة فما يجد الشاك في صحة الشيخ الكامل في لفظ واحدة لا يجد في مطالعة الكتاب ولا في رياضات
انما يستغنى عن الزيادة في الرتبة واحدة ويوصله إلى رتبة الشهادة التي لا يكون الوصول
ليها بوجوه من الوهم من غير الصحة ولا سيما في الطريقة القشدرية لان نسبتها العلة متفقة بجملة الصحة
في بابكم قد مر الله لا صاحب الذي صلى الله عليه وسلم في بابكم تعلقا هاهنا على السلام هناك بالصحة
فذلك كانت الصحة في هذه الطريقة العلية اقيد من جميع طرق الوصول قال الخواجه سلطان بها الدين
القشدرية قد مر الله في الرتبة طريقتنا هي الصحة والخير في الحقيقة وانما كيفية الاستغناء بالصحة في رتبة المراد
لا سمح صحة شيخه استغنى من وراء كماله بتجليات الحق بتجاذبه على قدر له هاهنا في الحقيقة الثانية
والصفات المتخالفة وتفضل بين المرادين وبين الشيخ قرية رويته ونسبته وطريقه ثم لا يزال المراد في
صحة الشيخ كذلك لا حتى يكون قادراً من جميع صفاته واذن مستهلكا في صفات الشيخ واذن في يطعم
في قلب المراد ما كان في قلب الشيخ من صور التجليات وسور الكالات بطريق الانكسار والانقاس
لان القلوب كالآيات الحسية يعكس بعضها ما كان في البعض الآخر من الصور المعنوية اذا اخذت
صفااتها بعد ذلك يقدم المراد من شيخه على البدلية ويكون عارفاً بالله تعالى مثله مثل شيخه اعلم
ان العارفين السالكين قد اجمعوا على ان المراد الصادق في صحة الشيخ الكامل بالانقياد والتسليم انصبغ
بالطهارة بانوار باطن الشيخ في قوله قد اجمعوا عليها ولا يعود الجاهل الا في رتبة دخل في صحة شيخه ولا يتبع
بالطهارة بانوار باطن الشيخ في قوله قد اجمعوا عليها ولا يعود الجاهل الا في رتبة دخل في صحة شيخه ولا يتبع
فليعلم ان ليس من ارباب الحال ولا يبلغ مبلغ الرجال فليترك صحة لان صحة التناقض تقطع السالك
عن السلك وتؤخره عن الصعود لان القلوب تأخذ حظه من الصحة سواء كانت صحة النيات
او صحة الكاملين وسواء قصدوا ذلك او لا فذلك كانت صحة الاعيان عند الصوفية من الحظوظ
قال مالك بن نويرة رويته الكتب احب الى من صحة الرجل الشوق لان صحة نفس الحق ومجالسته
تتم القلب **الفصل الثاني** في اداب صحة المشايخ التي يجب على المراد رعايتها اعلم ان لا بد
للمريد من صحة المشايخ الصوفية ان يراعي اداب صحتهم ويحفظ حرمتهم لانهم جلساء الله وصحبه
صحة الله فزاعات اداب صحة الله واجب على كل اخيه قاله نزهة المجالس قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
عليه السلام من اراد الجلوس مع الله فليجلس مع اهل الصوفية فيجب مراعاة الادب معهم على حال
فمن تآرب معهم فاذ بالفرق الجليل ومن ترك الادب معهم فقد ضل عن سبيل السبيل قال الشيخ جليل
من جالسهم لظافة ثم لم يأتوا به منهم سلب منه نور الايمان وابلاه الله بالمقت ثم اعلم
ان اداب صحة المشايخ كثيرة وفي ذكرها هذه الختم عشرة لكن ذكرت بعضها فمن راعياها نظر
يستغنى من جميعها انها لا بد للمراد قبل الذوق في صحة شيخه ان يفصل او يتوضأ لان الطهارة

تريد الاستغناء وتكثرها وان يتوب عن الذنوب والمأخوذ المزمومة وان تجرد قلبه عن العلوم
 وان يدخل احد اذن بالتواضع والتذلل والمطرق المراسم وان يسلم عليه بقلد البشارة وان يقبلا
 يد اليمن ويقرع الورد ويضع قائما عند الباب وان امره الشيخ بالجلوس فليجلس حيث
 وان لا يطأ سجادة الشيخ عند تقبيل يديه بل يطأها او يمشي على ركبته وان لا يدخل قلبه فخر احد
 عنده لان الفخر مرقى بقل قلبه فيعكس القلب الشيخ فينادي بها وان لا تحدث نفسه بالشيخ
 من عنده بل يلزم عليه اذا دخل عند الشيخ ان ينوي بعدم الخروج من عنده وان لا يبداء الكلام الا بالثناء
 وان سأل الشيخ عن شيء فليجب بمقدار ما سأل عنه ولا يطول الجواب واذا سأل الشيخ عن
 فلا يطلب منه الجواب فان اجاب فليكن خذ الجواب والا فلا ينتظر منه الجواب وان لا يرفع صوته
 بالكلام ولتحفظه احد ما يسمعه الشيخ وان لا يطول النظر الى وجهه لان ذلك ينافي الادب
 ويستطهه الشيخ من قلبه فينقطع عن الاستغناء وان يكون بين يدي الشيخ كالقصر بين يدي
 محشم وان لا يتغير قلبه على الشيخ اذا قصده او شتمه عند اصحابه وان باسط معه الشيخ
 فليجذب رقبته بيمينه بذلك وان يرى نفسه عند الشيخ في غاية الانكسار حتى يكون محمل رحمة وكشفته
 وان لا ينظر عند الشيخ من اهله وماله لانه متى نظر اليه من اهل بيته فانه العجبة وان لا يمشي
 على شجر لوصد رعيته ما يخاله فظاهر الشرح وان لم يقدر على توفيق كماله فليقبل هو اعلم بمراده ولا يكثر
 قفص الخصر من كبره وان لا يجالس على امر اصلا وكرامه بالقائه نفسه في النار لان عدم الفلاح
 من عدم اعتنا امر الشيخ وان لا يقول كلاما رشيوا في الواجب والمخالفات ويحلم على ظاهره ليسا
 الى ان يذهب اليه وان كان مخالفا للقول لان الشيخ لا يتقيد بالقول وان يسمع كلامه بالاعتنا
 اليه بوجهه والقبول منه بقل ولينأمله في الشارحة ويروى انه حتى يطلع على المراد من كلامه فان سأل
 لم يسمع كلامه بخلاف القول خرج نور الاقتداء من قلبه وان لا يرة كلام شيخ بكلامه ولو كان
 للمقيد لان فيه لفض العهد وان لا يقول له لا وكيف ان فيه اعتراضا عليه وان يعتقد ان من
 اولياء الله وان يحفظ من الخلاف وان لا يعتقد في العصية لا كما صدور العصية عن الاولياء
 وان يعتقد انه افضل للمخالف وطريقته اشرف الطرق لانه لم يعتقد بذلك بميل نفسه الى شيء آخر
 وتنشوق الى طريقه اخرى فينقطع عن الاستغناء عنه واذا دخل في محبة الشيخ وحصل حال في حفظه
 حتى يكون ذلك ملكة وان حصل حال آخر احسن من الاول فليترك الاول ليحفظ الثاني وان اقدر
 على حفظ فر العند فليرجع الى محبة مرة ثانية ليعود اليه ذلك الحال او حال آخر فلا بد للمريد ان يحفظ
 جميع الاحوال الحاصل من محبة الشيخ حتى يكون صاحب الاحوال ويصل الى مقام اكمل وان لا يكثر التردد
 عند الشيخ وان لا يدخل بعجبه الا باقتضاء احكام التسليم لدخوله وان لا يطيل الجلوس عنده

ما يشاق لمحبة

في سائر المحبة من جهة الربة وضبط الاستغناء وان لم يجز من الاطلاع على احوال الشيخ من قدامه وقبوله واكفاله
 وشربه وعيادته وبجاءه من غير ذلك لان ذلك يؤدي المريد الى تنقيص شدة ولا يكتم من الشيخ ما ينظر له
 من الاحوال والاذواق والقرى والتزلف لان كتم المريد شيئا من احوال سلوكه من الشيخ ينقطع عن السلوك
 ويمنعه عن الوصول وان كشف لا شيء من كتم امره فلا يقبضه وان نشر بالشارع واذا اراد الخروج
 عنه فليست اذ فان اذن له فليقبل يده ويركبه ويرجع بالعمرة ولا يولد اليه ظهروا حتى يتوارى
 عنه بعد اربعين يوما ولا ينسحب من حيث لفظها ومعناها وليعمل بالاعتقيد ولا نهاوا وان اترسا
 فمن تأدب بهذه الآداب فقد اتقى من العجبة فتكون له العجبة موصلة الى الله والا تكون العجبة علة مقتا
 وضاد لا **باب تكميل** فيه فضلا الفصل الاول في فائدة المحبة واحتياج المريد اليها في الاستغناء والآداب
 المحبة اعلم ان المحبة اعظم اركان هذه الطريقة العلية لان شئها ثمانية متلقة بالمحبة لان باكر الصديق
 الله عز وجل انما اتقى هذه النسبة عن البرص الذي عليه لم يجذب المحبة ثم تسلسل تلقاها عند الشايق كذلك فذلك
 سميت هذه الطريقة طريق المحبة ولو لم يكن المحبة لم تحصل النسبة لان المحبة بطاقت خاصيتها تنسب
 انانية المريد حتى تقبض على شيء بحيث لا يريد ولا يختار الا بارادة الشيخ واحتياجه الى جذب المحبة ما كان
 في الشيخ من العارض الآتية والتحليات الزائلة الى المريد بالندبة فيقدم المريد على البدلة لان المحبة
 كالقفا طيس فليجذب صفة المحبة الى المحبة ويجعل احدهما مثل الآخر كما قال الشيخ سري السقطي قدس سره
 لا تنسج المحبة بين الاثنين حتى يقبل احدهما للآخر بانا فلا بد في المريد من محبة الشيخ الذي يكون
 واسطة لمشاهدة الحق سبحانه وقيل لان الشيخ مرآت بحليات الحق فاذا احبته المريد بالمحبة الكسبية حتى
 تفرق بها في احد في نفس بحليات الحق بواسطة الشيخ فان استمرت فيه تلك الحالة يشاهد ما من غير
 واسطة الشيخ فيكون نظير التحليات مثل شجرة فالماصل ان المريد لا يقرب الى الله تعالى الا بمقدار محبته له
 يكون محبة الشيخ كاتبة للوصول الى الله تعالى فلهذا كانت محبة هذه الطائفة عين الحقيقة ثم اعلم
 ان محبة الله على قسمين يغير واسطة المخلوق وهو محبة الانبياء عليهم السلام وادباب الجذبات الالهية
 لان محبتهم من مقتضيات الذات الاخذية بستر اختصاص الواحد من غير وساطة المخلوق ولا
 ولا بواسطة الاسماء والصفات والقسم الثاني بواسطة المخلوق وهو محبة سائر الاولياء فانهم انما
 وصلوا الى محبة الله بمحبتهم الانبياء عليهم السلام فكانت محبتهم للانبياء واسطة الى محبة الله
 فلم يتمكن لهم تلك المحبة لم يكن لهم محبة الله تعالى فلهذا قال صلى الله عليه وسلم احبوا من احب الله وقال
 ايضا لا يؤمن احدكم حتى يكون احب اليه نفسه وماله وولده وقال ابو القاسم المديني قدس سره ان لا يقدر
 ان يحب الله الا ان يكون محبة حتى يكون محبة الله لان محبة نوصلك الى محبة الله ولكن تلك المحبة
 ايضا وهبة الهية لا تدخل تحت الاكساب لانها من التاليف الالهية والتعطيف الرباني كما قال العلامة

القسم الاول محبة

لوانتقت ما في الارض جميعها بالفت بين قلوبهم ولكن الله الفت بينهم والتكليف في الكتب بما لا يتصور
وذلك لما ذكرناه من ان الله تعالى في قلبه من محبة ماسوي الشيخ بحيث لا يرى عليه
احدا حب اليه من شدة وان يطعمه في جميع ما ياتره وان لا يخالفه في امره أصلا وان لا يعامله على كونه
الشيخ وليطلب رضا في كل حال وان يحفظ حرمته في الغيب كما يحفظها في الحضور وان لا يتقدم عليه
من الاصول وليكن سلوكه في الظاهر والباطن بقا له وان يكون تحت تصرفه كالميت في يد الغالب
لا يسكن ولا يخرج الا بسكن الشيخ وتوجيه وان يجب جميع من يخدم الشيخ ويغفر من يذنب
الشيخ وان لا يخالس الا مع اصحاب الشيخ واعباد وان لا يجتمع مع شيخ آخر من الاجل والاموات
وان يحفظ ما اعطاه الشيخ من الغنى والعلم والتأخر ولا يقطعهما تقطعا للشيخ وان لا يكثر في اياته
وان لا ينساه وان لا يخرج عن طاعته في كل حال وان يذخر بحاسن اخلاقه وكما يعرفه ويرى
وتأدبه آياه وان يهدي بعض الهدايا وان لا يطلب منه غير التوبة والارشاد وان يعتقد انه احب
عند الشيخ من جميع اصحابه حتى من اولاده وان يعتقد ان لا يوصله احد الى الله الا هو فمن يرى
هذه الآداب وينادى بها يزداد في محبة شيخه حتى يكون بالمحبة فانما في الشيخ فاذا انقضى فيه
يتم الامر والفصل الثاني في رابطة المريد مع الشيخ وادبها اعلم ان الرابطة فرع المحبة فمن لم يكن
فيه محبة لم تكن فيه رابطة فالرابطة مما تنوقف عليه الاستفاضة فمن كانت فيه الرابطة يمكن
له الترفي والاستفاضة ومن لم تكن فيه رابطة لم يمكن له الاستفاضة وكذا ان الحرف عليه السلام
فالرابطة أصل الأصول لان جميع الأصول يحتاج الى الرابطة في ظهورها ونصها لا سيما
وهذه الطريقة العلية لان جميع الاستفاضة يحتاج اليها فلا يفيد شي منها الا بمقارنته
بالرابطة فلذلك سميت هذه الطريقة العلية طريق الرابطة ثم اعلم ان الرابطة عند القصور
النتظار المريد بعين البصيرة الى روحانية الشيخ مع ميلان قلبه اليه بالمحبة الذاتية ولما
واما عند المشايخ النفسانية فيكون من غير النوع الاول عند حضور الشيخ فكيفه ذلك
ان يتوجه المريد مع المحبة الذاتية الى قلب الشيخ بطريق التسليم له والاستعداد فيه حتى
يفضي عن جميع صفاته وصفات الشيخ فيشبهه يتصرف فيه الشيخ ويبلغه الى مرتبة الشهادة
ويوصله الى مرتبة حق البقين من غير احتياج الى طريق آخر فالرابطة اقرب الطرق في الوصول
الى الله سبحانه وتعالى لان الشيخ الكامل يمكن ان يتصرف في باطن المريد الصادق
برابطة واحدة في مجلس واحد ويوصله الى الله تعالى فلا يحتاج بعد ذلك الى طريق آخر
وقد وقع هذا التصرف من كثير من الخواجا كان وغيرهم من المشايخ الكرام قد ساء الله امرهم

حيث

ثم قبل كانت راب الشيخ احمد البدوي قد ساء له امره لما اتاه المريد ينظر اليه ويطلبه
في ذلك المجلس الى مرتبة الشهادة وبسطية لثلاثة في ذلك الوقت ويرسله الى
شاد الناسد الشيخ الثاني ان تكون عند غيبة الشيخ فكيفه ذلك على وجهين
الاول ان يتصور المريد صورة الشيخ بين عينيه ثم يتوجه الى روحانية الشيخ في
تلك الصورة ولا يزال من التوجه اليها حتى يحصل له الغيب او اثر الغيبة والوجه الثاني ان يتصور
صورة الشيخ بين عينيه ثم يتوجه الى روحانية ذلك الصورة كذلك حتى يحصل له الغيب
او اثر الغيبة بعد حصول احد الامرين في الوجهين يترك الرابطة ويستقل بذلك الامر الحاصل
يتقن الغيبة او اثر الغيبة وكما يزول عنه ذلك الحاصل من الرابطة يعود اليها حتى يرجع اليه
ذلك الحاصل فكذلك يدوم على الرابطة حتى يفنى من ذات وصفاته في صورة الشيخ فعند ذلك
يشاهد روحانية الشيخ ان يوصله الى الله تعالى فيكون من الواصلين الكاملين
في هذه الرابطة يترقى المريد من الشيخ ولو كان احدهما في المشي والآخر في القرب ثم اعلم
ان الرابطة انما تفيد ان كانت مع الانسان الكامل المتصرف بقية الولاية لان الانسان
الكامل لا يراه الحق سبحانه وتعالى فينظر الى روحانية يغفر البصيرة يشاهد بها الحق
سبحانه وتعالى وعلا له فيها بنا الرابطة يستفيض الشيخ عن الصبيان والاحياء عن
الأموات لان الرابطة بدخول المستفيض تحت تصرف ولاية روحانية المفيض و
وتصرف فيه الروحانية بولاية ونفيض فيه من الكمالات الالهية
التخليلات الربانية وتبلغه الى الحضرة العلية سواء كان المفيض صبيًا
او قسيسا وسواء عرف ذلك او لم يعرف ثم اعلم ان كيفية الرابطة مع الأموات
ان يجرد المريد نفسه عن العلائق العنصرية ويطلق بالخذ عن القيودات
الطبيعية ويعزى قلبه عن العلوم والنقوش والخواطر الكونية ثم يتصور
روحانية ذلك الميت فوراً مجرداً عن الكيفيات المحسوسة ويحفظ
ويحفظ ذلك التوجه في قلبه حتى يحصل فيه فيض من فيوضات ذلك الميت
او حال من احواله لان روحانية الكاملين منبع الفيوضات فمن ادخل الميت في قلبه

بنا لا يفرضه البتة وإنما ان كانت الرابطة عند قهر ميت فلا بد ان يسجد على صاحب
 ذلك القبر ثم يقف في طريق الميتين قريباً من وجعته ويضع يده اليمنى على اليسرى
 فوق شترته ويقرأ سورة الفاتحة مرة وسورة الاخلاص
 عشر مرات وآية الكرسي مرة ويطلب ثوابها لذلك الميت ثم يجلس عنده ويتوسل
 الى روحانية ذلك الميت في القبر بطريق الاستفاضة كذلك قال صلى الله عليه وسلم
 اذا حضرتم في الامور فاستعينوا من اهل القبور فمن ثوبهم محلته الى روحانية
 النبي صلى الله عليه وسلم وقبره الشريف في ليلة القدر يستفيض منه على السلام
 وكذلك اذا توجر احد من محلي الى روحانية الاولياء في قبورهم ينفع بهم
 فالرابطة من غير توجر كافية في الاستفاضة نعم اذا اجتمعت الرابطة مع القوة
 فنور على نور لكن المدا على قوة الرابطة فمن دأوم عليها حصل له جميع احوال
 الطريقة وكالات الحقيقة ومن اختلت رابطة انقطعت استفاضة
 ولم تحصل له احوال السلوك ولم تظهر له اسرار الوصول وانما آداب الرابطة
 فهي ان يعتقد المريد ان كالات الشيخ لا تقارق روحانية وان روحانية
 ليست مفيدة بمكان دون مكان فاني مكان يتصوره تخضعية روحانية
 وان يعتقد ان تصرفات روحانية الشيخ من تصرفات الحق سبحانه وتعالى وان يحفظ
 محبة شيخه وان يراعي نسبتته في كل حال وان لا يترك الرابطة عند حصول بعض الاعمال
 قبل ان يتمكن فيه ذلك الحال لانه ان ترك الرابطة تزلزل عنه ذلك الحال لانه من احوال
 الشيخ كالعارية عنده وان يدأوم على الرابطة في جميع الاوقات ولا يفارقه اصلاً ثم اعلم
 ان المريد انما يحتاج الى الرابطة ان لم يقدر على الاستفاضة من الله من غير واسطة وان قدر عليها
 يجب عليه ان يترك الرابطة لان استغناء الرابطة عن اعتبار التفرق بين مرتبة
 الحجاب على مقام الشهود وذلك امر ضرر من الله لكن لا يترك محبة الشيخ ولا يترك
 نسبتته ايضاً لان حفظ المحبة والنسبة يزيد المشاهدة ويقرب التسالك
 الى مقام الانس والمحاذثة والخاتمة في شرح الكلمات القدسية اه

بسم الله

بسم الله الرحمن الرحيم مؤلف هذا الكتاب الشيخ احمد الطبريزي
 قد تقدمت العالدين والصلوة والسلام على رسول محمد وآل وصحبه اجمعين والمائة في شرح
 الكلمات القدسية بالفاظ الفارسية وهي احدى عشرة كلمة بدلا كل واحد منها على اصل من
 الطريقة النقشبندية الكلية الاولى هو قول ورد في حوش بعض العقلاء وقد روي بمعنى في
 قوله بمعنى النفس فالعقلى المراد بها عند عقلى الشايد يعني ان يحفظ النفس عن الغفلة
 عند دخوله وخروجه ليكون قلبه خالياً بالله في جميع الانقاس لان حفظ الانقاس من
 الغفلة يودي الى القلب الى الحضور مع الله وحضور القلب مع الله في الانقاس احوالها
 بالطاعات وايضا لها الى الله تعالى بالحياة لان كل نفس يدخل ويخرج بالحضور فهو حتى
 موصول الى الله وكل نفس يدخل ويخرج بالغفلة فهو ميت مقطوع عن الله ويجوز ان يكون
 كناية عن انتباه الذكر من سنة الغفلة في حال الذكر لان المقصود من الذكر انتباهه وملاحظة
 معناه واستمراره ملاحظة معنى الذكر يودي الى المعنى وذلك لا يمكن الا بحفظ الانقاس
 عن الغفلة ولما اصل ان هذا الامر يتم الا بحفظ الانقاس لان حفظه يودي الى الحضور والجلوس
 والمضروب شهود تجليات الحق سبحانه وتعالى لان الله تعالى تجليات بعد انقاس الخلق
 فمن حفظ انقاس من الغفلة بالله دام حشر قلبه بشهود تجليات الحق وكنته عسير على
 السالكين فاذا دخلت الغفلة فيها فلا بد لهم ان يستغفر الله عنها لان الاستغفار يزيل
 الانقاس من الغفلة وينبذ ذكرها بالحق والكلية الثانية نظر بر قدم بر معنى على المعنى المراد
 به عند النظر الشايد يعني ان يكون على قدميه عند المشي لئلا ينظر الى الاقاي لان النظر اليها
 يورث الحجاب في القلب لان القلب الحجب في القلوب هي الصور المرئية فيها من طريق النظر
 او توشع من الذكر بالنظر الى المبررات لان الذكر المبتدئ اذا تعلق نظره بالمبررات اشتغل قلبه
 عن الذكر بالنظر الى المبررات لان النظر الى المبررات لعدم قوته على حفظ القلب عن التفرق لخاصة
 بتعلق النظر بالمبررات اولاً ولا ينظر الى وجوه الاعيان لان النظر في وجوه الاعيان عند الصوفية
 من المحظورات لان القلوب الضالقة مثل الرأيا المعشوقة ينطبع فيها ما كان في القلوب القاسية
 من الاخلاق الذميمة ولا يقدور الفاسدة بجمرة النظر الى وجوه احوالها اولاً ولا يصيب نظره
 الى الوجوه الحسنات فيقتل بذلك لان النظر مسهم متهم من سهام الشيطان فمن اصابه
 ذلك اقتبس في طريق الله في شدة ينبغي للشايد ان يفض بصره بالنظر القدسية لئلا يقبس
 ذلك التهم ويجوز ان يكون كناية عن علو الهمة لان صاحب الهمة لا ينظر الى ما سوى الحق

المريد ينبغي عن الغيب

واكتشاف

الحا كان النفسانية نامر بها الذكرين ليتصفوا بمظهرها بالمداومة عليها لان خاصية
هذه الكلمة ظهورية التوحيد وان كانت حقيقة التجريد والتفكير فيها انما كانت من رجع
الذكر الى الله عند الذكر باظهار الفكر والتفكير فيه لان لا بد واحدة على حق الذكر باعانة
الله فلذلك ورد ما ذكرنا لا حق ذكره يا مذكور وان الله لا يمكن له الحضور في الذكر
ولا يتكشف له اسرار الذكر ولا يقسم له الوصول الى الله تعالى بالذكر الا اذا ذكره بره تعالى
لا يتفكر في ذلك كانت كلمة يا مذكور اشارة الى رجع الذكر الى الله تعالى حال ذكره ليحصل
الوصول بالذكر الى الله كونه بصل والكلمة الشائعة بكاء كانت كلمة بمنع الحفظ وكانت
اصالة واشتق وهو مصدر وسقطت توه في المعنى المراد بها عندهم ان ينبغي ان يحفظ
قلبه على ملاحظة معنى الشيء والاشياء لانه ان لم يحفظ قلبه على ملاحظة معنى الشيء والاشياء عند الذكر
يدخل في الخواطر فاذا دخلت في الخواطر لا يتصل في نتيجة الذكر التي هي حضور القلب بالمذكور
وقيل معناها ان ينبغي للشالك ان يحفظ قلبه عن دخول الخواطر فيه بمقدار ساعة او ساعتين
او اقل او اكثر وهذا المعنى يتبعه بالوقوف القلب ثم اعلم ان حفظ القلب عن دخول الخواطر ولو
ولو بربع ساعة او عظيم عند الصوفية لان من قدر على ذلك فقد تصوف لان التصوف
هو القدرة على حفظ القلب عن دخول الخواطر وقطيل عن الأفكار فمن قدر على هذا من
الامر فقد عرف حقيقة قلبه فمن عرف حقيقة قلبه فقد عرف ربه كما قال صلى الله عليه وسلم
من عرف نفسه فقد عرف ربه وقال الشيخ ابو بكر الكناقي قدس سره كنت قد ابا على قلبي اربعين
سنة وما فتحه لي الله حتى صا وقلبي لم يعرف غير الحق سبحانه وتعالى والكلمة الشائعة
يا ذا واشتق فالمعنى المراد بها عندهم ان ينبغي للذكر ان يحفظ قلبه على الحضور بالمذكور عند
ذكر الشيء والاشياء ليتفكر في كنهها عن حضور القلب مع الله على الدوام
فكل حال الخ يتقدم المراقبة وقيل هي كناية عن حفظ القلب على شهود الحق الذي
ثم اعلم ان الحضورات الحاصلة من الذكر والمراقبة والصحبة والراية وكلية يا ذا واشتق متحدة
من حيث الحقيقة لان الحضور شهود انوار الذات الاحدية لكنها مختلفة من حيث الاسف
لا يعرف ذلك الاختلاف الا لخواص الكلمة التاسعة الوقوف الرماقي فالمعنى المراد بها
عندهم ان ينبغي للشالك ان يقف على زوايا بانه هل يمر بالحضور ام بالفعل واذا حصلت
في القلب بركة هامة بالاعتقاد والرجوع اليه وينتشر على الحضور فن لم يقف على زيادة
ولم يعط حق من الحضور والطاعات كان غير ضايعا في الغفلة والعصبية فمن اجل الكلمات

خفايا كادرك عقل اذينة
كفكك سيرة كادرك عقل اذينة
افكار كادرك عقل اذينة
دوشوب هو كلمة

مرتب القلب على الشيء
ويظهر بين حاجتين

معرفة الوقوف

من الاوقات لان معرفتها تحفظ الفطنة من الخلفات وتسهلها بما تقتضيه الاوقات من العبادات
وقيل انها كناية عن محبة الازمنة الماضية بانها هل مفت بالحضور والطاعات ليس عليها اوقت
فقط والمعدة ليستغفر عنها ويترك الازمنة الآتية بالحضور والطاعات فالتساك بالوقوف
وسلم يتحقق بدوام العبادة وكما المعرفة لان حقيقة العبادة تغير الاوقات بالحاسبات وعما
وراية المعرفة دوام الحضور في جميع الاوقات والكلمة العاشرة الوقوف العددي فالمعنى المراد بها
عندهم ان ينبغي للذكر ان يقف على العدد والزمنة ذكر الشيء والاشياء بحسب النفس مثل الثلثة
او الخمسة او السبعة الى احدى عشر ثم اذا بلغ الوقوف على العدد والزمنة هذه المراتب تظهر النتيجة
وان لم تظهر النتيجة عند بلوغ الوقوف لهذه المراتب فمن الخلاف الواقع في اداب الذكر واتباع
الشيء فليعلم الذكر ان اول الامر وليد ادب واتباع الشيء ثم اعلم ان نسبة الطريقة النفسانية
انما وصلت الى الخارج كان عن اليك الصديق وفيه من يتلقون الشيء والاشياء بالسان واما
واما الذكر القلبي على الكيفية المروفة فانما وصل اليه من الحضور السامع لا يعلم الذكر القلبي بعد الخلق
القيدي والقيدي فلهذا تسلسل الذكر القلبي عندهم بنسبة الطريقة النفسانية عن الصديق الابرار يتلقون
الامر السامع والذكر القلبي عن الحق عليه السلام فليس حجب النفس والوقوف على العدد والزمنة
شرطا في ذكر الشيء والاشياء بل هو واجب وانما الشرط في تقي ما سوى الحق سبحانه وتعالى وهذا المعنى قد
قد يحصل بالذكر القلبي من غير حجب النفس ومن غير الوقوف على العدد والزمنة لكن فاذا ندية
حجب النفس حصول حقيقة القلب ورفع الخواطر وزيادة قارة الذكر من الذكر واما فاذا ندية مرهارة
الوقوف على العدد والزمنة فلو ان الزمنة باب معنى التوحيد فينا كد معنى التوحيد وان الله
وتربح الزمنة ان البصيرة الله عليه وسلم امر بالانسان في كل شيء وليس بلوغ الوقوف العددي الى احدى
وعشرين شيئا في ظهور النتيجة ايف لان ظهورها قد يكون في اقل الاوقات لكن نهاية مراتب
ظهور النتيجة في هذه المراتب فلذلك قال الخواص كان بهاء الدين قدس سره العرياذ بلوغ الوقوف
العددي الى احدى وعشرين تظهر اول المراتب من رب العالمين والكلية الاحدى عشر الوقوف القلبي
فالمعنى المراد بها عندهم ان ينبغي للذكر ان يقف على قلبه عند الذكر ليرفعه الغفلة والخواطر لان القلب
ما دام في شيء من الغفلة والخواطر لم يحصل بالحضور بالمذكور ولو كان يذكر الله طول عمره وقيل
انها كانت عن حضور القلب مع الحق سبحانه وتعالى في كل حال او الوقوف القلبي بهذا المعنى يتقدم المراتب
وقيل انها كناية عن توه السالك القلبي على الدوام لحفظه من الغفلة والخواطر فاذا دام السالك
على الوقوف القلبي بهذا المعنى يحصل فيه اليقظة فاذا حصلت فيه اليقظة يترك الوقوف القلبي

ويشتغل بالقبض حتى يحصل فيه الفناء الكلي واذا حصل فيه الفناء يتم الامر فالوقوف القلب في هذا الغنى
 من الملق الموصلة حتى ان الذكاء اذا لم يتأثر قلبه من الذكاء لم يتأثر بالوقوف القلب في هذا الغنى
 باذن الله تعالى وايضا اذا حصلت التفرقة في القلب ولم يقدر السالك على رفعها بطريق من الطرق
 ويشتغل بالوقوف القلب في هذا المعنى تبتدئ به باذن الله تعالى واما كيفية الاشتغال بالوقوف القلب
 بهذا المعنى فيرى ان يعطل الشياخ جميع حواسه وقواها عن احكامها ثم يتوجه بالتركيز العام
 مع الغم والاهتمام الحقيقية قلبه القلب التصوري تحت التدريس ويستمر على التوجه
 من غير تنوير ولا ذهول ولا يداخل في قلبه الخواطر من غير رغبة حتى يرجع القلب الى حقيقة
 الاصلية ويسير به الذاتية ويخرج عن الحجب الكونية والظلمات العنصرية فيشاهد الحق سبحانه
 وتعالى بالمشاهدة التي كان عليها من حيث الجبيلة فيخلقها الاصلية اعلم ان القلب
 في اصل خلقها كانت على مشاهدة الحق تعالى لكن بسبب تعلقات الابدان رجعت الى صفاتها
 الاصلية ولا تترك الا بعد ذلك عن تلك الصفات فالشيخ ابو حفص قدس سره الله سر حرمت
 قلبه عشرين ليلة ثم حرسه قلبه عشرين سنة ثم وردت
 حالة خمرنا فيها محروسين جميعا وصلى الله

على سيدنا ومولانا محمد وعليه
 وصحبه اجمعين والذين
 اشهدوا باحسان
 اليوم الذي ولد
 للكرت
 العالمين

هذه الاشكاله
 للشيخ صدر

هذه الاشكاله للشيخ صدر

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وحده مستوحيا لاجناس كماله ومستعجلا لافراز مقاماته وقصوفه على
 الدين اسلمني خصوصا على خاتم الانبياء محمد المصطفى والله واصحابه اجمعين
 بعد فهدى جمل شغل على اصول شتهر بين اهل التصوف من المتأخرين ويسمونه
 كالاتم عليها وهي قولهم كذبت الحق لا يدرك وليس لذلك من الاعيان
 واحدة في الوحدة المضاف الى الذات عين الذات ولها اعتباران الاول
 مسقط جميع الاعتبارات والنسب وبه معنى الذات احد او الثاني تعقلها فيها
 وبه معنى واحد او الفاعلية بين الاعتبارات انما هي بالنسبة الى امر او صفة الى تلك الحصة
 ومقتضى الذات مطلقا ان يكون لها تعين تجلي بميل نفسها ويضمن ذلك تجلي
 الشعور بالكمال الذاتي الذي كان المطلق لازمة ومعنى الغنى المطلق ان يكون
 شئون الذات واعتباراتها باحكامها ولو ازمها مشاهدة للذات على وجه كلي
 في بطونها واندرج الكل في وحدتها كما يكون مشاهدة المراتب ويضمن الشعور
 بالكمال الانساني وهو ظهور الذات بكنيتها واحدة جميعا لشؤونها واعتباراتها
 على نفسها من حيث شأن كلي كالعلم والابسان الكاسل ومن حيث كثره من
 انزاده وعلى كل واحد من حيث نفسه ومثله ويضمن ذلك الشعور بحدوث
 ذلك التجلي نحو ظهور الكمال الاسمي الذي فاجبت ان اعرف عبارة عنه وبشي
 هذه التعيينات الثمانية الاولى ومقام اولي كناية عنه وذلك التجلي حصة الوجود
 واحدة في الملموع والمطلق وكما كان ظهور الكمال الاسمي في تمامه موقفا على
 تميز الحقائق والراتب وكانت هي مستهلكة الحكم في حصة هذا التعيين تظهر
 من هذا التعيين والتجلي تجلي بتعين آخر على مثال النفس جامع بجميع الجمل الاعتبارات
 والشؤون والتعيينات وتبني هذه الرتبة الالهية ومقام جمع الملموع وحصة ثابتة بين
 ولها مديدة وكثرة متميزة وتزخر فاصل جامع بينها اما لوحدها التي هي
 ظاهر الوجود والوجوب صفة لها واحدة حقيقة وهي غيب هوية الذات وكثرة
 نسبتها بمرآة حكم الواحدة وهي مشاء الاسماء الالهية والتعيينات النسبية
 واما اكثر ثمرتها التي هي ظاهر العلم من حيث تعلقه بحقائق الوجود والامكان لان

من هذه الحقائق من ان النفس
 لا يتصور ظهورها والظاهر
 وذلك باعتبار كمالها
 الحاصل بالفيض القدس
 لان الظاهر من كثرة الحكم
 ولذا على كل واحد احد
 باعتبار رعايا او شالي او ص
 من انما ملك او صمد او نبات او حيوان او غير ذلك
 ولو انما كمالها او صمد او نبات او حيوان او غير ذلك
 الا انهم على شئون ثابتة وشئون متغيرة فثابتات اعيانها وال
 والمتغيرة فثابتات اعيانها والمتغيرة فثابتات اعيانها
 الحصة وهي سائر العالم واسرارها واثباتها في شئونها
 الاسماء والصفات والصفات والصفات والصفات والصفات
 وسائر شئونها واسرارها من حيث هو وشئونها
 حضوره كمالها
 لان الوجود عبارة عن وحدان كل شئ في نفسه بغير جميع
 في عالم الامكان متغيرة ظهرت بالوجود وتكون كل حقيقة
 لا تتحدد نفسها الا بالوجود الذي هو منشأ التعيين
 وذلك يستحق حصة الوجود
 قال الشيخ في هذه الحقائق بغير اعتبارها في الوجود
 والبقاء واعتبارها في الوجود هو معنى الوجود
 في الوجود
 الشئ باعتبار رتبة بظهورها في الوجود
 العالم بظهور اسم التوحيد

في اعتبارها فتنقسم الى اقسام ثلاثة هي: حقيقة، وظن، وهم. فالحقيقة هي التي لا يتغير حكمها ولا يتبدل، والظن هو الذي يتغير حكمه ويتبدل، وهم هو الذي لا يكون له حقيقة ولا ظن. والحقائق هي التي لا يتغير حكمها ولا يتبدل، والظن هو الذي يتغير حكمه ويتبدل، وهم هو الذي لا يكون له حقيقة ولا ظن.

لها كثرة حقيقة وهي حقيقة الازسام والمعلومات وعالم المعاني ووحدة نسبة
بسرارة حكم الاحدية فيه وهي حقيقة ظاهر العلم وحقيقة العلم وحقيقة الامكان
واتا برزخها فهو حقيقة الانسان ولكن في التعيين الثاني بين ظاهر الوجود
والواحدة فيه للزينة حقيقة محددة وفي التعيين الثاني بين ظاهر الوجود
وظاهر العلم وبهذه الجزئية حقائق الكلي الاخر وذلك التجلي الاول المشتمل على الاحكام
للجنة باعتبار سيره وسرانية التعيين الثاني وظهوره بصورة النفس
المنبثقة من حقيقة الحقائق وحقيقة العالم والحقائق المطلق تظهر التجلي الاول
مفتاح جميع الاسماء ويسمى اسماء الذات في المرتبة الاولى بمفاتيح الغيب وهي الذات
من حيث تفانيها واعتبارها انما الكلية الاولى التي تقتضيها محض الذات
من حيث تجليها الاول في المرتبة الثانية باسماء الالهية واسم هو الذات
من حيث تعين ما فان كان مقتضى التعيين هو الذات فقط يسمى اسماء الذات
وان كان اعتبارا اخر فان تعدى من الى الذات اثر وتعين فهي اسماء الاعمال
والا فاسماء الصفات وحقيقة كل موجود عبارة عن نسبة تعين في علم الحق
الاول وهي المتبادر بالعين الثالثة عند المحققين وبالا هبة والمعلوم للمعدوم
والشيئي الثابت عند غيرهم والمرتبة عبارة عن حقيقة كل شيء لا من حيث تجليها
بل من حيث نسبتها الجامعة بينها وبين الوجود المظهر لها والحقائق التابعة لها
والمراتب والحقائق واللاهيات المتبعة والتابعة تفصيل الاحكام للجنة البرزخية
الاولى الكبرى وبعض الحقائق الكلية هو الذي لا يلزم من ظهوره نظام الوجود
وظهوره لوازده وتابعة بالفعل لقلبة حكم بطون التجلي الاول فيها له من الحق
الوجودية وانه حقيقة العلم الاعلى الالهية وبعضها هو الذي يلزم من ذلك
بحسب المرتبة التي هي محل ظهورها لقلبة حكم ظهور التجلي الثاني فيها يتعلق
بها من الوجود وانه حقيقة النوع المحفوظ ومن الحقائق الكلية ما هو
كالجمال لبعض الحقائق الكلية او الجزئية بحيث لو قدر ظهورها لكانت
تجب ذلك الحال ويسمى تلك الحقائق بالمراتب والعلوم والحضرات في كلياتها
هي مخففة في خمسة الاول مرتبة الغيب والمعاني والثاني الازواح والثالث

وهذه هي المرتبة من مطلق الحقيقة
وبين حقيقة الذات والحقائق
والكليات وان اشياء في الحقيقة

الاسماء
التي هي في مطلق الحقيقة
وهي في الحقيقة
وهي في الحقيقة

نظام
وهو عبارة عن اقسام من مطلق الحقيقة
فالعلماء على حكم الوجود
والظن هو غير ذلك
وهو باعتبار ظهوره في مرتبة الحقيقة
سليمة او كونه من الامور الخارجية
فان الظهور والاعتبار متعلقان

مرتبة المثال والاربع الشهادة والخامس هو الجامع لها اجمالاً كالصور العنصرية
الانسانية ونفسياً وهو حقيقة العالم وتبين الازواح لمقابل الوجود بجزء
المعلومات بواسطة توجعها لتج الغيب نحو الظهور من حيث حقائق الاسماء
التي هي في الموجب للشعور بمصلحة التدبير الكلي للايجاد المطلوب والعالمة
المفصل لذلك التدبير باستحقاق مفردات الحقائق المتبعة والتابعة والتعريفات
الوجودية الاسماء المتضادة لكل حقيقة والمريد المخصص لكل حقيقة في مرتبة
لوراتب والحقائق المباشرة للايجاد على الترتيب والقادر المؤثرة اقتران الوجود
بكل ما فيه والوجود المسقف بسؤال الحقائق بلسان الاستعداد والمقسط
لما لا بد منه لكل معلوم من قابلية وعدالة التي يتوقف عليه الوجود اولاً والبقاء
ثانياً كما قاله م بالعدم لاقامت السموات والارض والقلم والخط في عالم الازواح
مظهر التجلي الاول وحضرة الوجود واللوح المحفوظ مظهر مرتبة الالهية وحضرة العلم
والامكان ويسمى العلم الاعلى بالفعل الاول باعتبار اخذه الوجود من الغيب
تجلاً بلا واسطة واراك ذلك والعلم في الغيب وفي نفسه وبالقلم باعتبار
تفصيله في غير ما اشتملت به عليه ذاته من الوجود وبلازم الا الهى بقوله كتب
يعلم في خلقه وبازواح المحدي باعتبار ان حكم التجلي الاول بلا واسطة ويسمى
اللوح بالنفس الكلية باعتبار اشتماله على نفوس المورثة وباعتبار توجع
باطنه الى اصل اشتماله على نفوس المورثة ومشاهدته لوجوده وقبول الذمة
بلا واسطة ويسمى النسبة الكلية لظهور العلم الاعلى في المراتب بصورة التدبير
بالتفصيل الناطقة لمجد صلى الله عليه وسلم وظهور اللوح بطريق التدبير
في العوالم بالنفس الناطقة لغيره من الكمال والطبيعة هي الحقيقة الجامعة للارواح
والبرودة والرطوبة واليبوسة لما فيها التي هي مظاهر الحقائق المتوالي
وهي الحيوان والعلم والارادة والقدر وتبين عالم المثال المسمى بالخيال المفصل
من انبساط حقيقة الطبيعة فظهر منه جميع اشياء الحقائق الروحانية الثابتة
في اللوح المحفوظ والهياء وهو مادة عالم الاجسام ويسمى بالهيول انما تعين

الصور
وهو عبارة عن اقسام من مطلق الحقيقة
فالعلماء على حكم الوجود
والظن هو غير ذلك
وهو باعتبار ظهوره في مرتبة الحقيقة
سليمة او كونه من الامور الخارجية
فان الظهور والاعتبار متعلقان

وهذه هي المرتبة من مطلق الحقيقة
وبين حقيقة الذات والحقائق
والكليات وان اشياء في الحقيقة

الاسماء
التي هي في مطلق الحقيقة
وهي في الحقيقة
وهي في الحقيقة

نظام
وهو عبارة عن اقسام من مطلق الحقيقة
فالعلماء على حكم الوجود
والظن هو غير ذلك
وهو باعتبار ظهوره في مرتبة الحقيقة
سليمة او كونه من الامور الخارجية
فان الظهور والاعتبار متعلقان

وهذه هي المرتبة من مطلق الحقيقة
وبين حقيقة الذات والحقائق
والكليات وان اشياء في الحقيقة

الاسماء
التي هي في مطلق الحقيقة
وهي في الحقيقة
وهي في الحقيقة

نظام
وهو عبارة عن اقسام من مطلق الحقيقة
فالعلماء على حكم الوجود
والظن هو غير ذلك
وهو باعتبار ظهوره في مرتبة الحقيقة
سليمة او كونه من الامور الخارجية
فان الظهور والاعتبار متعلقان

وهذه هي المرتبة من مطلق الحقيقة
وبين حقيقة الذات والحقائق
والكليات وان اشياء في الحقيقة

وهذه هي المرتبة من مطلق الحقيقة
وبين حقيقة الذات والحقائق
والكليات وان اشياء في الحقيقة

مرتبة المثال

وَاتْلُوهٓ اَعْلَمُ بِالصُّوْبِ
وَالِهٖ الرَّحْمٰنُ عَلٰمُ
تَمَّ مَعْنٰى جَدِّى
لِيَزِلَّ الْاِزَالُ

والله التَّوَّابُّ الرَّحِيمُ

۳۲

[illegible]

و کوب یالت بینی و سیک بعد الشرفین قشیر الفین و یوب همان لول شاه شومک احکام تجسین منع و قهر
صدده دنده اولور قانکه وجود اقلیم بر مقدار سلیم اوله بول سلوب اوزن نیجه ایام اعدی عدو سیل غزای
غزای کبر ایدوب کاه خیران و کاه کریزان جیش اعدای سیف مسلور اصلور ایکن ناکاه نسیم رحمت ازل
از صبح صادق لمیزلی اسوب ماورای پرده غیب الهیدن و الذین جاهدوا فینا لنهیدنهم سلبت اعدویم
نجر نیله اول سالک بیجان اوان ایکن همان غیرت ایدوب اول شاه نفس شومک افعال قییم و افعال شیف
سفی بالکیت قهر و ابطال ایدر یا خود اکثریه افتا و اضمحلال ایدر بوردده مقام نفس لوامدن خیر
آید و الا قسم بالنفس لایسته سترینه عظم اولور اما بالکیت قهر کماله تأیید صمدانیه محتاجد زین اقلی کوند
یک قره عورت ازا دی کرکر بونک کبی سالک نوادر و نوکران زنده رایدی معلوم اولد که هر قدر و قهر و قنای
افعال نفس ایلر سه اول مقدار صفات نفسی مشاهد ایدر زین صفات اوزن افعال حجاب ظالمی
دوشمن ایدر بونک سالک از عان ایدر که افتا افعال تجو ایلر اثنای اوصاف ذیه الزکر من اثنای
اوصاف ذیه الزکر سه یوم لایغ مال و لابنون الامن فی الله بقلب سلیم غفر سنه وار لیز همان بی امان
جل هفتی قهر اوصاف نفس و بشور و بمقامده صفات طائفه قدم بصر مقام مله درون خرد و
اولوب قالمها نمودها و نقوها آید کریمه منظر اولوب هر قدر که نفس صفاتی افتا ایدر ایدر
اول قدر ذمت نفسی مشاهد ایدر نفس شومک ذاتی افعال و صفات منقر الیجی عریان قالوب
اول قدر رضا احتیاری نمایان اولور که همان سالک کور در که نفس ذاتی ام الحاشات ایش بودور
از مندن بری خصمی اولان حرافتی نک و تنهایی جیش و سیاه کور و یجک مثل حیدر اول تنوع و بافت
اندرین حواله ایدوب ذات منخوسنک هلاکتی قصد ایدر بونکره جل هفتی هفتی افتا و اذ و شرو و فیج
اوان بوحال و الیه و سرکردن اولیجی برکون سابقه شفقت ازلی ایشوب اول سالک ذات نصر امان
ظفر یاب و قهر ایدر و یس اول ساعت میمنتد و قتل نمیدن بوی حلق مشام جاتنه و اصل اولوب بیجان سالک
بر مقدار اسبی و فحلی ایدوب الحسینان قلب ایدر و بنا علیه بمقامه مطمئنه دیشور ایدر اول شاه
شوم فی فلاحک سر بر اقلیم وجود ده اولان اطوار نامزد و احکام قریون آسار یی دیضا و صلی و یوسم
ایله باطل اولوب بیم وحدت و غرق محنتده طوعا و کرها امت از الله الالذی امت بیدر سربل و امان المسلمین
و بکله بمقام دقت نمازک نفس مطمئنه و بک لولور ایدر یالا ده مشیر و وزیر شریک مشاری
و قلمه لایق و حق باطل اشارتی کوروب قلمه انرا لبعان نکص علی عقیده و قال فی برک منکم فی الی الاخرین
فی اخات الله و الله شدید العقاب و یوب اول محلی قبا حده قزای فرام ندید ایدر حک بیجان سالک
ارض طبعی قهرها قاع صفا لازمی فیها و جلا امتا کوروب یوم بند ارض غیر الارض و السموات
و برز و الله الواحد القهار آید کریمه یی مترنن نشیاب و ارض وجودی و مسمای قلبی ظلم وجود و ص

خلایق ضا و نادون عاری بولوب تجده فکرا ایدر و ایدر که انی ملک اشق یا دانشه عالم بناه بر اقلیم احسن تقویه که
خلافت ایدر و یونیا ز ایلد که ناکاه ماورای استار غیب الهیدن بر نقاب پوش خلیفه روی زمین و بر خیزنده
دو کریمه و ت العالمین یاد او انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم منشی و بشارت تاسی ایلر شمس نور و قمر منور و کبی
نور و سعادت یله ظهور ایدوب سر بر سلطنت اوزن کریمه عده الله قرا اذ و لولوب طرف باهر الشرف لادن بر وزیر
منیر صاحب التدریر لری که عقل معاد و حجب و داد ایلر مستی و ترجیح ازلی اولی ایلر مستشنا و اولیخت سعادت
بخت محفل الجرحه باطو و شرف عد و وعد التی و شیوب سابقا اولان نسق تجوی بالکیت محامیج و اولوب قزای
و عیای و بر یا یا دانشه عاد بالالطرح منقاد و احکام منزل قرآن کریمه صفا و طاعت انقیاد ایدوب اول کلشن
اقلیم ادم بوی صفای نسیم جم ایلر طولوب بیجان سالک جان مشاضه که ناگون بوی یحان زحمانیلر
و صدای جان فزای نای سلطانیلر و اصل اولد قهر و دوشمنک دود نده و دوجانده اشن کریم و سرور و لرزش
گاه کل کشنده آیر و دوشمن بر یلیل بشید امتد و ناله های آه و آه و گاه بوی غیر کاکل یا و از وسیله تحایر جینه
دوشمن ایدر الی تنه کبی یوا ایدر که اول یا دانشه عالینا هک بر کره جال کور و اوز و سنده و شر ایدر
بالاد و مسطور و در که اول خلیفه روی زمینک جمال اوزن عاشق قلمه کافار و نقاب پوشیده ایدر اول نقاب
اول یا دانشه افعال عدل و اوصاف حمله سند بوسالک اوان تک میل و محبتی در که ذات شرفی مشاهد
حجاب نورانی اولمشل و آیدر بوی اماندن مسکرم بوسالک بر عبرت فرط غیرت کله بوسرخ فی مطلق اولد قهر
تکلم و اذ و قهر با زور و کوروب نیده جل هفتی اثنای افعال روح و اقلی صفات بر فطره و شوب ندر ایلر
قدم قدم کسب خرب روح روانی ایدر ایکن ندر که ازلی ایشوب برکون باد و هر عشق الهی اوج آسمان
معنویدن ابر و باران معلوی بی کیده و یوب ناکاه شمس و ریشان و ماه تابان کبی جمال خلیفه و خانی بی شک
و کمان نمایان اولور و اول عاشق شید انکران اولد قهر و الیه حیران دم بسته دهان از و بکران اولوب
ماه ایشران هند الاملک کریم و یوب وجده کلوب سجده ایدر بیجان همان ایدر که همان ابرو الله کردی اوان
خلق ایدر که غنچه دهن و لور روی هیاهات هیاهات طاف و عدوت اول صاف و که جان و ایکن جانان اله کردی
جان ترک لور مد فی جانان خنده اولور همان ماورای برده عیدن غیرت عینون الهی ظهور کلوب صدای
لا تسجد و الشمس لا یفرح بسجود الله الذی خلقهم عاشق صادق که شرفه شند و شرا اولوب بوجلسد بر کونه
سکران اولور که تکرار اول بیجان یکیدن اوان اولد قهر نسیم صای سابقه ازلی ایدر ایشوب همان کنندی ندر که
ایدوب اتی و برت و جری لایق فطر السموات و الارض حیفا و امان الشکر و یونیا ز ایدر یجک اولیاض فی ناز هزار
نصیم ناز اولور بیک جاتنه خطاب استعاب ایدوب یا انتا النقطه المصنوعه ارجی الی ربک و اذنه مرتبه فاعطی عبادی
و اعلی حتی امر و عد کریم حسیه فرخوس قدس جانی و وسیله و روضه عدن انس علی کاشانه شرف منزل ایلر ازان
عالی الله کنت فی عقله من هذا انکشفنا عنک غطاء ان تبصرک الیوم حدید سعادت خانه سنه کمال مازع البصر

ایله دیده جانی سکول اولد قده اول عاشق افتاده و هله اولی ده و کله دوشوب قیاس ایدر که فرس
 اله کردی بلکه جرس نا فرس جالندی همان بیجا برده ناموس بر توب بر کون دخی غنار اولور که عالم
 خلقی انی دیوان صانور زید اول و جگریم ذات رجم اوزده سبایان اولش افعال حسنی و صفات علیا
 برده لوی حجب نورانیته لریه دوشوب ماوردی استار نورانیته دن اول نخسته ذاتک جمال با کالنه
 بیگ جانله مشتاق کاه نسیم و صبا اولد زلف غیر آسالیقی بریشان ایله که چشم عاشق اول کلمه در
 معشوقه دوش اولد قده هست و مدح و شوق و کاه شغف بر نور جمال شعله سیل جرات کت در
 چشم کوش اولوب بوجا حیرتده و بومقام دهشتده بخه از حد آه سوز انکدر کجوب آیدر و مد
 در مان وصلته ایام بولنور می ایستیم که رطل رشید دیوهر یوزه یوز سوزوب و هر در لو آوان بر طالع
 ایدر یکنینه تدر کجیلده در درج قدره قدیمه افعال و صفات کجوب اولد ذات جهان مرآتة تقریب
 کسب ایله کج صدا یقانی نریم اوجب دعوی الداع اذاعان کوشر هوشنه دوش اولد قدره ذوقنه
 ذوق و شوقنه شوق بختش ایدر که نا کاه کون کبی سابقه مرحمت کرم کانی دست ریس اولوب
 اول عاشق اواره یه اول صاردی غنار یه اول جان بیکون عالی و اول او هام و عقول و دکنند متعالی
 اول ذات باری اسماء و صفات در عاری هوید اولد قده بیجا کاه هست و خواب و تنور غنیه باریه
 کباب اولوب آشپز یه کاه بلا قح شرب صافی ناب نوش ایدوب یا نش جگری قنار و شفا صدر
 ارا و یکن شفا صدر رنده بولوب کج سق و دیوم عید عمری یوسا فیما زید اولور ککن مقام حیرتده
 و مقلد هشت اولفین جان و تنی و جمیع ارکانی آتشلم دوش و محفل جمیع لایق حسیله خلق ایله
 حقیقی ایدر مزجیران و سرگردان فالورینه بریده غریب الهی اجلندن بومقامدن عبور اقتضای ایدر
 صورتانزول معنی مزج اولوب بخلی صفاته دوش ذات مع الصفات حقیقی مشاهده ایدر ذوق و صفات
 فوق الغایه اولور صانک مقام بخلی ذانده محبوبی عریان بولش ایدی بومقام صفات مع الذات
 محبوبی البسته فاخره ایله مزین کوروش کبی اولور وینه عنایت ازلیه ایریشوب اول صاردی لبه الحفی
 تجلیسنه ایر کور بود خی صورتانزول معنی مزج ذر بود قده اول ذات باری مع الصفات العلیا
 و الاسماء الحسنی مشاهده ایدوب عرفاننه عرفان و صفاسنه صفات مع اولوب صانکده محبوبی البسته
 فاخره و اسم رتبه ایله کوروش اولور وینه عون ربانی اولد و لیلی عاشقنی رتبه افعال متعالیه اینددر
 بود خی صورتانزول و معنی مزج ذر همان ذات مولی بی مع الصفات العلیا و الاسماء الحسنی و الافعال الاشیانی
 مشاهده ایدوب یکنه ذوق و عرفانی بلاد نهاییه مزداد اولور و کاه لذت محبوبی البسته فاخره و اسماء حسنی ایله
 فضل و عدالت اوزن حکم حکومتی کور وینه تا بید صمدی اول سعادت قلی قولی عالم آکوانه اینددر
 یکنه صورتانزول و معنی مزج و معراج مترو سیدر که بواراده مراتب انسانیته و الهیته نهایت بولور

یکنه ذوق و عرفانی بلاد نهاییه مزداد اولور صانکده محبوبی البسته فاخره و اسماء الحسنی ایله حکومت ایلد یکنی نهاییه
 عوالمی و جماله عوالمک ایدر قده صحنه صحنه صحنه اولد و غنی مشاهده ایدر ایدی بودات ککن کبریت
 استرک خلی تمام عرش ایله اولوب الرحمن علی الرحمن استرک ایدر کیمه سنک متره بالیله فرط پر تمام اولوب
 بودات نخسته صفات ذر رتبه امکا نیته ده مشاهده لری اولفین مقام قلز ککن مرتبه واجب الوجوده
 استوار و جبرید لری یکنه واجب الوجود بلور لایعنه الیهودر ایدی نیم عزیز نیم بوسه لایعنه جناب
 شایسته و سائر احباب اهل و فایه حقیر بر تقصیر دن یاد کار اولسوت قصور و کسور لرینا
 عین عنایتله یوشیده فلسفه علم عن نقصان نیم عزیز نیم مسو لکر اولشان مسئله
 غامضه عون ربانیله نور سالتة قصیده مجبول قالمشدر
 چشم بصیرتله نظر اولسوت و الما مول الدعاء
 از اجدتم الرجال من عطاء الله تعالی
 الخادم فعلا الفقراء شیخ خامدی
 نوار رحمة م

الاتصال بالنبي صلى الله عليه وسلم إنما يحصل بتمكن جنبه من القلب فإذا تمكن جنب النبي صلى الله عليه وسلم
 في النفس لم يقب صورة الكبرية عن عين البصيرة لمحنة وهي الرؤية الحقيقية لأن رؤية البصر إنما هي
 لتأدية حقيقة البصر إلى عين البصيرة فيحصل عندها الاطلاع على حقيقة ما آتاه بها البصر من البصائر
 ولا شك أن الصلوة على النبي صلى الله عليه وسلم إذا خلص مشربها استطعت أنوارها في الباطن فصارَت النفس
 مرآة لصورة علي الصلوة والسلام ولا تقب عنها وهو العلم الحقيقي الذي لا شك فيه ثم التماس في انطباق صورة
 الكبرية على السلام على طيفات بحسب مشاربهم وأذواقهم في الصدق والحضور فذهب من لا تثبت الصورة
 الكبرية في نفسه إلا بعد تأمل وثبوت وإعمال فكر وهذا الضعف القوي لتعلق بعض البقاييا الخاصة بهذه
 المتزلات بالنفس وهذا اقليل الرؤية آياه في النوم وإن رآه فأنما يراه على غير كمال الرؤية ومن ثبت الصلوة
 الكبرية في نفسه أحيان ذكر آياه ولا سيما في الخلوات عنده ما يتمحض الفكر في معنى التصديق فإذا افتراحت
 عند هذا النهض من الأول لكن مع بقاء فيه كما نقصه منزلة وهذا يراه في النوم على صورة الكمال و
 منهم من إذا استدعيه يقطر ونوما رآه بعين بصيرة على حاله وهم أهل النهايات الذين همأت
 قلوبهم بذكر الله حتى زفت نفوسهم إلى غير ريس التقرب وظفرها بحجوة الذين انعم الله عليهم من
 النبيين والصدقيين والشهداء والصالحين ومعه من هو على درجة من هذا وهو أن يراه بعين
 رأسه عيانا ومباشرة في عالم الحس لا سيما في أوقات الذكر وذلك لأن الأرواح ابتلقت ابتلافا
 بكثرة التعلق على السلام فإن روح الكبرية تشكّل بجسده الظاهر الظاهر حتى ينظره المصطفى عليه
 عيانا ونارة أرواها بالباطن بحسب قوة ابتلاء الرؤيا أو ضعفه مع أن رؤية البصيرة أقوى من
 البصر وهذا الخلل ما ثبت من غير واحد من الأولياء في رؤية النبي صلى الله عليه وسلم نقطة وقال الشيخ كمال الدين الباري
 الحنفي في شرح المشارق في حديث من رأى في الاجتماع بالشخص نقطة ومناما لحصول ما بالافتقار و
 وله تحت اصول كلياته أن في الذات أو وصفه فصاعداً أو في حال انصاعداً أو في الأفعال أو في المراتب
 وكل ما يتعلق من المناجاة بين الشيعيين أو الأشياء لا يخرج عن هذه الحسنة ولحسب قوة على ما بالابتلاء
 أو ضعفه بكثر الاجتماع ويقال قد يقوى على ضده فتقوى المحبة بحيث يكاد الشخص لا يفترقات
 وقد يكون بالعاكس ومن حصل الأصول الخمسة وثبتت المناجاة بينه وبين الأرواح الكمال للماضين
 اجتمع معهم متى شاء

من شرح فاسر للامام الشافعي

هذه نسخة كتابه

هذه نسخة كتاب كنية الشيخ عبي الدين بن العربي للإمام فخر الدين الرازي رحمه الله
 رحمه الله وسلام على عباده الذين اصطفى وعليه التمسك الله تعالى فخر الدين محمد بن عمر بن
 الحسين الرازي أعلاه الله فقهه وأفاض عليه رحمة وبركاته **باب** فاسد اليد الله الذي
 الله الأهر وقاد الرسول الله صلى الله عليه وسلم إذا أحب أحدكم أخاه فليقله آياه وأما
 أحبته ويقول الله تعالى ونواصوا بالحق وقد وقفت على بعض نواصير الحق وما أيدل الله
 به من القوي المقتلة وما تخيل من الفكر الجيدة ومتى ما تغذت النفس من كتب
 يدها غانها لا تجد حلاوة الجود والوهاب ويكون ممن أكل من تحت رحله والرجل
 من أكل من فوقه كما قال الله تعالى ولواتهم أقاموا التوراة والإنجيل وما أنزل إليهم من ربهم
 لاكلوا من فوقهم ومن تحت أرجلهم ولينعلم وليي وقد الله أن الرواية الكمال هي التي
 تكون من جميع الوجوه لأن بعضها والعلماء ورثة الأنبياء فينبغي للعالم أن يجتهد
 لأن يكون من جميع الوجوه لأن بعضها ولا يكون ناقص الرتبة وقد علم وليي وقد الله
 أن حسن الظن بالإنسان إنما يكون بما تحمله من المعارف والآيات ونحوها بضد ذلك وينبغي
 للعالم المنة لا يظن عمر في معرفة الحوادث وتفصيلها فيفوت حفظ من ربه وينبغي أيضاً
 أن يرجح نفسه من سلطان فكره فإن الفكر يقل ما أخذه والحق المطلوب ليس ذلك
 وإن العلم بالله خلاص العلم بوجوه الله فالعقل تعرف الله من حيث كونه موجوداً
 أو من حيث السلب لأن حيث الإثبات وهذا خلاص الجماعة من العقول والمكالمين
 الأستاذنا أبا حامد فاته ممنا في هذه القضية ويجعل الله سبحانه أن يعرف العقل بنظره
 وفكره فينبغي للعالم أن يخلي قلبه عن الفكر إذا أراد معرفة الله من حيث الشاهدة
 وينبغي للعالم الحق أن لا يكون تعلقه عند هذا من عالم الخيال وهي الأناوار المحسوسة
 الدالة على عيان وآها فإن الخيال لا يترك للعالم العقيدة في القوال الحسية كالعلم
 في صورة الآيين والفرق في صورة الجبل والدين في صورة القيد وينبغي للعالم الرتبة
 أن لا يكون معلوماً مؤثراً فيتمتع بالآخذ من النفس الكلية كما لا ينبغي له أن يتعلق
 بالآخذ من غير أصلا وكل ما لا كمال له إلا بعينه فهو فقير وهذا حال ما سوى الله
 تعالى فأنزع الله في أن لا تأخذ علما الأمانة على الكشف فتمت المحققين

الرازي من كتب يدها العلوم التي كتبتها

الرازي من الظن بالإنسان هي التوجه

ان لا فاعلا الا الله فاذا لا ياذن الا الله لكن عقدا لاكتشافا وما فاعلا الله
الابا اصول المؤمنين البقيين البقيين مع علم البقيين واعلم ان اهل الانوار اذا
اذ بالحق فيها القادر القسوى ادم فذكرهم الى حال المقلد المعجز فان الاراء اعظم من
فيه الفكر فادام الفكر موجها فن الحال ان يطهر العقل ويسكنه وللعقل خد تف
عنده من حيث قوة با في التصرف الفكري ولها صفة القول لما به الله تعالى فاما
للعقل ان يتعرف النجاسات الجوده ولا يبقى ماسورا في قيد نظره وكسب فاذ على
في ذلك ولقد اخبرني من اتق بر من اخوانك ومن له فيك فيه حسنة جميلة
اذراك وقد بكت يوما فاسالك هو ومن حزنك من بكائك فقلت له منبأ الله
اقتدتها منذ ثلاثين سنة تبين لي الساعة بدليل لا في ان الامر على خلاف ما كانت
عندي فكيت وقلت لعل هذا الذي لا يخفى ايضا يكون مثل القول فخذ فترك ومن الحال
على العارضة برية العقل والفكر ان يسكنه او يستريح ولا يمان في معرفة الله تعالى اذ من الحال
ان تعرف ما هيته بطريق النظر قال يا اخي في هذه الورقة ولا تدخل طريق الرياضات
والمجاهدات والمخلوات التي شرعها رسول الله صلى الله عليه وسلم فتنا لا ما قال من قال انه
سجادة تعالى عند من عبادنا اتينا ورجع من عندنا وعلينا من لدنك من
يتعرف هذه الخطة الشريفة والمهتمة العظيمة الرفيعة وليعلم وليتوقف الله تعالى ان
موجود وعند صيب ذلك السبب محدث مثله فان له وجرا بين وجه ينظر به الى سببه
ووجه ينظر به الى الموجد وهو الله سبحانه فالتاس كلهم ناظرون الى وجوه اسبابهم فكيف
من الفلاسفة وغيرهم المحققون من اهل الله كالانبياء والعلماء والملايكه عليهم السلام
فانهم مع معرفتهم بالسبب ناظرون من الوجه الآخر الى الموجد هم ومنهم من نظر الى ربه
من وجه سببه لا من وجهه فقال حدثني قلمي عن ربي وقال الآخر وهو كما علم حدثني
ربي واليه اشار صاحبنا العارف بقوله اخذتم حكمكم من الرسوم متاعا من ميت واخذنا
علما من الحي الذي لا يموت ومن كان رجوه مستغفرا من غيره حكمه عندنا حكمه
فليس للمعارف معول على غير الله التتم ثم ليعلم وليتقن ان الحق وان كان واحدا فان له الينا
وجوها كثيرة مختلفة فاخذت عند المواردة الالهيات وبجملتها من هذا الفصل

انتهى بركة عالم

العبود

فليس الخوف

فليس الخوف من كونه ربنا عندك حكمه حكمك من كونه مهيما ولا حكمه من كونه ربيما حكمه
من كونه مستقرا وكذلك جميع الاسماء واعلم ان الوجود الا بئ الذي هو اسم الله لجميع الاسماء
مثل الرب والقدر والشكور وجميعها كالتدات الجامعة لما فيها من الصفات فاسم الله
مستغرق في جميع الاسماء تحفظ عندك هذه من فانك لا تشاهد مطلقا فاذا فاجاك
وهو الجامع فانظر ما بينا بينك وبين النظر المقام الذي تقتضيه تلك المناجاة او تلك المشاهدة
وانظر الى اسم من الاسماء الالهية تنظر اليها فذلك الاسم الذي يحاط بك وشاهد به وهو
المعبر بالحوال في الصورة كالغريق اذا قال يا الله فعا يا غياث او يا معني او يا صنفذ
وصاحب الا اذا قال يا الله فعا يا غياث او يا معني او يا صنفذ ذلك وقولك الخوال
في الصورة ما ذكره من قبل في صحيحه ان البارئ يخلق فينكر ويتعوز منه فيخلق لهم في الصورة
التي يعرفون فيها فيخلق بعد الانكار وهذا هو معنى المشاهدة هنا والمناجاة والمناجاة
الربانية وينبغي للعاقل ان لا يطلب من العلوم الا ما يكمل به ذاته فينقل معه حيث انتقل
وليس ذلك الا العلم بالله من حيث الوجه والشهادة فان علمك بالطلب مثلا
انما يحتاج اليه في عالم الاستقام والامراض فاذا انتقلت الى عالم ما فيه مرض ولا سقم
من تدلوى بك ذلك العلم فالعاقل لا يسعي فيه من حيث ان لا يكون له غيره وان اخذه
من طريق الوجه كطب الانبياء عليهم السلام فلا تقف معه وتطلب العلم بالله
وكذلك العلم بالهندسة انما يحتاج اليه في عالم المساحة فاذا انتقلت تركته في عالمه
ومضت النفس سادجة ليس عند هاشي وكذلك الانفعال يكون علمه تركها هو
النفس عند انتقالها الى عالم الآخرة فينبغي للعاقل ان لا ياحذ منه الا ما است الحاجة
اليه والتجهد في تحصيل ما تنقل معه حيث انتقل وليس ذلك الا اعلان خاصة
العلم بالله والعلم بمواطن الآخرة وما تقتضيه مقاماته حتى تمش فيها كشيرة منزلة
فلا ينكر شيئا اصلا فانه من اهل الرفان لا من اهل النكران وتلك المواطن مواطن
التميز لا مواطن الامتزاج التي تعطي الفلطة وتخلص اذا حصل في هذا المقام من
حزب الطائفة التي قالت عند ما يغفل لها ربه تعود يا الله منك لست رباها نحن
منظرون حتى لا يتبين رتبنا ما جاء به في الصورة التي عرفنا فيها اقربا به فما اعطى
من حيرة فينبغي للعاقل اكتشافه من هذين بطريق الرياضة والمجاهدة والمخلوع على
الطريقة المشروطة وكنت اريد ان اذكر في الورقة وشروطها وما يغفل فيها من الترتيب

انتهى بركة عالم

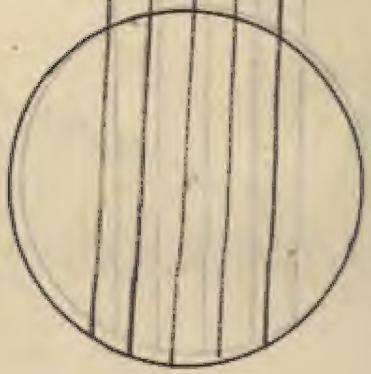
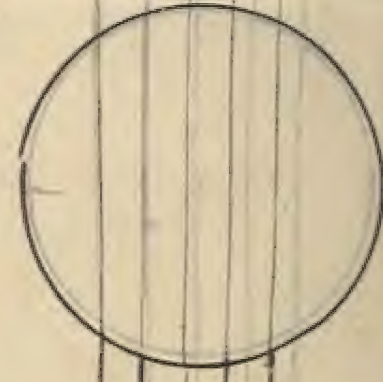
ينظر السالك

شيء مما يشي لكن منعتني من ذلك الوقت واعني الوقت على الشئ الذي انكر وما جعلوا
 وحلم النقص وحب الظهور والرياسة عن الادعاء للحق والتسليم لذلك لا يكون

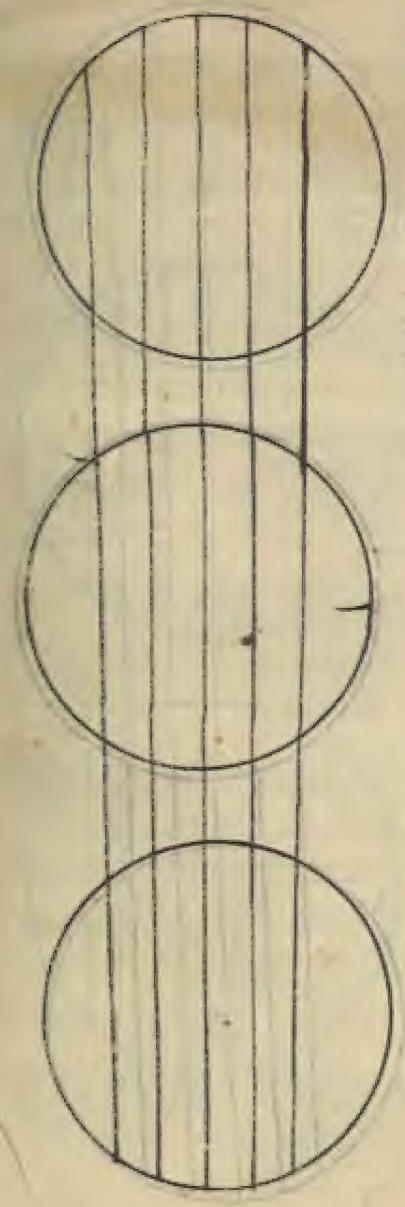
الايان به وهذا تمام الرسالة
 ولحمد الله
 على صلوة
 وآله



في الحشرة خصال محمودة يشيها بدين يتقوى بهن الاول انهم لا ير الجاهل
 وانما وذلك من آداب الصالحين والثاني لا يكون له موضع يعرف به وذلك
 من عاده المتكلمين والثالث انهم يعلمون انهم لا يتكلمون من صدق
 الجاهل والرابع انهم اذا ماتوا لم يترك ميراثا وذلك من مذهب الرافضيين
 والخامس انهم لم يزلوا مع صاحب دين حتى وان طرده وذلك من اخلاق
 المريدين والسادس انهم رضي من الدنيا ما لم يكن ذلك من سائر
 المتراضين والسابع انهم اذا غابوا عن مكان تركوا من خلفهم الى غيب
 وذلك من علامات الراضين والثامن انهم اذا طردوا لم يتركوا في اديان
 غير حق وذلك من نفع الخاشعين والتاسع انهم اذا حضروا جماعة
 يأكلون شيئا فقد ينظر اليه من بعيد وذلك من خصال السالكين
 والعاشر انهم اذا رجعوا من مكان لا يصحب معه شيء ولا يترك ما يملك
 اليه وذلك من شعاع المجددين



[Faint, mostly illegible handwritten text in Arabic script, likely a continuation from the previous page.]



[Faint, mostly illegible handwritten text in Arabic script, likely a continuation from the previous page.]

[Marginal note in Arabic script, written vertically along the left edge of the page.]

سألني العباد ولا اله الا انت والى من
 عذلة واكرم من اريد بعز على الهوا
 فاطلبي عذلة وكان منك الاكبر فاطلبي
 وارحم من يوبى وكان منك الاكبر فاطلبي
 فمناشاة ولم يرقطش
 مفتاح السعادة بعد ان كسر زاهر خيالهم

ولست ترا في طلبة نجد

وفي الصدوق عليه السلام

بلا الذكای فاطمہ

اكتيف

بسم الله الرحمن الرحيم

لله وحده والصالحين على أن لا ياتي بعد اسم من تسمية جمعة وفردة وبعد فشرائط التسمية في الاعتقاد الصحيح أولاً
 الكلمة الصادقة والاستحالة من أذنيان الحقيق وردة المظالم واسترضاء الخسوم والتقيد بأعلى الأثرام بالسنة والقدرة
 على العمل بما في الشريعة والاهتمام على الجانب من كل التكاليف والمندعات والعزيمة على التناهد من كل الهوى والمندعات
 وعلى أنه ان يجعل عزمة كل عمل أي اقرب العمل والفضل على الواجب فلا يتركها بلا ضرورة ملحة ورخصة كالزم فلا يتركها
 ولا يقرب بلا داعية ضرورية ويأخذ بالأحوط في كل عمل ولو فعل ذلك بالنسبة إلى المذهب الأربعة كان احسن ويجعل
 كإذ لك في باب العبادات والمعاملات والعادات والاجتناب عن المكات الذميمة أو زيلوا التخليق بالأخلاق الحميدة
 المرسية كالعلم والتواضع والرفق واللين والبشاشة والعذوبة في السجدة والعفو والاحسان يتعاملين ظلمة
 والوصلة بينهما من قطعة والمرحمة يتعاملين الصنفاً ونوفير الشيوخ وخدمة الاخوان سيما الصالحين وغيرها
 واقامها من فداوم العبودية بأشرف الطاعات على الاخلاق اعني ذكر الله على الاتفاق اذ شرع على قدر شرف مذكور
 عز وجل فيستعين بالله ويعرض عن من تولى عن ذكر الله ويعلم من دواعي النفس اهل الدنيا وما كانوا على الله
 منيباً إذا فاء هو المستحق ويعبر الرغبة اليه فانه اليه الرجوع ويذكره ويقول الله ثم يذكر ويترك سواء مسبقاً
 وسنداً بما عليه وعلى وجه لا تلهي سبغ ولا تجارة عنه واذا عرض لبيان اودهو لا عن ذكرك واذكر ربك اذا نسيت
 فدم واستغفر فيه الى ان تنسى ما سوى الله المذكور وبمثل التبت لا هذه هي سنة الله ولن تجد لسنة الله
 تبديلاً ولما دنا التفتيشية متعنا الله تعالى ببيان النفس ونور قلونا بانوار بركاتهم طرقات
 اسم الذات والصفات اما الأورد هو الاقرب والاستعمل في حصول المقصود فإن يلتصق بالذات يستغفر
 خلق والاشارة على الانسان والتفتة على الشفة ويطلق النفس على طاله ويختل في القلب امر تحت ندى اليسار
 لفظ الجلالة معناها الى الذات مستحق ذلك الاسم الشريف على وجه ما آمن به بلا كيف ولا مالا الغير واسطه بيان
 عزية او عبرانية او فارسية حافظاً آياه فيضاً لا متوجراً جامع قواه ومداركه اليه مستديماً واستغفر قابلاً فتدبر
 لديه مجتهداً في طريقه قايماً عن خطوه ماسداً ولو من جنس مائة ذكر الصفا في فضل من سائر الأمور ولو ذهبا
 وخطراً الغير يستغفر على العفو ويقترح اليه على الاخرى كما سواه ثم فيستدوم على هذه الحال او يكلف حتى تذهب الكفة
 من اليان ويصير هذا الامر مذكراً والسجدة على وجه لو تكلف باخطار الغير لم يحظر فلو تكلم عند الحاجة باللسان
 لا يقطع خبايا عن قصد كسوته ظاهره مع الخلق يكون باطنه مع الخلق في يظهر ما قالوا الخلق في الجاوة والعزلة في الخفاة
 والصوفي كان يمشى وغريب قريب وعريش في رشي ارضي فلن يبق من طاعة غير ذات الله ثم فيصنع على الغير
 في جنبه ويغني ويغني اسم ذات الله تعالى وفي رسالة تاج الدين عن بعض الكاخرة ان عشر تحصيل المعنى المقصود
 وهو تحصيل الملكة الساجدة في الابداء فيختل انور بسيط محيط بجميع الموجودات ويجعل ذلك في مقابل البصير

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم أئمة المرسلين

وایضا در کتابهای دیگر
و در کتابهای دیگر
و در کتابهای دیگر

ن

عبداللہ بن عبدالمطلب

غير
و

من يندفع بذلك اليوم فصحته الصالحين منها بالذكر ما يستحق بذلك وان لم يندفع فليقل ان نظر الذكر عين قلبه
 لما بين حاجته لشئ من عظمه ويزيل من اوجهم ان وجد نفقة في الذكر فيضع قدرا من نحو الخوف
 فينظر الى شئ من ذلك الذي قد حصل للجنة ان شاء الله تعالى

ويحفظ ذلك المعنى بوجه القلب لجميع القوم الذين تقوى الصلوة ويترتب على ذلك المقصود ومنها ايضا
 في انذار الذكر لفرقة وكونه او قبضه وهو علم القدر على الكلام ذكر ان كان اوجر فيفعل بالآلة الباردة والحرارة وبعينه
 في خلوة صلاة الحاجة ويستغفر ويدعو ويترجم بحاله وان لم يندفع فيفعل صورة النبي صلى الله عليه وسلم او صورة شيخه وان لم يندفع
 فيقول يا فتى يا فتى بالشدة والمدة وان كان ذلك لتعلق الطبيعة بشئ من نحو البصر ولم يمكن ان يترجم القلب فيفعله بغير
 بعده ولا يظن ان ذلك يحصل بالسهولة بل يحتاج الى ترك النفس والفرد واعيا في الامور كلها ولا يحصل ذلك الا بغير
 جميع الاوقات اليه وبذلك الوضعية والقدرة ولا يضيع دقيقة من وقته فان الوقت سيفتات ولا يمكن تدركه عن ذنوبه
 واعلم ان العزيمة في هذا الباب ان يترك الدنيا واهلها مع ما فيها ويجتاز العزلة ويترك الخلطة بها ما يمكن بشرط حفظه
 في حفظ الخلوة والجماعات ويقرب عبادته على الواجبات والسنة المأثورة والرواتب ثم يقدم الوضيفة الذكرية على
 الفضائل كلها ان يحصل ملكة تلك الحميدة فيبعد ذلك يسوغ كل ذلك لئلا يكون ان حصل فتور ولم يمكن دفعه بطريق
 فلا يعطل وقته بل يشتغل بغيره من نحو الصلوة وقراءة القرآن والذكر للسلطان ولو قصد من ذلك الاعانة على غير ذلك
 كان احسن ثم لا يندفع بل يشتغل بغيره على وضيفة ولا يترك المرافقة والملازمة في احوال البغطة وعند حجة احد
 بل عند تجارته وبعده وعند قضاء حاجته ووقت فراغه وفي الخلاصة وعند النوم وانما ذلك ان يمكن العمل بالعبادة
 بان يكون من اهل التجار واصحاب العيال او يخرجوا في الرخصة وهي ما قالوا انما كمال الدين في نفسه قد ركب ان اذا حضر
 التجر بعد صلاة سورة يسر فيشغل عاوده الى ان تكون الشمس رقيقة قد درج اوجها فيفعل وكما في الاشراف
 بسورة الكافرون في الاولى الصلوة الثانية وبعده وكما في الاحتيا ثم يقرأ دعاء معهود ثم يذهب الى ما يشاء من نحو
 اسباب المكش فحجته في ذلك الملازمة الحميدة وينتج في قوله قال الله تعالى رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله
 فاذا فرغ من ذلك يدخل خلوة ويشغل عاوده بعد وضوءه وكعبتين ثم يصلي الفجر من الركعتين الى اثني عشر فلو كان
 عند بيع النمل وكان احب ثم ياكل ولرب الاحباب او مع عيال كان احسن ولا ياكل وحده على قدر الكفاية ثم يعاينهم
 ثم يحضر المسجد اول وقت الظهر ولو كان له شغل قضاء الى العصر والافضل ووده ثم يحضر اول وقت العصر فيشغل بغيره
 فيجهد على حفظ هذه الوقت اذ حفظ ما بين العصر والمغرب من اهم المهمات عنده كما بين المغرب والعشاء ولا يضيع هذا
 الوقت بقدر الامكان ايضا فيستغل بعد الاذان على ووده الباطن ايضا وبعد العشاء يقرأ سورة الملل ثم ان لم
 ان يشتغل ووده يقرأ في راحة الكافرون والصلوة بالمعزتين وآخر الحشر مع الحضور ويقول ثلاثا يستغفر الله
 العظيم الذي لا اله الا هو القدير وانوب اليه ثم ينام على ملازمة ذكره الباطن ثم اذا انتبه يصلي التهجيد فان
 التهجيد بعد النوم افضل النوم وان كان من قيام الليل وانشية لكن ليس بهجده وقيل التهجيد بغير النوم
 ولهذا يستحب النوم الخفيف بعد التهجيد ولكن يسوغ في استكمال القيام اليه الا القيام من اول الليل حال العابد من
 وفي شطره حال الثنائين وفي وقت الشرح حال المستغفرين وعند طلوع الفجر حال الافلاح وبعد لغاية جهده ونهايته ووجه
 على عدم فوت هذه الفرصة اذ هو الملك الحقيقي والسلطة الدائمة قاله العارف المرام من قوله تعالى الملك من شأه

وهذا هو الذي
 ندم العالم خير
 من عباد الله جاهل

ارادوا ان يذكروا

وتنزع

الملك من شأه هو التهجيد واقله ركعتان وفيما اربع الاثني عشر ركعة ويستحسنون فيها بعد الفاتحة قراءة يس لا اذا انفتحت
 تحت ثوب على طرب حصل ذلك البتة تلك القران ليس قلب الدنيا وقلد العبد في خلوة وذلك في التهجيد فيقرأ في كل ركعة من اثني عشر
 تامة وان لم يندفع ركن ركعتين الترتيب في الركعة الاولى الواجب من في الثانية اربع مهندون وفي الثالثة الى جميع ما يحضرون
 وفي الرابعة اقل في تلك سجود وفي الخامسة الى اهلهم جميعا وفي السادسة الى ركعتين وفي السابعة الى اهلهم جميعا وفي الثامنة الى اهلهم
 وفي التاسعة الاخلاص في ركعة فيل تلتا ثلاثا وان لم يكن يستغفر في كل ركعة الاخلاص فاذا حصل تلك الصلوة جلس على
 الشاهد ويشغل ووده الباطن الى الصبح وان غلب النوم ينام كما يشاء فينبذ ويصلي سنة الصبح فينبذ ويشغل الاستغفار
 فيذهب الى المسجد بعد الصلوة مع الجماعة فيشغل وضيفة كما ذكرنا وانما الثاني من طريق التقشيرة فطريق الذكر بالثبات
 ومن يستغل لتقدم الجذب يعني من طلب الاخذ من الشيخ لمجته من عند الله تعالى لهذا الطريق فلهذا الاول لا ايسر واسهل
 ومن يستغل لتقدم السكون من سلك بلائذ ثم حصل الجذب فلهذا الثاني والثالث بالقلب ايضا وكفى ان يلتصق
 كالاول ثم يحصل النفس بغيره بكل ما بين تحت الشرة حتى ينشأ الى الدماغ وينبذ هذه الامور حتى ينشأ الى كنفه الامن وينبذ
 هذه الامور كنفه الامن وينبذها على كنفه حتى ينشأ الى كنفه الامن وينبذ هذه الامور حتى ينشأ الى كنفه الامن وينبذ
 الخلاصة بالقول حتى ينشأ على كنفه الامن ولا يحفظ معناها بان لا مقصود الاذات الله
 والوجه الثاني في جميع وجود الحركات وينظرها ينظر الفناء ويحكيه الاثبات ثبت ذات الله تعالى فينظر ينظر البقاء وفيها
 محمد رسول الله من القلب الجانب الايمن ويريد بكمال الاتباع والحب الى الله عليه وسلم ويطلق النفس عند الاتباع
 على الوتر ويقول لا اله الا انت محمد وآل محمد مطوحي ويكون ذلك كله بحيث لا يظن على ظاهره حركة ولا شعور
 من كان يقرب فاذا استراح يشغ في نفس امارته كمن يرعى ما بين النفسين بان لا يفعل بل يبعي الفطن على حاله فلا يخل
 الاستمرار فاذا وصل العبد الى الاحدين يظهر النشج من الذهول والاستهواك من انتفاء التفت ريثو المبت يعني
 في التفت يفت عنك وجوه البشر وفي حال الاثبات يظهر نيك اثر نقرات الحذبات الالهية والاشارة متفان وحسب العبد
 فيعظم اول ما يحصل له الغيبة فحاسبه في الحق سبحانه وبعضه اول ما يحصل له التفت والبيت وبعد ذلك يتحقق له وجود
 وبعده ينشأ بالقضاء وان لم تظهر النشج عند ذلك فانها هي من القصور في الشريط فليست انق المحاهدة وليطبق
 الفعل والقول معنن الذكر على اعتقاد او اتباعا فانه ان بقي المقصود في شئ لم يوجد الانباء لزم الكذب فان كذب
 الامان لا يدين تطيعة باع جميع الروابط والتعلقا فان وجد مقصوده الغير وعدم التفت لزم ان لا يكون صادقا
 في ذكره ومن جمل الانباء طلب الحق والحب ومحبة الصالحين ويزيل في جانب الحق تنفي لوازم البشرية وزجانب الاثبات باثبات
 احدة الذات وفي ضمن دوام الحضور وكمال الاتباع مع دوام العبودية على طريق الاستهلا وهو ظهور النسبة بين الربوبية
 والعبودية للجانب القرب والعارف كلها قال في القاص في شرح حصص المحبين قال التبتلي رحمه الله عنده ما سئل عنه
 بفتح طريق الافادة حتى يتفهم اصحاب الاستفادة والذوق فيسبب له الحضور قلبه في استراق نوري خبير من علوم الاولين
 والآخرين شعر بك نفس باختر شدة به ان ملك سيماني ثم قال هذه المغني زبدة كلام الانبياء والمرسلين

فان استفادته
 فرب هذا
 الطريق اصعب
 من الاول

في الاستغفار
 في الصلاة
 في الذكر

وهو من
 في قوله تعالى
 والعبادة في الخلوة
 القادرين احوال
 الخلق في الخلوة
 الحسنة على رطل

شدة باختر شدة به ان ملك سيماني
 ثم قال هذه المغني زبدة كلام الانبياء والمرسلين

سلوات الله عليهم اجمعين فهذا هو المقصد الاقصى والمسند النقي والقائم الشفي والحال الحسن الموجب للقبادة في الد
نقهم جعلنا من الذين اثنوا وجوده في سائر افعال الخلال دون المحبوبين فزيق بالمال وحسن النفاق بالجمعة
جاء جيبك صم الله عليه لم يعلم اجمع احبابا اجمعين في يوم الدين يرد على جميع البنية والبرية وعلى الله رب العالمين
ثم انزل الخادمية يعون من الكلف
والعبادة والخدمة والنهاية

بیان **عالم اعیب** که اگر حضرت خضر علیه و آله در هر که عبداً افزای انسان و معصداً جمیع
کون و مکانند یعنی حضرت عذیه که عبداً و قیامت و مرجع مکنونانند و بمرتبه برتری
احدیه و در هر بمرتبه ذات باری عزاً اسمیه وجود مطلق و در هر واجبیت و ممکنیت
مذکور و شخص اولی یقیناً کان الله و لم یکن معه شیء و کنت کلاً تحت کبریه
الاحدیه عبارة عن مجلی ذاتی لیس للاسماء والصفات والاشیاء من غیر انما عبداً
ظاهر و فی اسم للظرف الحرفی من الاعتبارات الحقیقة و الخلقیه و الیحادیه و عکسها و یوما
جمع الجمع و فی در هر حضرت علیه الهی که قرارگاه اشیاء ثابت و یقیناً ذات اشیاء
علم العبد وجود و در هر معلوم مقدّم و شیء ثابت و مباحثات ممکنات و فی در هر
و عالم اسماء و عالم صفات الهی و عالم معانی و حضرت واحدیه و مرتبه الوحیه و مقام
فی در هر و علم الجبروت که مستقر ارواح مجرّده و بمرتبه ارواح برتری برترند
علم تغییر نیز از در باب الارواح جنود مجتده فالتعارف منها التلیف و ما ننسبها
اختلف قول شریفی حکیم بری برندن تعارف و تناسل کسب آیند و کی مرتبه
و عالم ملکوت که محل انشاء خلقة اجسام لطیفه و بعضی ارواح بمرتبه و اجسام لطیفه
خافتی برتری برندن صورت و در نگاره فرقی و تمیز ابتدائی و بعد از اتمام اجسام
ثابت کبی و فی التیام قبول انزیر که عالم افعال و عالم احوال و فی در هر عالم جسمانی ایاله
عالم ارواح را رسانند و بر نف جامع اوله و عند عالم بر نف و فی در هر روایه که بر نف
و من و در هر بر نف الیوم یبعثون بمرتبه یا شاندر و دیشتر و عالم اناسوت که
عالم اجسام و عالم الشهاده و بد کلّی اشوباش که زلیله و کورینوب
و یا شوق و اغیله اصولی و باقی مواضع غرض ظاهر ابرار و ان اولیان عالم در که
اسفل الشاقین و اقصی نهاده غرضند • اشبوح حضرت خضر الهی اما کل

اماكن اصلية استنادا وهو موجود في غارة بنو غرته شهداء بنو حنظلة كونه ناسوت لولا اماكن
اصلية دون سير الزوال ليرد منه الى الحظنة طوعا ويكرها مخرج اهل غطفاني
لمن دفع بحجة واختار قبل التجمع الاضطرابي لان حبة اللبن
من الامان

فقد سرور العزیز
 مستقر حقیقی هر وجود و فهم ایلم نذر و مغربوات قرب اید و مرثیه الهیه لک اوج مرثیه بنی عقل ادراک ایدر که
 قرب زمانی قرب مکانی قرب عقلی قرب زمانینک مثال حضرت مصطفی نذر زانی حضرت عیسی علیه السلام
 و عاتق نسبت ایل یقیندر قرب مکانی که آتی برچی فائ کوکب اولمفلد مشترکدن یقیندر و قرب عقلی که
 یازید سطاوی روح و ابوالکسیر خاقانی حضرت مصطفی بر عت و ریشیه دن یقیندر و عتیه ریشیه دید کلامی
 مقلود نمروده کان نقیضای کمر یلان ایکی یکلر دو بو یکلر ایست کسان جهندن یقیندر ایدی یازید برده است
 دور و فخری یک مرثیه سکر عقل ادراکدن عاجز درانی الحق اهل بصیرت فهم ایدر که حسین منصور و
 قصیده تفصیل ایدر اولوندر چونکه اصل قرب دورست قسم ایدی اوچنی عقل ادراک ایدوب دور و فخری
 فاحه اولمفلد یور مرثیه ماورائی عقیده اولمفلد بو مقام جمیع مقایذ بر سر و مقام عشق دخی بر سر و بو مقام
 عقل ایل ایشلیر عشق ایل جذبه الله ایل ایشلور و بو مقام ایشلر که مستعین بالله و هو معکم
 بنام آیت و حق الله آیت ما صدق و شوب حق ایل خلقی فرق اید و مزاولور حسین منصور بو مقام
 ایشوب کمال عشق ایل حق ایل خلقی عدم فرق برله اناللقی و یوب برده ایدر لکن او فو دخی دعاء
 دور که بو مقام ایشلر دلیلور برهاندر

وَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ
فِي شَيْءٍ مِّنْهُم مَّا كَانُوا يَكْفُرُونَ

وإن شئت انظر النفس
التي في الرجل نفسه لصحة
الفقار والافتقار وسائر الجوع
من الرجال والنساء والرفيق
لسانه فيا يتقلب بالحق
ويده فما يتقلب بعلي الله
وهكذا أسرار الأعضاء
كذا قال الشيخ
محمد الحنفى

لا إله إلا الله ولا شريك له

هذه الرسالة من رسائل المختصة قد وجع من ثاليف مثلاً جمال
ورسها با حور على منته الزوراء

بسم الله الرحمن الرحيم

أما بعد الحمد لله والصلاة على منبه فاني كما فرغت من تعذيب الرسالة
الموسومة بالزوراء المشتهرة على زبد من الحقائق ونبيذ من الدقائق وجع من
خصائص الزمان اذ قد اجتمعت على ايدى ايرام لم يكن مكتشفه الفناء الى ان كان
على ايدى ايرام لم يعلمه من الناس منهم ولا جاني ولا كاشف مجله معصية يستحق
على بعض الطالبين ايراماً ويكتفى على جلي الناظرين حيث تراءى التمس على بعض
الصفاة في ان يطلب المتعلمين بدقائق حسن الاواب من خدمت سيرته
وذكرت سيرته وذكنت بصيرة جعل الله كاسه علياً على مرافق المعاني
وخلصه جزئاً عن الفرائض الساطعة عن الهدى الى ان اكنث عليه باجواشى يرفع
عنه من الفواشى فاجتنب الى استنوار واعنه الى ما نوره واكتشف بالقدور
الضروري من تفهيم ما يقرأ وما اقدمت انما على سبيل التندرة على تفصيل
ما في علو رها فان ذلك خطب عظم يسند على تجربة لا يقاوم كبراً فافقوا
عسى ان ييسر فرثاً في الحال على فراغ السال ويشرط على نفسي في تلك
الحواشى على منوال الاقتضال ان اكتفى بالواردات كجدة ولا توقع الموروث
القدرة وانه المحاور الى سواد الطويل وهو يستحق رجاء الرجاء جميع
فان ان يلاحظ ان هذه الرسالة شياؤاً وهو ان رايت في ظاهرها واما
السلام على كرب من شاطئ الزوراء واما المومنين وبسبب المومنين
عليه رضى الله عنه في سيرة طوبى له مخاضاً انه كرم الله وجهه فاني مقتضى
الى بنظر العنايه ومعتنايت في بطريق الكليات فضاء ذلك باعنا
لي ان اعلن رسالته معتقده تبا سبه العالي مبركاً به والتموا على المروضة
المقدسة وقت التشرف بزيارته والاكتحال بزيورته عتبت
وكننت متردداً في تعيين المقصد في تلك الرسالة نشارة كنت اعزم
ان اكتبها في تحقيق ما هبة الصديقنا سية نول النبي صلى الله عليه وسلم

تفصيل
في التفسير

في التمام

في الزوراء
في التفسير

انما حبه الله وعلى ما بهاء واخرى من خطر نبالى غير ذلك ولم يتبين شئ
من الكثرة طرأ الى ان وقعتني الله تعالى تلكست عاقلية العيشة المقدسية
الغزوية والمشيئة المقدسة الحارس على النبي وعلى ساكنة الصلاة
والسلام بعد المراجعة سائرني بعض اصحابي المستعدين لذكر الحقائق
عن كان له ذلك رافقاً واذ بين كرم الشيم والتمجيد الحسن الاسم
والمسبح وقد فرغ من كتاب حكمة الاشراف للشيخ الاجل والكمال
شهاب الدين السبكي وقد روي وكننت اقرره ان شاء الله تعالى
من السوايح وانني عليه بوفاء من اللؤلؤ اني انتم بالذي رسالته مفصلة
سيرة السبكي للاقدام على هذه الرسالة فاجمع مقاصد ما في هذا طرأ في
اقرره سادة وكننت ذاهلاً عن المقصد الاول الى ان انتم فلما نظرت فيها
بعد التمام وجدتها بعينها على التي كانت ترام فتبينت ان فقا
الامداد في ما كانت فقت من باب مدينة العلم وسقينة ليل والمستوى
على جود من كرمه والتمجيد على النبي عليه الصلاة والسلام ووسمة بالزوراء
وجع اسم الله جليلة والمناسبة طامع ما فيه من التلويح الى ان هذه العيشة
من زبادة الشاهاة المقدسة والموروث الموشة وانه تعالى في ذلك ففاج
الغيب ففاج القلوب قد لا كجدة لول الله تعالى في الضمير الاول والجمع الى
الكثرة وكذا الثاني وصغيره الى راجع الى الولي اي كجدة من حيث وانتم
هو ولي الله وانه تعالى يبين لا يحتاج في جوى الله الى توجيه حكمه
ايامه البديهة حقيقة كجدة اهل الصفات الكمال وكل كمال فهو كمال
محمد فهو كسواء وجوب الله الى غيره بل هو الحامد والمحمد في المظهر كمالا
نفسه وان اظهره على لسان جبره او افاضل او اخر الي قوله والصلاة
من على كرمه كجدة جميع صفاته الصلاة من الله تعالى الحمد وجع عبارة
عن افضاله في الكمال والوجود ومنبع كل خير كمال وانما سائر الكمال متفرقة
عليه وقاية الكمال التخلي بجميع صفات الله تعالى واسانه والقابل للفيض
الوجود وما يتفرع عليه من الكمال اولاً من حيث حقيقة التورية واخرها
حيث نشأ في التورية الظهورية هو الحقيقة المحمدية الجامعة لجميع صفات
الا تورية تكل رحمة فيحيى له بالذات وغيرها بالانطلاق والورود في الصلاة

تفصيل

فاجتمع

من الله تعالى بركاته سواء استغفر له أحد أو لم يستغفر له بل زينة من الدنيا من الغنى والفقير
بين الغنيين قول فقهه من الحقائق بل زينة من الدنيا من الغنى والفقير
عن تشبهات مسببة على تشبهات محبة المراقدين يقال لصاحب المراقبة
شدة من المظلمة شتى بسيرة الحقيقة هو المظلمة الشدائد المتأصل في الوجود
وخفى في المظلمة كنه الشئ المستحق والدقيقة حتى السيرة الدقيقة عنها
الذي لا يطلع عليه كل أحد ثم تارة قد تارة من الحقائق ولا ذلك
أضرب عنها بل يطلع على المشعة بالسر من المظلمة على أوطى المظلمات
جمع وطاء وهو ما يتألف من الحقائق وعنده قد تارة في المظلمة ليل الحجب و
لغيرها لآلة في المظلمة والنيل مع جمع الحجب والجلالات إشارة إلى قوله
على السلام الكفر كل ملكة واحدة إماما إلى شأني أقدم ما في عدم الوصول
فقد تطلع الصالح ونادى من الحق على الصالح أي ظهر الحق في
بل أو شئت أن يطلع من الحق من مفرها فان الحقيقة إنما يخفى الله
بالصور الرسبية عن نظر الحجب ومن آخر المظلمة في المظلمة استغفار
حتى يصير تلك الصور بغيرها وسأل تلك الحقائق فقهه في الحق
من مفرها هذا مع أن أنوار الحقائق إنما انتشرت في باطن نفوس المؤمنين
من سواء بلا والمغرب خصوصاً من حضرت الشيخ المحقق الأجل والآن
المدقق المؤيد عين الشهود أنس في جميع الوجوه وعلى الدين الأجل
الطائفي رضي الله عنه وأرضاه وهذا لا يظن أن أنوار الحق المظلمة
المقصود من إشارات الكتاب في السنة على الشاوبين بل هي تلك المظلمة
على ما رواه تعالى في سورة المستطاب بطريق الرمز حقائق أخرى بل قوله
ويقع الامثال الواردة على لسان النبوة في مظهرها وأنها على مظهر جديد
وغيره بسد عوارضها على ذلك تشهد به أبرزها الرعية الأتية
كلهم خصوا سيدنا محمد عليهم الصلاة والسلام بأروا إلى خواص الرعايا و
فراشهم وقد قربت الساجدة والجانبة الموعودة قوله أحباب له تعالى
عن لسان الاستعداد والحق سبحانه وتعالى لا يمنع الغيب عن القابض فإلهنا
الصالح عن لسان الاستعداد واستجاب الرعية وتلك الاستعدادات لا تمنع
أيضا إلى أن الاستعداد والمستعد في الاستعداد عظيم وأما للآيات كما هي

أن يكون لها الصب لها استعدادا خفيا غير ما يظهر على صاحبها من الظاهر البين
المستجاب لرسالة برافقه وأما المصداق إلى سبيل الرشاد ووجه ما يربط
الحقائق المصداق ظاهران أبرزها أن يكون المراد به قوله وان رجب
لها صفة وهي كما أن على الصراط المستقيم ليس هي إليها قوله بمرسيد
بعد المشي في الحقيقة ما يكون سببا لنفس ذلك الشئ فان ما هو
على الظهوره مثلا فليس في الحقيقة على له بل الوصف من أوصافه وهو
ظاهر هذا كما تقدمه للمعاني حيث لا تربية وليسوا على ما يترتب قوله وكذا
الما هيات غير مجموع بل يبين أن كونها شئان استأثرتا غير محتاج
إلى التفاضل للمعاني ما ذكرنا أو نمن بها أربابا بدوا أثر المصداق وهو ذلك
لا يحتاج إلى التمييز حتى يكون ما هي في الاحتياج لا ينافي الاحتياج
والمستجاب فحسن ذكره قد يشترط بين الطوائف أن الماهيات غير موجودة
فما يستلزم يقال ما ذكره في الماهيات لا تستلزم للمعاني بل عند العقلاء
فما يجب أن يمدح المجموع للماهيات يبين أنها ليست بدوا أثر الماهيات
بهم وكيف لا وكل ما يعرف أنه أثر للمعاني ما هي من الماهيات ولا بد أن
يتميز إلى ما يكون التمايز فيه كسائر الماهيات فثبت التمايز في الذات و
بمعنى أن يكون الذات متمايزة لا يحتاج إلى ما على ظاهره وبديهي
ولا ينافي ما ذكرنا أن المراد أن الماهيات بدوا أثر للمعاني على الصفا
يستلزم لذات المعلول ثم العقل ينتزع من المعلول الوجود ويصعب
بها هو رأي المشرقيين لأن للمعاني يجعله متصفا بغيره هو الوجود
كما هو في الماهيات فثبت ذات الماهيات من المعلول من العلوية لا يحتاج
في ذاتها إلى المعاني بل جعل ذلك الذات نفسها فهي مستغنية بعد صدور ما
عن ما على جعلها بالما هو ذلك لا يستلزم عدم الاحتياج في ذاتها إلى المعاني
بمعنى أنه لا يحققه بل ينتزع ذلك الاحتياج هذا قول إجمالي ومفصل
يطلب من حواشي على الكتب الحكيم قوله في كنهه الاستعدادات فثبت
لك ما يقع سمك في الكنه السببية من أن حدوث شئ لا يمتنع
محال أن الشئ في حدوثه الذي أبيض كذلك يستلزم أن يحد من ذلك
فإن المعلول ليس مباثا لذات العلوة ولا هو لذات بل هو بذاته ذات العلوة

لیستگان

1875

۱۰۰

271

الحمد لله

الطيب

جميعها بالنسبة اليها وحيثما بالنسبة اليها ان كانت
 اليها بقولنا اننا قد متعقبت مع عدم واقع بين طرفي المنطوق واللات
 المفروض في الرهان والحكمة الحاضرة المفروضة في الحركة الامتدادية
 فالانانية ايضا من الحوادث وكل من قارن من حدود المفروض في
 مفروض من اننا نبتنا المدونة فهو حجة كدنا وما سواها فان انصف قبل
 ذلك بالبقا في مفروض من الانانية الثانية فهو ما في وان لم ينصف بعد
 وسبب نصف فهو من قبل وانما نحن عن الشبه التي يلزم على تحقيق سبب
 حالها على طول اهل النظر ومن التكاليف الثلاثة التي يلزم مؤثرها في ذلك
 على النحو الذي يلازم عليها عدم بقاءها في ما قارن من عدد كلمات المعترضات
 انما يلزم من ان لا ينفى بشا غنة على من يخلص وانما غنة من مارة الماء وسلم
 بغيره عن غشاوة الامتداد يعني ان تحقيق سبب وجود الحوادث بحيث
 من كونها النسبة هو ذلك لان سبب وجودها ان كان قد يلازم يلزم
 قدم الحوادث وان كانت حادثة في يلزم الدوراء والتسلسل فاجابوا عن
 ذلك باستناد الحوادث الى سبب معقولة لها غير شامة مستند الاجتماع
 وهي الاوضاع العقلية المستحصلة بكونها التسمية وكل من تلك الاوضاع
 مسبوق بغيرها لا الى نهايتها وزعموا ان التسلسل في الامور الغير المجتمعة خارج
 لعدم اجتماع احادها فلا يمكن العقل من التطبيق بين ما الذي هو معدوم
 البهيماء الذي على سبيل التسلسل عند عدمه وانت خبير بانها لان عدم
 الاجتماع في الخارج لا يدل على امتناع التطبيق العقلي الراجع الى قولنا ان
 بينهما وايضا كما كان اوائل الصادق عن الواجب في العقل الموجودة
 وهي قد يمد فكيف يتصور صدور الحوادث عنها واربعها تلك الحوادث
 تلك الامور القديمة في سلسلة العلية فما ولو ان التفتت من ذلك ما
 الحركة لها حصتان احدهما حادثة ذاتها وهي كونها كمالا في جميع انجزها
 في كل ان فرد من الاوضاع غير المفروضة في الانساق واللات
 ويعبر عن هذه المعنى كجسم الغريب والبعيد من المتكلمة بالسطح بين
 الاوضاع وهي بهذا الاعتبار قد يمد مستند من الازل الى الابد والثانية
 حيثية النسبة التي يلزمها وهي بهذا الاعتبار حادثة ضرورية ان النسبة

لما في

المفروضة

المفروضة كجسم الغريب والبعيد من المتكلمة بالسطح بين المتكلمة
 في كل انجزها كحركة قد يمد من حيث الذات حادثة من حيث العدم
 يستند اليها الكرامة فهي مستندة من حيث الذات الى القديم ومن حيث
 العدم ارض يستند اليها الحوادث ولا يخفى ان هذه الكلام غير متفق فان
 تلك الحوادث في مستندة الى الذات والمفروض اننا قد يمد اولى ما يمد
 وهي ايضا قد يمد اولى ما يمد وهي مستندة هذا كل في علم وجود الحوادث
 واما علم زوالها فغيرها ايضا استكمال لان سلسلة الحوادث المتعاقبة
 المستندة الى ذلك الحادثة هي الجبرم الاخير من العلم التامة عند بعض
 جميع تلك الحوادث لا يمد على وجود تلك الحوادث باعتبار وجودها
 ان بوج وعدها الطارئة فاذا وجد ذلك الحادثة فلا يمكن زوالها الا
 بزوال تلك التامة وعلمها التامة مركبة من المبادى القديمة وتلك
 الحوادث المتعاقبة من حيث المتعاقبة من حيث انها كانت موجودة
 وزوال المبادى القديمة كذا زوال تلك الحوادث من هذه الحقيقة
 فانها الى لا بد منصف بانها صارت معدومة بعد ما كانت موجودة وهي
 بهذا الاعتبار كانت متممة للعلم التامة وزوالها بهذا الاعتبار
 في غير زوال المبدء لها مع بقاء علم التامة على حالها فطلبوا التخلص
 عنها بان تلك التسلسل على لوجودها وبشرط استقارها وبشرط
 هو المانع من وجود تلك الحوادث فاذا وجد ذلك الحادثة المانع زالت
 العلة التامة بزوال جزئها يعني استقار المانع الذي هو معيقه فانما وجود
 المانع مستلزم لزوال استقارها ان اورد عليه انه يلزم ان يكون يعود ذلك
 الحوادث عند زوال ذلك الحادثة المانع على تقدير كون جزئ الزوال يستحق
 العلم التامة بجميع اجزائها فلهم ان يدفعوا ذلك بان عدم المانع السابق
 على وجوده جزئ علم الحادثة لا عدمه المسبوق بوجوده فزواله بعد وجوده
 لا يهيمه مثله للعلم التامة او يبقوا ان امتناع الحادثة بالعدم بعد
 امتناعه بالوجود يستلزم امتناع امتناعه بالوجود ثانيا على استماله
 اعادة المعدوم والامور المذكورة علم التامة لوجوده بشرط استقارها
 بالعدم بعد الوجود وذلك الاستقار جزء اخر من العلم التامة وهي مفروضة

انما يلزم من

جيتن شئ يمتنع ان ذلك الحادث المانع يحتاج في زواله الى حادث اخر مانع وهكذا
 قائما ان يدوم ذلك المانع فيلزم عند زوال الحادث من حادث اخر حادث اخر حادث اخر
 وهو غير لازم عند زواله فيكون هناك حادث اخر مانع عنه وهكذا فيلزم
 ان يكون هناك سلسلا غير متناهية من الحوادث فيستحيل كل واحد من
 احادها الى واحد من احاد الاخرى في زوالها وهو مستحيل والمخلص عنده ان
 يقال ان الحادث المانع من احاد سلسلة الحوادث المستعاضة لا خارج
 عنها فاذا افقت سلسلة الاوضاع العقلية الى حادث معين كوجود صورة معينة
 فتلك الاوضاع على وجود تلك الصورة ~~فلا~~ عدم لوجود الوضع المتفق اليها
 تلك الصورة ثم تلك سلسلة الوضعية بعينها تنفي الى وجود ذلك الوضع
 المانع من وجود تلك الصورة فينتفي تلك الصورة عند وجود ذلك الحادث
 صورة اخرى بعينها فذلك الوضع يتم يعني على ذلك ان تنقل الكلام الى
 زوال ذلك الوضع فان كان الحادث المانع الاصح وقد تقرر في ان الوضع
 السابق لوجوده وزواله على كونه ذلك الوضع الاصح لزم الدوران في
 زوال الوضع السابق وقد كان زواله جزاء جزاء من على حدوثه فاما فيلزم
 كون على الحدوث والزوال امر واحد بعينه ضرورة ان قائما فرض سلسلة
 الزوال من الحوادث في القدرية والاضاع المتعاقبة وزوال الوضع السابق
 على هذا الوضع الذي فرضنا ما هو بعينه على الحدوث وان كان زوال
 ذلك الوضع لزواله في سلسلة الاوضاع او الحدوث او اخر ذلك
 لزم ان يكون هناك سلسلا غير متناهية من الحوادث يستند احاد كل
 واحد منها في زوالها الى احاد الاخرى في وجودها او زوالها والحادث الغير
 المتناهية لا ينقطع الا بالحركات الغير المتناهية فيلزم ان يكون في وجود
 اجسام غير متناهية متحركة وهو باطل وهذا ما لا يمكن التفتيش عنه بوجه
 يحلو عن خسارة اذعية ما يمكن ان يقال ان هذه الاوضاع غير موجودة
 في الخارج بل هي مفروضة كالانجاس المفروضة في الزمان والحركة والمفروضة
 في المكاني كما صرح به الفارابي ولو لم يكن موجودا في الخارج لا يقتضي
 على موجودته في الخارج ولا يفي ما فيه فان تلك الاوضاع قد وان سلم ان
 غير موجودة فهي ليست فرضية محضه ضرورة ان الوضع المقارن الى

الآن

الذي غير الوضع المقارن كمثل ان من الامس فان العقل يستحيل ان يمتنع
 الوضع والحكم عليه بانه متعاقبان لهذا الامر وبانه ليس متعاقبا لذلك لان الحكم
 صادر في ظرف من الوجود وله حكم بغيره وهذا لم يكن مطابعا للواقع ولو كان
 فرضا محتملا لم يكن احد الحكمين اولى بالصدق من الاخر فيثبت ان ذلك
 الواقع غير موجود في الخارج الا ان له نحو من الوجود ولو لم يبق القوة العقلية
 غير ما لم يكن له في الزمان السابق فلا بد له من عليه ثم ان الزمان عند هذا النحو
 من الوجود فلا بد له من عليه ايضا فان الوضع الذي لم يكن له في الزمان ثم يثبت
 له لا بد له من عليه ثم ان الزمان ذلك الوصف عن ذلك الشئ فلا بد ايضا
 من على ضرورة مساو كان ذلك الوصف وجودا بالفعل والقوة او غير
 ان معنى كان ولا يلزم عن ذلك الشئ كونه الا باحقيقه من حال
 الحوادث انما يرجع الى امر واحد مستحيل لا تبدل فيه لكن يفرض في امور
 مستقلة كحجب الفرض مستقلة كحجب النسب الوافقة بينها متشعبة كحجب
 من حيث التشابك وعدمه كما وتلك النسب الوافقة بينها متشعبة كحجب
 الا وهو احد في وقد حوالة كما فصل الكلام فيه في المتن قوله وتنقسم
سائر الشئ الى الحادثة والفاقية المطلوبة منه وهي مراتب المصالح التي
مع مقتضى خصوصيات الازمنة وعلية قارنا من الاستعدادات فكل واحد من
وهي مقارنته ببعض الحوادث والمفروضه في الحكم التشرعي المستمرة والمفروضه
في الحكم الاجرائي المستمرة قوله ان ليس فيه ما يوجب مقتضاها
الا حكاها لاصية كما يقال الا وحكام العاصية مع ان الاحكام الحكم كونه في
يناقض الحكم كحقيقة كما ان الحكم بوجوده يناقض الحكم بعدمه فكل واحد من
كما يتوجه بعض الوصايا من ان الحكم بكل الشئ والحكم بغيره يتفقان
فيلزم الجعل على الحكم اولا واخر ضرورة ان احدا الحكم كما ذهب بعض
من هذا ما نقل عن بعض الشافعية في سلوكه سلك التحقيق من استصحاب
حكم الفقيه في الجائز المستعاضة بعينه مع الاجتناب في الاركان التي لا يغير
وذلك وجه بعيد عن امتثال فان معنى الجائز المستعاضة لا يفي في
بالزمان اذ ليس معنى ما انما معنى في ذات الحكم كيف والاحكام العاصية
جميعا فرضية بل معنى ما كونه في سلك ما راسمت حقيقة باقية في زمان

متعلق بان احكام خصه صيات المواطن ولا يجوز ان يحكم موطن من احكام موطن
 الاخر فلو فرضنا ان سائر مدبساتها وانما كان احدهم الشك في حقيقة ان
 في الطبائع المتشابهة في الفعالة المألوفة مع جلالة شأنها وتكونها موقوفة
 الى الاطلاق على اسرار غيبية امرنا بقاها وشار الى تباينها
 بقوله لا قابض ذلك فانه مدرك عزيز المثال في كونه حقيقيا
 فيما فرغ من سماعك من هذه المقدمات وتسميه كونه معلوما بالقوة
 اطلقت على حقيقة الانطباع بين العوالم انما يصر بصور حقيقة واحدة
 متخلفة من جهة في الغيا احكام المواطن التي نسبتها لنفسه في مدارج
 صعودها ودرجاته بصورها والمركب التي هو متخلف عن المواطن
 على حقيقة العوالم التي كشفت على اسرارها فانه من حقيقة المبدء والمعاد
 ويتشعب على كنهها هذه العوالم لطيف في الكثرات من غير ثبوت ما
 ولا انفصال واستغنى به الى حقائق ما ابتداءه البيان النبوي
 ظهور الاحكام والاعمال في المواطن المعاصرة بصورة الاجب وكيفية
 وزن الاعمال واسترحش الافراد بصور الاحكام العالمية فانها صور يقدر
 على التفسير في موانعها بل تكشف على اسرارها من حقائق المبدء
 وظهوره في الكثرات فان ذلك يحصل من مقتضى علم النفس ودرجاته
 المعاصر ظهور الاعمال والاحكام الظاهرة في النشأة الدنيا وبذلك
 الخاصة وفي تصور النشأة الاخرى بالصور التي يقضي احكام تلك النشأة
 كما فصل في الشريعة الحق واطلعت على قوله تعالى وانما الحجة بالكتاب
 فان الآية بظاهرها تدل على ان احكامه بجهنم بالكتاب في الزمان الحاضر
 والاخر الى الصراط من الظاهر بناء على التحقيق الذي سبق فان الاطلاق
 التزليل والوقوف على الباطل التي هي محيطة بهم في هذه النشأة في بيئتها
 جهنم التي ستظهر في الصور الموعودة عليهم كما انهم انما جعلوا عليه
 وسلم الا انهم لا يعرفون ذلك لعدم ظهورها في هذه النشأة عليهم
 بذلك الصور وهم لا يعرفون احكامها بالكتاب لا يعرفون الحقايق الا بصور
 واما السبق المحيطة بالحقائق وخلقها في الصور بحسب المواضع
 حقيقة الامر بل قد ينعكس ذلك الى درجات خيال التي هي مشكوة مقبلة

سلبية بعبارة البديهة

النفس

كفاها

المتخلفات من تلك الصور باحسانها كما جازع من امدية للصورة الحسنة
 فان المتخلفات المتعددة لا يشكها شأن عن ان لا يلبسهم موطن من موطن
 وان لم يكن هذه الحال دائمة لهم بل تختلف بحسب خواص الاوقات وما يتبعها
 من الاحوال كما ورد في الحديث المشتهر على رتبة علم السلام للجنة والنار
 وهو في الصلة هذه الاوقات تختلف كما تختلف درجاتها في المحاكات
 صورها ذلك الموطن من صور هذه الموطن على كنه حال الجبرين كما سمعت
 من استاذ العالم العامل في كنه بين محمد رحمة الله عليه فقال عن بعض من
 الشقاات ان كان في بعض نواحي فارس رجل من الاولاد دخل عليه في
 يوم احد من اهل الدنيا وكان ذلك الولي مستغنيا في حاله فاقطع اليه الى ان
 اخرج هذه الكار ولم يكن يرى منه الا صورة الكار ثم بعد ان رآه من هذه
 الحارة اخبره بانها دم باحري فقال فانك الاربابيت ولم يكن واقفا على ما يقول
 وتكون مشاكلي ان الذين لا يكون اموال البيت في ظلم انما يكون في بطونهم
 في راحة في الخاتم الفاضل عليه وعلى اهل الفضل الصلاة والسلام والحمد لله
 في راحة الزجب والعفة انما جبر في بطونهم كما جبر في ان ظاهرا بالبر
 على وقوع الجبرية هذه الحال في الحال وكذا الحديث يدل على وقوع الجبرية في
 الجبرية بمعنى العصب وهو مستعد ليكون فاعلا في الجبرية جبرية راجع الى
 الذي ونا جبرية مفعول او بمعنى الحركة وح فهو فاعلا في جبرية وقوله
 على السلام الجنة قبحا وان عجزا سبها سبحانه الله وحده فان الحديث
 على ما يدل على ان هذا القول بعبارة اخرى الى غير ذلك من حقايق الحق
 والاسرار والخصية وعلقت في حقيقة ذلك على حقيقة الحقايق والشاغل
 كما انتهى اليه بعض المتأخرين في التحقيق من الحقايق بطريق البحث
 فان تصور ظاهر لا يخفى شك في تحقيق ذلك لانه كيف يكون العوالم
 هو الجبر وكيف يكون العوالم الواحد والكمال ان الحقايق متخلفة بؤرها
 فيقول انه لو كان اليك ان حقيقة ما يوجد في الصور فانها في حدة وانها
 وصورة سراجها عاريت عن جميع الصور التي تتجلى بها لكنها بظهور صورها
 تارة في غير ما اخرج والصور تارة متخلفة تارة فاعلم ان حقيقة المتخلفات
 في الصور تارة بحسب اختلاف المواطنين تارة واحد تشبيه بالاشبه ذلك

لازم

من

والعين

كونه

يا يقول ان الحكمة النظرية ان يكون لها مدعى وجودها في النفس او ارضيها فانه
 ثم هي في الخارج كانه با نفسه مستقلة عن غيرها فاذا اعتقدت او حقيقه
 يظهر في المولن بصورة عرضية محتاجة من حقيقه قوله على السلام الذي لا يورث
 الاخره فانه كان البذر هو مادة ما كانت منه بل هو الذي يظهر بمصنوع
 انما على صورة الشجر وانما هو اوراقها واغصانها فكذلك الاعمال والافعال
 المكتسبة في الدنيا مادة للجنه والنار وحيث يظهر في ذلك المولن بصورة
 ومورما يظهر منها من اللوازم والمكافئه ثم لا اشكال في التشكل وقد فصلت
 منهن في الحاشية السابقة وفي غير صورة جوهريه مستقله مستغنية ومجمل
 ذلك ثانياً لتكثيره بقوله في جوابه طبعك عنه في هذا النظر حتى يتأكد
 اليقين ويتصفا الاقرب الملبين وترى بين العيان ما يقع عند البيان و
 تتشرف على حقيقه قول السيد النبي المبعوث عليهم السلام والاعيان والتمساح
 الموت وقول صاحب سره باب مدينة علي عليه افضل الصلوات والسلام
 الناس قيام فاذا ساءت انتم بوا انتم بوا انتم بوا انتم بوا
 فخصه بصفه بالوجود الخارجي فانه في الدنيا اصل على اصل ذلك العين فانه ثم
 الجوهريه التي اذا وجد في الاغالي لم يخرج الى محقق يقوم بصدق على
 مع وجوده في الذهن وانفق له اليه لا يخرج الى محقق يقوم بصدق على
 وعرفوا العرفان في القاعم بالفر ما يكون للوجود في الذهن جوهريه
 معاً بعدد تعريفها عليه والموجود في الخارج جوهريه لا عرضي فالتشبيه بان الحاشية
 تارة للوجود باعتبار وجوده في الذهن مستغنية عن باقي الوجود الخارجي ولما
 لم يكن ذلك لا يخلو من المدة على ما يحصله الذوق العميق وكان الوصف
 في نفس مقدم الكمالين في ذلك العين حتى لا يتوهم في كماله لا يتوهم
 فقال لا يخلو ذلك ثانياً في قول زيادة كسيف ارايت الحقيقه الواحدة
 كيف ظهرت على القوه العاقله بصورة ومدانية لطيفه مخدومه ثم ظهرت
 على الكواكبه بصورة متخالفه كسيفه مادية كما كان في ذلك مع النفس
 عن صرافة مخدومه ووجدتها الى الكسيف والتقدودا واصلت النفس
 الى مرتبة الحواس واصلت الى قايمة الكسيف والتركيب الى مرتبة القوة
 توجدت فالحق بين مع النفس صعوداً وهو كما في اذن موجوده في

في الشك في

في كونه الوجود

لا يتصور ان يكون

سواء في النفس بالاطوار
كالشئ المشترك فان
ظهورها في ذلك المشترك
بالاجتماع التوحيدي

النفس

النفس لا خارجاً عنها وهي تصاحبها من مواضعها المتخلفه ويتصنع في كل
 موطن من مواضعها حكما من الوحدة والكثرة والظلال والكثافة و
 من تارة قول وسبقه لا تفصل ما سبق وما ذكر في هذا الفصل فانه لا
 منه فوكرش ان العلم كونه الواحد وتوحيد الكثرة وذلك في العلم التفصيل
 المتخلف ما بين الحاشية ما قبله من النفس ونهاية في الشان الظاهره و
 توجد الكثرة وذلك في العلم كونه في الاجالي المتقوم باحي الحاشية
 العاليه من النفس كما في المذكر الشهودي المعتمد بنوار الولاية
 وهي مرتبة من مراتب صفاء النفس من عيوبه وان كان كما مررت مقالة
 في الشرح من مرتبة الذوق وهو قد يكون وطريقاً وقد يكون مكتسباً كما
 في طبع الشعور بالظن والسلبه وغيرهم ان ان الذوق والفطري الذي
 مرتبة الولاية غير الوجود جيداً ولو وجد لا يستغني بالكلية عن الحاشية
 بخلاف ذوق الشعور والوجود وما يقرب منها قوله في المذكر ان الذي
 هو توحيد الكثرة انما هو بالنفس وفي النفس فاذ انقضت عندها يظهر
 عليها في مذكرات هبه ولا مدارج صعودها ما وجدت احسنها ساب
 عن كل عيب وغيره بل ما وجدت ما وجدت اذا وجدت فاطف لمعها
 وقد طلع الصبا من وجه العيون ان كلما كان من في الرق كونه بين الكسيف
 والكسيف ثم في حال التعرض له بمنزلة الكسيف والتفصيل هذه قلب
 هذه النفس اصلها الدناس تراجزها بمنزلة روعها وشعرها والسم
 والدوايح كاديه في تحقيقه كذا في قلب او الف السمع وهو شريد
 قوله تخبس بالنفس كما ظهر مادة جميع الصدر وارض كل الحقائق
 منها تخبست اصولها ومنها تخبست روعها فخذ الكتاب للباسع والاسم
 الا عظم العرش الجيد الذي هو مستور الرحمن المعصن بالرحمة الالهية
 ظهور جميع الممكنات بنفاصيلها وبرها ومنها يستعد النفس الرحمان
 الواحد في جذابة في كسيفه واحدة ما دامت محفلة في انوار كسيفه
 بالبطون وظهرت في النفس حدودها النفس بالبرهان الاستدلالي
 لتعبر الى احكام التنزلات فصاعداً او مفاسد في قول قدم الاساطين
 من كمال العدد وعقل محسوس فاعرفه في الكسيف لك الامر بعد ما يكون

والنظر في العيون
والاحكام القنات

القامات في

وحياتها

الْبَيْتُ

بجلی

وہند

وهذا لما نسبته اقصفت انكحاس ذلك الصدا حصدا انه اجمع فان ترك
الله المثل والجمال وفعل الثاني ظلمه وبال وملك بتعريف الكسبية
كثيرة الاختيار والتكبر ولا غشرا بظواهره لا فرفده الطبعه اعز في الناس
من الكسبية الاحمر بل لا يكاد يوجد الا في الاثني الا انه قد وجد ان ما يلحق
من الشفوة من سوءه الى اصلها اهو ان ما يلحق في انفسها بعد غير بعضها
الاول ثاخير والثاني تقويت والمؤخر تدارك وون العاقبت وانت
تشر ان الزمان فتا فيه كثر والعناء وشاع كجمل والاضمار في السلا
فكن على بصيرة في احرك فاعلمية في سر ك وجهدك وتيقن ان بيت الحجاب
الى غير اهلها مذموم في الطرائق فنها قد تواردت ذلك الاندراكها النبوية
وتعاضدت فيه الاشارات الوالية ولا يضيغ بعدك من ينكر قد كرك قال
انطاطون لا يقرن جمل غيرك بحبل عليك بنفسك لكن متعاضدات
المدخل في اقيم وهر ك فان للاوقات خواص يعرفها العارفون فانها اورد
انها النظر هذا الموضع المقدس والموقف المونس نقل الى اصلك من القوى
الواركة المكشوفة التي انتت تار العلي انكحاس بقس اوجده على النار مدركا
واخضع نفسك اليك ابوا والقدس طوس ولا تغشربا بل خيال اصل الى بال
فان سوجو مفرق فالف مفرقك لتقف ما صنعوا انما صنعوا كند ساهر
والا يطلع الى احرجت الى ولانني في في وانا كك واشتركت في فوسو للاعوان
والصلاة والسلام على القديسين خصوصا سيدنا سيد الكل في الكل واليه
وصحبه اجمعين واتخذ منه رب العالمين قول فان ترك الاول ضلوك وصلا
وفعل الثاني ظلمه وبال الى قوله واتخذ منه رب العالمين من حيث اضافته
تلك تنقيص ودفعها من لا يعرف حقها ولا يتمكن من القيام بها واجب
مغفرا والعمل بمقتضاها حاله وقوله وانفلا واضلوك من حيث المتكفي اليه
اذا لم يتقدم حقايقها شتوي على ما تقرر من الجملات الحفية المنطبعة على
الستاقبيل المكلف بها العامة التي اخذها عن تمله الشريعة فظلم
حانها في منها وس الحجة وضل هذا ك بعيدا ولو لمذا انزل اكثر من شمع
بالعارف قد ضلوا بمصاحب التزعم وجملة اهلهم كما فهم لم يستفيدوا منهم
الا حبايت الاعتقاد ورنال الاخلاق وفضلا الامجاب بهم وجامع بملوك

مطلب الفضالة للراعي

الدبر من النظام امور معاشهم ولا يكادون يعرفون قولاً ويستطيعون
 حولاً ترى اعالهم الذين حفظوا من كتب الصوفية
 الكلمات وما لهم علم بخوارقها وشارعها وينقلونها
 لا على وجهها بل يفتنون الكلي من حواضرها جميعاً
 لا يستطيعون ان يخرجوا من كتبهم شيئاً
 بحسب ما انهم يحسنون حفظاً او تلك
 كما لانهم لم يراعوا اصلها اذ لم يراعوا
 سائر المسالك من الضلال والزلل
 وهو فتن لا يميز بين العقيد والفرع
 والعلل والحمد حمد ابداني فليلاً
 نور ديكاني في ريد فضل وكرامه
 والصلوة على سيدنا محمد وآله
 واصحابه وتابعيه
 واجاباً دكره
 قدس سره
 الكا
 الكا

اعلم ان الحكم اربعة معان الاول ادراك ان النسبة واقعة او ليست
 بمواقعة هو المستحق بالتحصيل الذي يتقسم العلم اليه والى التصور الثاني
 النسبة الثبوتية التقيدية التي اختص بها المتأخرون وهي مورد الاحتياج
 والسلب الثالث الوقوع واللا وقوع الذي هو مظهر للاخير من القضية
 وهو متعلق بوقوع والانزعاج الرابع نفس المحمول ثم انهم اختلفوا في اجزاء
 القضية فذهب المتأخرون الى انها مركبة من اربعة اجزاء نفس الحكم عليه
 وبه والنسبة الحكمية الثبوتية التقيدية به مثل كون الانسان كائناً وبقلاً
 والنسبة بين بين والوقوع واللا وقوع الذي يتعلق بتلك النسبة واما
 القدماء فقد اصبوا الى انها مركبة من كلمة اجزاء ثلثة نفس الحكم عليه وبه و

النسبة

نسبة القائمة الثبوتية الاحتجائية ومسلية وهو المراد بالوقوع والثلا وقوع
 عند حكمه ايضاً اختلفوا في معنى النسبة التي يتعلق بها الادراك الحكم
 وهي الوقوع واللا وقوع فانها على راس القدماء تختص بالمحمول ومنها ما احتجوا به
 بالموضوع وعدم الاحتجائية فذهبوا الى ان ذلك زيرتها ثم ان مفهوم القاسم
 مستخدم ومعنى ذلك ان ليس بقاسم مفهوم القاسم ليس بمعنى رفعه و
 على راس المتأخرين صفتان للنسبة التي هي مورد الحكم بالمعنى الثالث
 الذي هو الوقوع وهي عبارة عن الاحتجائية والمحمول ومعنى ظهوره بالوقوع
 واللا وقوع المطابقة لما في نفس الامر وعدمها ومعنى المثال الاول ان
 القاسم مع زيد مطابق لما في نفس الامر ومعنى المثال الثاني ان ليس مطابقاً
 له اذ عرفت هذا فاعلم ان التصديق عند القدماء عبارة عن ادراك الحكم
 الاخير من القضية فقط وادراك الحكمين الاولين بشرط لا يشترط
 واما عند المتأخرين فمورد عبارة عن ادراكات هذه الامور الاربعة هي
 التصورات الثالث الاول وادراك الوقوع واللا وقوع فقط فذهبوا
 من هذا ان العلم بسيط والعلوم مركبة عند المتأخرين وان الحكم بعين
 الوقوع واللا وقوع قسم من العلوم معلوم ومعلوم بان انها اصح وجزء
 من القضية والذي بمعنى الايقاع قسم من العلم وجزء من التصديقات
 عند المتأخرين ونفس التصديق عند القدماء شره هذا فاحفظه

كما ينبغي ان يفهموا
 من

عند المتقدمين وكلاهما مركبة

هذه الرسالة الشريفة العظيمة ما جعلنا زاداً أكثر من الله تعالى
في حق والدي رسول الله صلى الله عليه وسلم

بسم الله الرحمن الرحيم

يقول البائس الفقير محمد المرحوم محمد بن عبد الله بن عبد الوهاب رحمه الله عليه
والسعادة **ان** ما نقول في والدي رسول الله صلى الله عليه وسلم
وجاهه عده الله وزوجه امينة عليه السلام ما ثاب قبل طبع النبي صلى الله عليه
وسلم وقبل نبوته عليه السلام **قلت** اضع في هذا رسالته ان شاء الله تعالى
واجعلها فصول ستة **الفصل الاول** في اذنه من ابوته لان الشافعي يطلق على
العم والعمة لقول القاموس ان زكراً بجر اسم عمه ابراهيم عليه السلام وانما
ابوه تاج انتهى وقد سمي آخر في القرآن آية ابراهيم عليه السلام وحسن
عليه العمة فانها تسمى اماً ويطلق الشافعي ايضاً على الميراث والمرتبة كما في
المصاحح في باب علامات النبوة انه سمي طفلة عليه السلام وهي حليمة
اُمه عليه السلام وحسن عليه الميراث كما في سمي اياً واطالب عمه عليه السلام و
حبيب لانه عليه السلام كان عند ابي طالب في زمان صباه ثم بعد موت والديه
في سمي اياً له عليه السلام من وجهين وزوجه ابي طالب مرتبة عليه السلام في سمي
أماً من وجه واحد فاطالب وزوجه يستحبان ابوتين عليه الصلاة و
السلام فاحفظ ذلك ودعا رسول الله صلى الله عليه وسلم عمه اياً طالب
الى كلمة التوحيد حين الوفاة فابى من ذلك فهو مات كافراً وزوجه ضالوة
زنان ودعوة النبي صلى الله عليه وسلم ولم ينقل سلامها قال الظاهر ان ماتت
كافرة خيراً من اهل النار **قال** عليه الصلاة والسلام ان ابي في النار
مريراً يا طالب ابا طالب ليصبح هذا وان قال عليه الصلاة والسلام ليت
شعري ما فعل ابواي مريراً ايها ابا طالب وزوجه لصح هذا لان اهل النار
متقاربون في العذاب ولو قلنا ان اياه عليه السلام في النار او مات كافراً
مريراً يا طالب لصح هذا ولو قلنا ان اياه عليه الصلاة والسلام في
النار او قلنا مات ايد النبي صلى الله عليه وسلم على الكفر مريراً ايها طالب
وزوجه لصح هذا **الفصل الثاني** والدي رسول الله صلى الله عليه وسلم من اهل

ان طبع

الفصل الاول

تألف

الفصل الثاني

الفقرة

الفقرة من اهل البيت من لم يبلغ اليه دعوة النبي صلى الله عليه وسلم
صرح بذلك السبط في رسالته في حق والدي رسول الله صلى الله عليه وسلم
وبدل عليه قوله تعالى خطأ بالنسبة عليه السلام لتتذرعوا ما اتايتهم
من نذير من قبلك لعلهم يرجعون والدي رسول الله صلى الله عليه وسلم
امنا بان الله تعالى هو الخالق لا خالق غيره فهو موثنا بان الله تعالى هو
الخالق وهو وحده بان الله تعالى في الخلق العتول مثالي في الحق من حق حيث كان
مكة شرفاً مثالي في الحسن من خلق السموات والارض يقول الله في
الزحرف ولئن انك يا نبي ولان اسم ابيه عليه الصلاة والسلام عبد الله
امينة زوجة عبد الله فهو موثنا بانه تعالى في شرك اهل مكة ليس في الخلق
بل في العبادات فتعبدوا له انهم يعبدون الاصل وبسجدوا له باطناً
في شفا عنهم لهم عند الله تعالى كما هو صريح الآية ويسمى شركهم في العبادة
بعد دعوة النبي صلى الله عليه وسلم الى توحيد الله تعالى ككفر حقيقة واما قبل
دعوة النبي صلى الله عليه وسلم الى توحيد الله تعالى كما فعل اهل الفترة فيسبى
الشرك ككفر اياً زائداً في الشرك بعد دعوة النبي صلى الله عليه وسلم الى التوحيد
في العبادة وليس ككفر اياً حقيقة وذلك لان الكفر حقيقة هو عدم تعبد
النبي صلى الله عليه وسلم فيها علم ضرورة بحجبه به هذا الله تعالى كما هو رأي الكفرة
وليس في تلك العبادة عدم تعبد النبي صلى الله عليه وسلم ولا كفر حقيقة فسم
اخر هو عدم تعبد بن العقل فيما دل عليه من اركان الاسلام وهو الخالق كما
هو رأي ابي حنيفة كما سياتي في الفصل الثاني وفي عبادة الاصلان لا يدرك
على العقل يقين بل في حقيقته سمى قال في التعجب الكبير ونسب موضوعه انما الكفر العقلي
الجهل بالخالق عند ابي حنيفة رحمه الله عليه لا عقل الفترة لما سياتي في الآتي
والدي رسول الله صلى الله عليه وسلم مؤمن بان الخالق هو الله تعالى وهو وحده
في الخلق فلم يتصفان بالكفر العقلي كما لم يتصفوا بالكفر الحقيقي السحس
الفصل الثالث اهل السنة في العقل كما لم يتصفوا بالكفر الحقيقي السحس
الشعخ ابي الحسن الاشعري والافقيون كلهم اشاعرة والآخر ائمة تزيدي
وحسب ائمة الشيعة في منصوصه المتزيد في حقيقته بالواسطه وكلهم
حقيقون ووقع الخلاف بينهم في بعض المسائل وكلها الاصلان من مرتبة

الفصل الثالث

الحسن واليقين العقلية قال ابو حنيفة وانكره المشركي والتفصيل في شرحه وانكره
قال في التلويح في باب الحكم عليه بعد بيان مراد ابو حنيفة في عدمه في الجواب على ما
وهو مراد ابو حنيفة حيث قال لا يحد له في الجواب على ما لا يحد له من خلق الاله
والانفس اما الشرايع فيمنعها يوم قيام يوم الحجة انتهى انتهى انتهى
حنيفة يجوز عند الشرايع والمراد بالشرائع ما لا يستقل في موثقة العقل وهو ما عدا
معرفة الخالق والمراد بقيام الحجة السماع من طرف رسول الله صلى الله عليه وسلم
وشرح في التلويح من لم يبلغ اليه الدرجة لو آمن بالحق في بعضه يصح ايمانه في كتاب
على ايمانه عند ابو حنيفة رحمه الله عليه وهو الذي ارسول الله صلى الله عليه وسلم اتفقا بان الله
تعالى هو الخالق السماوات والارض والخلق والانس والحيوان والنبات والخلق والانس
حنيفة لم يوجب على اهل الفترة الا الايمان بالحق وهو ايمان عقلي فلم يمتنع
والدرا رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يوجب على الكفر لخلق السما في العقلي ثم اقصاها بغيرك
في العبادات ولما كان من اهل الفترة لم يكره ذلك الكفر لهما حنيفة بل يجب ان يعرف
والله تعالى لانها اقصاها بالايمان العقلي فوجب دخولها الجنة عند ابو حنيفة رحمه الله
عليه ويجوز عند الاثارة ولا عذاب لهما الجنة عند الاثارة ولا عذاب لهما حنيفة
قال السيوطي في رسالته في حق الدار رسول الله صلى الله عليه وسلم انهما ما كانا
وليس في النار صرح بذلك جميع من العلماء ولهم في قدرة ذلك من المسلك
الاول انهما ما قبل البعثة ولا مقرب قبلها القول تعالى وما كنا معذبين حتى
نبعث رسولا وقد اطلعوا تحت الاثارة فمن اهل الصلوة والاصول والشريعة
من الغفلة وعلى انهم مات ولم يبلغ اليه الدعوة يموت ناجيا انتهى القول
والسيوطي شافعي اشعر في لم يصرح في تلك الرسالة بدخولها الجنة
لان اهل الفترة يجوز عند المشركي ودخولها الجنة او شفاعته بعض الاشافعيين
كما عرفت ولا يجب لكن كما قال الله تعالى والسوف يعطيك ربك فترضى وجزاء
ودخولها الجنة بفضل الله تعالى لا يرضى النبي صلى الله عليه وسلم الا بدخولها الجنة
ولذلك قال السيوطي في رسالته الاخرى ان الدار رسول الله صلى الله عليه وسلم
من اهل الجنة واسما عند ابو حنيفة فيجوز دخولها الجنة لانها اتفقا بان الله تعالى
هو الخالق وودعه في الخلق ويجب الثواب على ايمانها بالحق عند ابو حنيفة
كما سبق في الفصل الرابع والاشرك في العبادات لا يضرهما كما عرفت **فيما**

الاصول

فيما

فما معنى قول ابو حنيفة في العفة الا كبره والدرا رسول الله صلى الله عليه وسلم
ما كان على الكفر واربوطا بعمدات كما قرأ قلت ليس صفة ان والذرية صلى الله
عليه وسلم ما كان على الكفر ليعني بل على الكفر الخ لا يضرهما لانها اتفقا بان الحق
ولم يوجب ابو حنيفة على اهل الفترة الا الايمان بالحق ويجب عنده الثواب
على ايمان اهل الفترة بالحق والاربوطا بعمدات كما قرأ حقيقة لانه امتنع عن
قبول دعوته عليه الصلوة والسلام فوجب ابو حنيفة اسلوب العبادة اشارة
الى ذلك فلو كان المراد من الكفر والذرية عليه الصلوة والسلام الكفر حقيقة لكان
ودرا رسول الله صلى الله عليه وسلم وعنه اربوطا بعمدات كما قرأ في ان عرفت انما
صرح بقوله ما كان على الكفر ليعني ثم عرفت ان دعوة الرسول وصلت اليهما فامتنع
عن الشرك في العبادة وانما كانا على مشرعية ابراهيم صلوة الله عليه وسلم
عليه كما قيل قال النبي انهما ما كانا على الشرك في العبادة وهو لا يضرهما ولبس ذلك
كفر حقيقة لهما ووجب لهما الجنة عند ابو حنيفة ويجوز عند المشركي ان قلت
كيف يقال انهما ما كانا على الكفر وانما في الجنة وذلك امر حرجيب فقلت
ذلك ككس ما يقال ان زعموا مات على الايمان وان من اهل النار لم يحدوث
ايضا حال الناس لما قال تعالى فلم يكن يفتخروا بها منهم لا ردوا باسما وحديث
ان النبي في النار يحمل على اربوطا بعمدات وحديث لبيت سقرس ما قيل اي على
تقدير محمول على اربوطا بعمدات وزوجه كما سلف في بيان ان قلت ما نقول
في حديث استاذت ربي استغفرا لراقي فلم ياذن لي مني الاستغفار طلب
مغفرة الذنوب وحس اعنت بالخالق ووجدت الله تعالى في الخلق وفي مساهة
معدودة الى قيام الحجة ولم يفر على الحجة فلا ذنب لهما فاستغفرا لهما كما استغفرا
للصبي لا يذنب له ولذا لا يجوز الاستغفار للصبي في جنازة فاستغفرا لهما
لغو متضمن للكذب ولا يجوز للصبي صلى الله عليه وسلم ان يلعن ويكذب فلذا
لم ياذن له ربه الاستغفار لانه عليه الصلوة والسلام قال السيوطي واما
حديث عدم اذن الله تعالى للصبي الاستغفار لانه فهو خير اجد لا تعاد الى
النفس الناطقة الاله على عدم عذاب اهل الفترة انتهى القول الاول في وجه
عدم اذنه الاستغفار لانه عليه الصلوة والسلام ان الاستغفار لهما لغو
متضمن للكذب كما ذكرنا واما بجائزه عليه الصلوة والسلام عند زيادة خبر الله

لصبي يشتمه الكذب في ان لها ذنبا وكذا لئلا ذنبا
النبي ربه الاستغفار للصبي الا حرم

كما نقلت على قراة الفهم اذن ريد الاستغفار ربا القول وحدث احبته
والرغبة عليه الصلاة والسلام واما نه انه اخبرني لان في تحديقين كما في تركه
القرطبي قال البيضاوي في قوله تعالى ما كان للنبي والذين آمنوا ان يستغفروا
للمسيكين ولو كانوا في غيب من بعد ما تبين لهم انه لهم اعداء ان يستغفروا
اي طالب حين هم عليه الاستغفار بعد عدم قبول اعدوة عليه الصلاة والسلام
وقبل نزول حين هم الاستغفار لامة النبي فصدق الثاني ولم يذكره في الحديث
وقال البيضاوي في قوله تعالى ولا تسئل عن الاحباب شيئا على قراة نافع على
صحة النبي عن السؤال انها كانت عندنا في الحديث عليه السلام ليست تسئل
ما فعل ابو ايمن السهمي قالما روي عن الايوبي لا يجوز ان يكون في المروءة ما هو
جما اما عاهه ابو طالب وابو لهب وابو لهب وزوجته لاله الثالث قاروف
قالما روي عن المروءة ابو طالب وزوجته كما عرفت في اول الرسالة
السابعة ما ذكرته في الترسد اذ قاله عليه الصلاة والسلام يجوز دخولها وعقل
الكثير ويجب دخولها الجنة عند اي حنيفة رحمة الله عليه وانما اصل الاشهر
والاخرين المذكور في الاصل كما عرفت فخر الاتحاد والوارث في عذاب ابيه عليه
الصلاة والسلام محمول على طالب وهو عليه الصلاة والسلام ما نقلت ابواس
محمود على طالب وزوجته قالما روي عن علي القاري صنع رسالة وتكلف
فيها ذكره والرب عليه الصلاة والسلام في النار وان في تلك الرسالة اجماع
تورث ملاته ان تمكن نظر الربا وحده رسالة بالمنقول عن ابي حنيفة في الفتنة
الكبرى والرسالة رسول الله صلى الله عليه وسلم ما على الكفر ولم يورث المروءة الكفر
الكفر بخارجه وهو لا يعرفها كما عرفت ويجب دخولها الجنة على اصل حنيفة
انما باجبار واحاد في عذاب ابيه عليه الصلاة والسلام مع انه محمول على ابي
طالب وابو لهب محمول على طالب وزوجته فيبيع ما ذكر في اصول الفتنة كما
يكوننا والعلم باصول الفتنة اولى من العلم باجبار الاحاد مع انها يمكن حملها
نعم على ابي طالب وحمل الايوبي فيا على ابي طالب وزوجته وقال السيوطي
رسالة الاخرين ان والرب عليه الصلاة والسلام في الجنة وانما نقلت ذلك
في ان السيوطي في اني اشهر في يجوز دخولها الجنة عنده ولا يجب
دولته تعالى والسوف يعطيك ربك فترضى والنبي عليه الصلاة والسلام

والذين هم عن الله غافلون
الذين هم عن الله غافلون

العصر السادس

لا يبرئني

شخصي بدم و خولها الجنة مع حراز و خولها الجنة فالحق مع السويطي انما
عن و ما على القمار فالحق البرودة هي اثرت في راسنا خيل عفا صلي
على رسول الله و علي و آلهم و تقطع بالجنة في الجنة لا ما حقيقون ما تريدون
و سمعنا رسالة السور و الفرح لا نرا
تسرة الناظرين المؤمنين و تفرحون بها

لحمد لله الذي بعث فينا نبيا وبعث فينا نبيا

الصالحات سبع

رَبِّهِمَا رَبُّ الْعَرْسَةِ

تمایلیست

سید علی

المسألة

211

3

بسم الله الرحمن الرحيم

فكذلك في كلامه على عباده الذين استغفروا **في** قوله فقد استغفروا كلام الناس في
الاستغفار وارجعناهم على انفسهم وان غيرهم وان استغفروا القاضى اي بكبر الباقين
وعليه وعلى انفسنا فانه كما بان القرآن لا يثبت بالظن انما يثبت بالقرآن
استغفروا بعضهم على بعض فبين معاً من اعيت ومن نفى وقال القرآن لا يثبت
بالظن ولا يستغفرون بالظن وبشرط القطع في الجوابين ولم اجد احداً حسن التكلم
على هذه المسئلة حتى الى القول بالقطع والناظر بل كلامه يعترف بانفسه
ظنية حتى قال القاضى في الدين السبكي في رفع الحاجب لا نراه بان
حكى انهما من القرآن دون حكىنا على اية الكسوف وكذا وقال في موضع
اخر على وجه المعاصرة لان الحاجب نحن لان دعوى مؤثر البسالة الان فانما نحن
لم نشبهنا وانما المشبه انما من اننا نحن رحمه الله عليه فلهذا بانواثر است

عنه ورجب متواتر عند قوم دون آخر وفيه دون وقت آخر وايقول
 الذين اختلفوا في ان الزايب فيه ان البسلة من باب القطع الاشياء ونسبها
 من باب الظن وانما على اشياء يجهل كونهما فاما انما على الكسبي ونحوه
 سواء من غير متواتر وهذا الكلام وان لم تألف النفس فكونهما قطعية
 الاشياء هو احد الوجوه لا يصح بانها هي في شرح المذهب وغيره فلا
 يستغرب ذلك انما يستغرب انكم بالقطع على جهتين الاشياء والنفي
 معافوا للجميع ما بين التقضي والاعراب في ذلك فتذكر انما اليه بعض المتأخرين
 من القراء كما هو متواتر في قوله وتكرير القول في ذلك ان القرآن نزل على
 سبعين ا حرف ونزل مرات متكررة كما بينت في كتاب الاتفاق فنزل في بعضه
 بزيادة وفي بعضه بنقص كقراءة مالك ومالك وتكرير بعضها ومن كتبه في
 قراءة وان الله هو الغني المتمد في الحديث فلا يشك احد ولا يرتاب في ان القرآن
 بالاشياء الالف ومن كونه ذلك وهو متواتر قطعية وان القرآن بحذف
 ذلك متواتر ايضا وان ميزان الاشياء والحذف في ذلك سواء وكذلك
 نقول في البسلة انما نزلت في بعض الاحرف ولم تنزل في بعضها فاشياء
 قطعي ا حذرها قطعي وكل متواتر وكل في السبعة فان بعض القراء السبعة
 قروا بها وبعضهم قروا بحذفها وتختلف في حذرها في السبعة كلها متواترة
 فمن قرا بها فهي ثمانية من حرف متواترة اليه ومن قرا بحذفها فهي في حرف
 متواترة اليه والاعطف من ذلك اننا قلنا لو ايان قرا احداهما عندهما والآخر
 عندهما فندل على ان الا حرفين متواترين في قراها في جميع معانيهما وبين
 او بسايد مستعدة وبهذا النظر يجعل الاشكال عن الاحرف وينتهي كلاما
 الطرفين ولا يستغرب الاشياء فمن اثبت ولا النفي من نفي وقد اشار
 الى شئ مما ذكرته استاذ القراء الامام شمس الدين بن الجزري فقال في كتاب
 النشر بعد ان حكى في البسلة خمسة اقوال فقلت وهذه الاقوال ترجع الى
 النفي والاشياء والذين نفتقد ان كل ما يصح وان كل ذلك حق فيكون
 الاختلاف كما خالف القراءت نصيبا اذ انقر ما ذكرته فقد فتح لي منه
 بحث لا يسمى الثاني فيقبل ولا يصفى اليه باذنه وربما عثر ذلك من الهنديات
 او ربما ارتقى الى غير ذلك من العبارات وليس الخبر كما لبيان ولا اذكره ولا

على

على انما علمه دون وعنده كتحقيق فيه تعرف بعينه او يثبت عند تقديم تحته
 او اما جعل فلا عبرة بالجاهلانية او جاعلا قاهر قدغه يتبع مع الناقضين
 انما الذي يقتضي الظن ان البسلة لا يجب قراها في الصلاة وانما لو قرأ
 الفاتحة بدونها صحت الصلاة وذا كذا لم يرد عن النبي صلى الله عليه وسلم
 الا قراءة البسلة بعينها في الصلاة وانما ورد الا بقراءة الفاتحة وورد
 ما يدل على ان البسلة من الفاتحة فاشياء هذا لا يصح بانهم اوجبوا قراءة
 البسلة وهذه النتيجة غير لازم لما قد بينت بقوله ان البسلة تنسبها
 الى الفاتحة كنسبة باب القراءات المتشعبة في الحروف والكلمات وقد
 اتفق الاصحاب على ان لا يجب على المصلي الا بقراءة الفاتحة على الحروف الا انهم
 على الواجب قراها بقراءة احد الائمة السبعة فلو قرأها بحرف ملك وعليهم
 في الموضعين بلا صلة اجزاء بالاتفاق وان كانا ناصيا فثبت احرف على
 قراءة من يقرأها ملك وعليهم في الموضعين بالصلة وكذلك تقول من قرا الفاتحة
 بقراءة نصف السبعة الذين بقروا بها بلا بسلة اجزاء ولا يجب عليه ان يقرأ
 بقراءة النصف الذبينة يزيدون فيها البسلة فان قروا فان هذه الائمة
 وحكم ثلثة احرف قلت لا فرق فيما يخص بالصلة بين الائمة والحرف فلو اسقط
 من الفاتحة حرفا جاعلا عليه لم يكرهه بال اتفاق فلما اجزاء اسقاط حرف من الحذف
 فيه بال اتفاق وكذلك اسقاط اية او بعض آية فاختلافها بل بسلة الله
 البسلة اولي الاجزاء لانها تختلف في اشياءها والجهر على انما لا يقطع
 بحروف الاحرف المذكورة فاذا اجزاء اسقاط حرف مقطوع بان قرا متواتر
 فاسقاط ما قالوا انه قطعي وغير متواتر اولي الاجزاء ويرجع هذا الذي قلت
 من انه لا يميل ان الاحاديث مختلفة في قراءة النبي صلى الله عليه وسلم لمعاني الصلاة
 وعدم قراها وكذا ما صحته بل احاديث عدم قراها اصح واكثر وانما لم يرد
 صلى الله عليه وسلم فعل الامرين لبيان الاكل والظهار وكان يقرأ في بعض الاوقات
 ما يحرف الذين لم تنزل فيه كما كان يفعل في سائر الحروف والقراءات وذكر الحديث
 في انه صلى الله عليه وسلم قراها في الصلاة اخرجها النبي وابن خزيمة وابن جابر
 والطحاوي وغيرهم عن نعيم الحجاز قال صليت خلف ابي هريرة رضي الله عنه فقرأ بسورة
 الرحمن الرحيم ثم قرا فاتم القرآن فذكر الحديث وفي اخره فلما سلم قال والذين

الذي سمي

نفسى بيده ان لا تشبهكم مسلاة برسول الله صلى الله عليه
 وسلم من احد حديث صحيح لا يحد
 له منه اصح ما ورد في الباب بل
 لم يصح فيه حديث
 غيره انتهى
 انتهى
 الدرر المستنيرة في الايام والاشهر في الدرر المستنيرة في الايام والاشهر
 العالم العلامة والشيخ العلامة في الايام والاشهر في الدرر المستنيرة في الايام والاشهر
 الميرزا السبكي في الايام والاشهر في الدرر المستنيرة في الايام والاشهر

الحمد وسلام على من رواه الذي هو المستطفي بهذا ثالث مؤلف الفقه في مسلاة
 والدرر برسول الله صلى الله عليه وسلم وهو خضر او جزاء فاول ذهب جمع كثير من
 من الايام والاشهر في الدرر المستنيرة في الايام والاشهر في الدرر المستنيرة في الايام والاشهر
 الناس باقوال من خالفهم وقال بغيره لا يقصرون عنهم في الدرجة ومن
 اجفوا الناس الاحاديث والايام رومن افق الناس للاول في استدلالها
 او تلك فانهم جامعون لانواع العلوم ومتفلسفون من الفنون خضرها
 الاربعة التي تستند بها حمزة المستند فانها مبينة على ثلث قواعد كلامية واحدة
 وفخرية وقاعدة رابعة مشتملة بين الحديث والاصول الفقهاء ما يحتاج من
 نسخة مختصة في الحديث وصحة القول وطول السماع في الاطلاع على القول الائمة و
 مشغرات كلامهم فلا يظن بهم انهم لم يقفوا على الاحاديث التي يستدل
 بها اولئك معاذ الله بل وقفوا عليها وخلصوا غرورها واجابوا عنها الاجوبة
 المرضية التي لا يرد بها المناصف وانما هو لما ذهبوا اليه او انه كل حين الروايات
 والفرق بين الائمة ابا بر اجلاء وقد اختلف هذا الفريق القائلون بالحق في
 صدرك ذلك على ثلث درجات **الدرجة الاولى** انهم لم يطلعوا الدعوة لانها كانت
 في زمن فترة عظم الجاهل من المشرق والمغرب فلم يكن اذ كان احد يبلغ الدعوة
 على وجهها ولا من يدرك شيئا من الشرايع مع ضيق انما يقف في جملته السنين
 ولم يبلغوا سقا كجمل الوقت على الاخبار والتجسس من بابا تشعار فان والدة

الدرجة الاولى

عاش

عاش كعقبان مشربنة ووالدته عاشت نحو العشرين تقريبا مع زواجه
 في عشرة من مهنه في البيت لا يجتمع بالرجال ولا يجد من يجترعها
 واذ كانت النساء اليوم مع شوق الاسلام والفتنة من غرا لا يدرين
 غالب احكام الشريعة لعدم مخالطة الحق الفقهاء فاطلوا بزمان الجاهلية
 والفتنة وحكم من لم تبلغ الدعوة بانفاق الائمة الشافعية من الفقهاء
 والائمة الاثنية من اهل الكلام والاصول الفقهاء يموت ناجيا ولا
 يعذب ويدخل الجنة فنقل على ذلك الامام الثاني رحمه الله عليه وتبعه
 سائر اصحاب واستدلوا على ذلك بثمان آيات من القرآن اشهرها قوله
 تعالى وما كنا نقول بهن حتى نبين رسول الله في سنة اجاديت منها اخرج
 الامام الاحمد بن حنبل واسحق بن راهوية في مسندهما والبيهقي في كتابه
 صحيحه عن الاسود بن سريع وعن ابى هريرة رضي الله عنه ان النبي صلى
 الله عليه وسلم قال اربعة يجحون يوم القيمة رجل اصرم لا يسمع شيئا
 ورجل احمق ورجل هرم ورجل مات في الفتنة الى ان قال وقال الذي مات
 في الفتنة فيقول رب ما اتاني لك رسول فتأخذوا فيقيم لي طبعته
 فيرسل اليهم ان ادخلوا النارن دخلها كانت عليه بردا وسلاما ومن
 لم يدخلها يستحق اليها وما اخرج البزار في مسنده بسند حسن على شرط
 الترمذي عن ابى سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم يؤمن بالهاك في الفتنة والمعنوه والموكل فيقول الهاك
 في الفتنة لم تأتني كتاب ولا رسول ويقول المعنوه اني رب لا تجعل لي
 عقرا فيقول به جنة او شرأ ويقول الموكل ولم ادرك العمل بضره لهم فاعرف
 فيقال لهم ردة وما يدخلها من كان في علم الله تعالى سعيدا لو ادرى
 العمل ويمسك عنها من كان في علم الله تعالى شقيا لو ادرى العمل فيقول
 تبارك وتعالى اباسي عصيتكم كيف يرسل بالغيب وما اخرج عبد الرزاق
 في تفسيره وابن خاتم وابن المنذر في تفسيرهم بسند صحيح على شرط
 الشيخين عن ابى هريرة رضي الله عنه قال اذا كان يوم القيمة جمع الله
 اهل الفتنة والمعنوه والاصم والابكم والشعبي الذين لم يدركوا الاسلام
 ثم ارسل اليهم رسولا ان ادخلوا النار فيقولون كيف ولم تأتينا رسول

قالوا انهم اقبلوا دخلوا لما كانت عليهم برد او سلا ما ثم رسل اليهم فبطيعة
منهم ان يطيعوه ثم قال ابو بصير رضى الله عنه اخر ما كانت منهم
وما كانت معدة بين حتى نبعث رسولا وحدث رابع اخرجه الى كمين مستدبره
من حديث ثوبان وقال صحيح على شرط الشيخين واخره الذي جرحه في صحيحه
في مختصره وخامس اخرجه البزار وابو علقمة يعلى من حديث انس رضى الله عنه
قال العلماء وسادس اخرجه ابو نعيم الطبراني من حديث معاوية بن جبل رضى
الله عنه قال العلماء رابعهم اسم فضائي وهذه الاماات والاحاديث تاسعة
ما خالفها من الاحاديث الثابتة في مسلم وغيره كما ان الاحاديث الواردة
في اطفال المشركين اجمع في النار منسوخة بقوله تعالى ولا تزروا زينة زينة
اخرى وبالا حاديث الواردة بخلاف ذلك وقد مر في هذا الموضع جماعة
آخرهم اسم كحفا على ثمانية فاضى القضاة سناب الدبرع بن حجر رضى
الله عنه قال الظن بان ما صلى الله عليه وسلم استعمله في قوله من الرين
ما قد اقبل البعثة انهم يطيعون عند الاستحسان لتقريبهم فيه صلى الله عليه
وسلم انتهى ويزل من الاحاديث ما اخرجه بن جرير بن نفيع عن ابن عباس
رضي الله تعالى عنهما في قوله تعالى ونسوف يطعك ربك فترضى قال
من رضى الله صلى الله عليه وسلم ان لا يدخل احد من اهل بيته النار وما اخرجه
الحاكم وصححه عن ابن مسعود رضى الله عنه ما سئل عن ابو بكر فقال ما سئلها
ربي فبطيعة في منها واني لما لم يوسد المقام المحمود ففعلت ما كنت ارجو الشفاء
عند قيام المقام المحمود وصح شفاعتي في التوفيق للطاعة عند الاستحسان
ولو لا عدم بلوغها الدعوة لم تكن هذه الشفاعات لان الشفاعات لا تكون
لمن بلغت الدعوة واما وقد صرح بهذا السكون في حديث آخرجه تمام الزيادة
في قوله بسند ضعيف عن ابن عمر رضى الله عنه ما قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم اذا كان يوم القيمة شققت لاي وافي وعسى ان يطلب
واخي الى مكان من الجنة اوردوه المحب الطبري وهو من الحفاظ والفقهاء
في كتابه ذخائر العقبين في مناقب ذوى القربى وقال ان ثبت من قول
في ابن طالب على لور والصحيح من مناقب العواذب عنه شفاعته انتهى
فاحتجوا الى ما قبل في ابي طالب لانه ادرى بالبعثة ولم يسمع وقد خلت

عبارة

عبارة الصحاب فيمن لم تبلغ الدعوة فاحسن ما من قال فيه ما ج وقال ابن
الاصحاب سلم وقال الفرزاني الخبيث ان يقال في معنى السلم شقني
الاصحاب ان الله تعالى اختارها له واما ما ج في حديث كبريت في
ذلك عن عائشة رضى الله عنها اخرجه المصنف البغدادى في السابق و
الاصحاب والدارقطني وابن عسكرك لاجل ما في غريب مالك وابن شاذان
في السابق والمنسوخ والمحجب الطبري في سيرته واورده السهيلي في
الروضة ان ينف من جهة اخره بلطف اخره اسناده ضعيف وقد مال اليه
بعض الاثر في نسخة من نسخة كذا في القوطى في ابن المنبر ونقل من سبيل النسي
عن بعض اهل العدل قال به الصلاح الصفري في الظاهر وكما منطه عن النسي
من ناصر الدين الزركشي في ابيات كذا وجعله نسخا لما خالفه من الاحاديث
المتقدمة ولم يبالوا بضعف لان الحديث يعلى به في الغضا في المقاتلة وهذه
منقبة وقد ايد بعضهم هذا الحديث بالقاعدة التي الفتح عليه الا انه
ما دون بني مجوزة خصيصته الا ان ابن عباس صلى الله عليه وسلم مثله وقد روى
لعيسى بن ابي عمير المولى بن قيس بن جهم قلنا ان يكون لينا صلى الله عليه وسلم مثل ذلك
ولم يرد من هذا النوع الا هذه القصة فلم يتعد شوقنا وان كان له عليه السلام
من هذا المنطق نطق الذراع وسناب الجذع والجمرة القصة غير ما وقع لبعض
عليه السلام فهو كشبه بالمالكية ولا شك اننا من الظن ان ينفذ ما كبريت
الضعيف من افعلة الله بعد المقررة قال الحافظ ابن ناصر الدين الرمشي رضى الله
عليه حتى انما النبي عز وجل فضل على فضل وكان بلوغنا في ابي الله وكذا ابا له
به ففعلنا الطيفات في القديم بقا قد روى ان كان الحديث به ضعيفا **الاصحاب**
الاصحاب شهاب كذا على التوحيد ودين ابراهيم عليه السلام كما كان على ذلك
طاعة من العرب كزيد بن عمرو بن نفيل وعمر بن الخطاب ورضي عن سبعة
وورقة بن نوفل وعمر بن حبيب الجعفي وجماعة اخرى وهذه طريقة الامام
خزاعة بن الراس وذا ان آباء النبي صلى الله عليه وسلم كلهم الى ادم عليه
السلام على التوحيد لم يكن فيه شريك قال ما يدل على ان آباء النبي صلى الله
عليه وسلم كانوا مشركين ثم اقبل عليه الصلاة والسلام لم ازل انقل من الكتاب
الظاهرين الى احكام الطهارات وقال مثالي انما المشركون بخلاف حبيب

الضعيف

الرد على الناس

ان لا يكون احد من هؤلاء المشركين قال ومن ذلك قوله تعالى وتوكل على العزيز
الرحيم الذي يراك حين تقوم وتفتك في الساجدين سبحانه ان كان
ينقل نوره من ساجد الى ساجد قال ونظرا التقدير فالآية وآلة على ان
آية محمد صلى الله عليه وسلم ما كانوا المشركين بل كانوا المسلمين قال جيبه
يجب القطع بان الآية انما هي ما كان من الكافرين انما ذكركم في حقهم
السابع ان يجعل قوله تعالى وتوكل على العزيز من قوله آخره واذا
وردت الروايات بالكلية والاشارة بيننا وجب حمل الآية وبذلك ثبت ان
والدابر ابيهم عليه السلام ما كان من عبدة الاوثان وآزرهم لم يكن والد
على كان غير انهم لم يتبعوا وقد وافق على الاستدلال بالآية الثانية بهذا المعنى
الامام الماوردي صاحب الحاوي الكبير من انه انما بنا وقد جردت ما يعضد
هذه المقالة من الادوية ما بين محمل ومفصل الجليل وبل كرس في قوله تعالى
احد بهما ان الاحاديث الصحيحة تواترت على ان كل اصل من اصولنا صلى الله
عليه وسلم من اقدم الى ابيهم خير اهل زمانه والثانية ان الاحاديث والآثار
دلت على انه لم يكن الا من من غير نوح الى عبثه عليه السلام من ناس على
الفطرة بعد نوح القيد بوجوهه ولا يسلون له بهم تحفظ الارض ولو لا
لهم لم يهلك الا نحن ومن عليها ومن الادوية المقدمة الاولى وحديث
النجارين رحمته الله عليه الباري بعثت من خير قرون بني آدم ثم تفرقت
بعثت من القرآن الذي كثر منه وحديث البيهقي ما اقرن الناس في قوله
ان جعلني الله تعالى من خيرها فخرجه من بين ابوي ولم يصحني بشي من
الحاوية وحديث من صحاح ولم اخرج من سفيان من اقدم حاشي التثبت
الى ابي واسم قاتنا خيركم نكاحا وخيركم ابا وحديث ابي بصير وغيره لم يزل الله
يستخلص من الاصلاب الطيبية الى الاحكام العاهرة مصنفهم بالاعشيد
شعبان الا كثر في خيرها من احاديث كثيرة ومن ادوية المقدمة الثانية
ما اخرج عبد الرزاق في المصنف وابن المنذر في تفسيره بسند صحيح على شرط
الشيخين عن علي بن ابي طالب رضي الله عنه قال لم يزل علي وجه الدهر من
الارض سبعة مائة مائة اقلوا ذكركم فلكم الارض ومن عليها
واخرج امام احمد بن حنبل رحمه الله عليه في النهي والخلال في كرامات الاولياء

بسند صحيح على شرط الشيخين عن ابن عباس رضي الله عنهما قال يا ابا
خلت الارض من بعد نوح من سبعة مائة مائة اقلوا ذكركم فلكم الارض مني اثار
آخره واذا قدمت بين يمين المقدستين اتيته منها قطعا ان ابا النبي
صلى الله عليه وسلم لم يكن فيهم مشرك لانه قد ثبت في كل منهم انه خير قرونه
فان كان الناس الذين هم على الفطرة هم اباهم فهو المدعي وان كانوا
غيرهم هم على الشرك لزم احد الاخرين اما ان يكون المشرك خير من المسلم
وهو باطل بنص القرآن والاجماع وانما ان يكون غيرهم اباهم وهو باطل ايضا
لما لعنه الحديث الصحيح فوجب قطعا ان لا يكون فيهم مشرك ليكونوا خير
اعل الارض كل في قرونه وانما المصنف لما اخرج البيهقي بسنده وابن جرير
وابن ابى حاتم وابن المنذر في تفاسيرهم والحكم في المستدرك وصححه
عن ابن عباس رضي الله عنهما في قوله تعالى كان الناس امة واحدة قال كان
بين ادم ونوح عليها الصلاة والسلام عشرة قرون كلهم على شريعة من الحق
فما خلت امة من امة القديسين واخرج ابن ابى حاتم عن قتادة في الآية قال
ذكر لنا ان كان بين ادم ونوح عشرة قرون كلهم على الهدى وعلى شريعة من الحق
ثم اخبرنا ابا عبد الله كتب بعثت الله نوحا وكان اول رسول ارسل الله تعالى
الى اهل الارض في التنزيل حكايته عن نوح عليه الصلاة والسلام قال رب
اعطني ذكرا لو ادرى لمن دخل بيتي مؤمنا فثبت بهذا ايمان اجداه صلى الله
عليه وسلم من ادم الى نوح عليها الصلاة والسلام وولد نوح سائما مؤمنا
بنص القرآن والاجماع لانه نوح نبي مع ابيه في السفينة ولم ينج فيها الا مؤمنون وحي
التمثيل جعلنا ذرية لهم الباقين بل وروى ابيه ان كان بيتا وولده فثبت
نص على ما ياتي في اثره ابن عباس رضي الله عنهما اخرجها ابن عبد الحكم في تاريخ
معه وميناه اذكر حجة نوحا ودعاه بان يجعل الله الملك والنبوة في ذكركم
ومن ولده صالح الى تاريخ نوح على اسلامهم في اثره خيرة بين سبعة في البيت
من طريق الكلبي وانما اوردنا ما قاله الامام في انه علم ابراهيم عليه السلام
لا ابيه وقد سبق الى ذلك جماعة من السلف فروىنا الامام في حديثه عن ابن عباس
رضي الله عنهما وجماعة من حديثه والشيخ قالوا ليس اوردنا ابراهيم
انما هو ابراهيم ابن تارخ ووقفت على اثر في تفسير ابن المنذر في حقه فثبت

ما رآه من اهل بيت النبيا عليهم السلام كما سئنا الاخبار منك في كتاب
 المعجزة و هذه ثالث مؤلفه العشرة في هذه المسئلة وهو اخبرنا و لي
 مؤلف رابع في حديث ابي ابي واكلام عليه من جملة حديث علي بن
 خاتمته وقد شرحت في عمل خامس وهو مقدمة مستشورة على طريقتي
خاتمة نقلت من مجموع بخط الشيخ جمال الدين الشافعي والشيخ جونا
 الامام يحيى الدين حمزة الله تعالى عليه ما نقله سئل القاضي الى بكر بن العزقي
 عن رجل قال ان ابا النبي صلى الله عليه وسلم في النار فاجاب بان يكون
 لان الله تعالى قال ان الذين يؤمنون بالله ورسوله لم يكن لهم اجر في الدنيا و
 الآخرة واعد لهم هذا ما جئنا وانا اؤمى عليهم من ان يقال عن ابيه انه في
 النار انتهى بخطه وادور الحديث الطبري في كتاب زهاد العقبى عن ابي هريرة
 رضي الله عنه انه قال جاءه ست سبعة بنت ابى لهب الى النبي صلى الله عليه
 وسلم فقالت يا رسول الله ان الناس يقولون انت بنت خطيب النار
 فقالت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو مخضب فقال يا ابا ادم فؤادى
 في قرابتي من اذى فتقذاني ومن اذاني فتقذاني الله واخرج ابو نعيم في الحلية
 من طريق عبد الله بن موسى قال سمعت بعض شيوخنا يذكر ان عمر بن
 عبد العزيز اتي بكاتب بخط بن بريد وكان ابو هارث فقال عمر لئن جاءه
 به لو كنت جنت به من ابناء المهاجرين فقال الكاتب قد كان ابو رسول
 الله صلى الله عليه وسلم ويكره ان اسقطه تانا فخطب عمر وقال لا تخط بين
 يدك بقلم ابد و اخرج الشيخ الاسلام البرقي في كتاب ذم الكلام من
 طريق علي بن حمزة قال قال عمر بن عبد العزيز سليمان بن مسعدة بكفتي ان ابا
 عائشة جئنا كذا وكذا قال قد كان ابو رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وذكر ما بعد الكلام و اسقطت انافضت عمر غضبا شديدا وعزل عن
 التدريس و قد ذكر القاضي تاج الدين السبكي في كتابه السير في قال قال
 الشافعي رحمه الله عليه بعض نصوصه وقطع رسول الله صلى الله عليه وسلم
 امرأة لها شرف فكلها فقال ابو سرفق فلانة لامرأة شريفة لقطعت
 يديها قال ابن السبكي في نظره الى قوله فلانة ولم يجر باسم فاطمة ثاقب ما رواه
 ان يذكر في هذا المعرض وان كان ابو صلى الله عليه وسلم قد ذكر في الامانة

بحر ما لا يحسن انتهى كلام السبكي وقد جرس على هذا الادب الامام
 ابو داود وصاحب السنن فان اخرج في سنة حديثان اخره على خلق
 بسند المطلب فلما انتهى الى ذكره قال قد كثر شديدا ولم يصح بشي
 في حديث منتهى من سند احمد وسنن الترمذي وهذا مثال ارشاد
 من جهلاء الامة و ضلالتهم ان نسكت عن التلطف بمثل ذلك نازبا
 لهذا سكنت في هذا الكتاب وفي سائر المؤلفات التي الفتها في هذه
 المسئلة عن التصريح بجمالية قول الفرقة الرابعة وانصرفت على جمالية
 اقدار الفرق الثلاثة وهذا اخر الارجح المنبغة الالباء الشريفة والحمد
 لله وحده والصلاة والسلام على
 خير خلقه محمد صلى الله عليه وسلم
 وعلى اله واصحابه الطيبين
 الخشوع والبس
 والشيوخ
 صم

كتاب تزيين الارائك في ارسال النبي صلى الله عليه وسلم الى الملائكة الخليفة
 خاتمة الخفايا والنجيبين الامام العلامة جلال الدين السيوطي رحمه الله

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله والصلاة على رسول الله صلى الله عليه وسلم مستلقة ما نقول في قول
 العلماء انه صلى الله عليه وسلم لم يبعث الى الملائكة ويقول كما نقول في الدين
 العراقي ان السماء ليست محل الخليفة وقد اشكل ذلك بما مر من قول صلى
 الله عليه وسلم وارسلت الى الخلق كافة والخلق نعم الناس والجن والملائكة
 فان فترنا الشفاه فمقتضاها المخصص في قوله تعالى لا يكون للملائكة في هذا العالم
 يتم الملائكة وقوله اوحي الي هذا القرآن لا تذكرهم به ومن بلغ الملائكة وقد
 ورد ان الملائكة لا يقرؤن عن حيازة ربهم وقد ورد صريح انهم متعبدون
 بعبادات هذه الامة كحديث ابن عمر رضي الله عنهما ان اهل بيت الله طاب ثوبهم
 من اهل الارض الا الا وان وحدهم سليمان اذا كان في ارض فافا

الصلاة على النبي صلى الله عليه وسلم فان اذن وانما صلى خلفه من الملائكة ملائكة ملائكة ملائكة
 يركعون بركوعه ويسجدون بسجوده ويؤمنون برعايته وقد قال الملائكة
 الكفار وتختطف صلوته بالجمعة وغير ذلك مما يطول امشك في ذلك الجواب
 الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى سالت اكرمك الله تعالى فاجبت
 غاية الالسان واوردت فاجبت على الالاف وانما اجيب على ذلك
 بجوابين احدهما جدي والآخر حقيقي اما الجواب الجدي فتوكل على الله تعالى والاعمال
 ينجي ومن بلغ جوابه يستند الى الاجماع الذي اذاعه من ادعي وقولك ورواههم لا
 يعرفون جوابه منع الملازمة بينه وبين الدعوى الذي هو بعث الهم لان الله
 عباده تتم تكون بالملازمة من رتبهم او بالرسالة ملك من جنسهم كبريائه كبريائه
 او غيرهما قال الله تعالى ان الله يصطفى من الملائكة رسلا مما يشاء وقال
 تعالى قل لو كان في الارض ملائكة يمشون مطمئنين لنزلنا عليهم من السماء
 ملكا رسولاً وقولك ورواههم في انهم يتبعون وان عبادات هذه الامم ستم
 اوردت حديث ابن عمر بن الخطاب في ذلك فافضلنا عن صراحة لان اكثرنا فيه
 انهم يتبعون الاذان وليس فيه انهم يتبعون وحديث سلمان في انهم
 فيما ذكرت مع انه يمكن ان يكون صادرا عن بعض الهم كما تقدمت وقد يكون
 وقامت الملائكة الكفار وفيه ايضا ما تقدم من الملازمة مع انهم لم يتقابل الا
 في بدو خاصته وتوكل وتختطف بالجمعة كما حضرت لكنا به في اخر من على طبعات
 مجيهم وذلك من التكليفات الكونية التي هي وظيفة الملائكة لا ان يثبته
 التي بعث بالرسول هذا آخر الجواب الجدي واما الجواب الثاني
 فاعلم ان العلماء رحمهم الله تعالى اختلفوا في بعثته صلى الله عليه وسلم الى
 الملائكة على قولين احدهما انهم لم يكن منهم ثابته اليهم ولم يذبحهم اليهم
 كلاهما من انهم اصحابنا وحمود من حمزة الكرخة في كتابه العجايب والفرانج
 ويؤمن الله الخليفة ونقل اليهم من الله في العجايب والفرانج في نفسه
 الاجماع عليه وجزء من الجوابين المحفوظين الذين التواني في ذلك على ان
 الصلاح والشيخ جلال الدين الحلي في شرح جميع الجوامع وتبعته في كتابه
 شرح التعريب في الحديث وشرح الكوكب الساطع في الاموال والقول الثاني
 ان كان مبغوثا اليهم وهذا القول رجح في كتاب الطحاوي وقد رجح في

ان من العام المختص بالمراد
 المختص بالمراد
 المختص بالمراد

الشيخ

الشيخ تقي الدين السبكي ورواه صلى الله عليه وسلم صلى الله عليه وسلم صلى الله عليه وسلم
 عليهم السلام والافعال اربعة وان تور عليه السلام بعثت الى الناس كافة
 شملت لهم من لدن آدم الى قيام الساعة ورجح ايضا البارز ورواه
 خرسل الى جميع الميقاتات والبارزات وكسرت بشهادة النبوة بالرسالة
 وشهادة الحج والشجرة ورواه على ذلك انه صلى الله عليه وسلم صلى الله عليه وسلم
 ذكره لادلة التي اخذت من راساله صلى الله عليه وسلم صلى الله عليه وسلم الى الملائكة حتى قسما
 ما بين بطريق العموم وما يدل بطريق الخصوص فالذي يدل بطريق العموم
 قوله تعالى وبعثناك بالبينات والفرقان على عباده ليكون للعالمين نذيرا
 والعالمون شاملة للملائكة كما هو شاملا للبشر والجن وقد اجمع الفقه
 على ان قوله تعالى الحمد لله رب العالمين شاملا للملائكة الثلاثة فذلك
 هذا والاصل بقا اللفظ على عموم حتى يدل الدليل على اخرج شئ منه ولم
 يدل صراحة على اخرج الملائكة ولا سبيل الى وجوده لان القرآن ومن
 الحديث وقد تخرج من ادعي الاجماع على هذه الدعوى فمن ابن حنبل
 والجن فقط دون الملائكة وكذا ذكره تعالى وما ارسلناك الا رحمة للعالمين
 فانه ايضا شاملا للملائكة وذكر صاحب الشفاء ان النبي صلى الله عليه وسلم
 قال ليرسل صلى الله عليه وسلم من هذه الرحمة شئ قال نعم كنت احشى العائنة
 فامنت لثناء الله على في القرآن يقول تعالى في سورة عند ذى العرش
 الا ان هذا الحديث لم يوقف له على كساد وانما يدل بالخصوص فقد استنبط
 اذ لم اخر لم اسبق اليها الدليل الاول وهو اقربا فذلك على وقالوا الحمد الرحمن
 ولا سجدة بل عبادا ومكروا بين الملائكة لا يسبقونه بالقول وهم بأمره
 يعلمون يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم ونبشعقون الا لمن ارتضى وهم من
 خشيته ربيهم مشفقون ثم قال ومن يفعل منهم اني ادين ومن فعل منهم اني
 تجزيه جزيهم اخرج ابن جرير عن ابن جريج في قوله ومن يفعل منهم اني
 ادين ومن فعل منهم اني ادين الملائكة واخرج ابن المنذر وابن ابي حاتم وابن جرير
 والبيهقي في الاصل النبوة عن ابن عباس رضي الله عنه قال ان الله تعالى قال
 لا يمل النساء ومن يفعل منهم اني ادين ومن فعل منهم اني ادين
 انزل الملائكة على لسان النبي صلى الله عليه وسلم في القرآن الذي لا يذبحهم

اخرج ابن ابي حاتم عن الصادق في قوله
 ومن يفعل منهم اني ادين

انزل الملائكة
 ورواه في هذا القول

كأنه عليها ناه تارة
قالت للملائكة هلك
اهل الارض فقلت
2

ومن بلغ فثبت بالكلية ان الله عز وجل افق الى الان على ان يفرج
في القرآن لهذا لئلا تنسى هذه الآية ولكل من في ذلك واصح لان ما لم يكن
راجع الى البين والفرج وذلك مستنع عليهم من حيث الخلق فاستغنى عن
انذارهم فيه ولما وقع من البليس وكان من بعد اذ هم نظروا هذه المصيبة انوار
فيها نعم ووقع في القرآن آية اخرى بسببهم لكن من باب الاخبار لا الانذار
المحض ووقع لولا ما في كل شيء مما لك الا وجهه اخرج ابن المنذر عن ابو جريح
قال لما نزلت قوله تعالى كل نفس في لذة الموت قالت الملائكة بملك كل نفس
فما نزلت كل شيء مما لك الا وجهه قالت الملائكة بملك لكل نفس السوا اصل
الارض الربيع الثاني ما اخرج عبد الرزاق في مصنفه عن عكرمة قال سمعت
اصول الارض على مصفوف اصل السماء فاذ اوافق اربع في الارض اربع في
السماء غفر للعبد بعد ان على ان الملائكة تقبل بصلوة اصل الارض وتحت
ما اخرجها ملك والشافعي واحمد والاعلم الستة عن ابي هريرة رضي الله عنه
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا اتى الناس فاستوا فان من وافقهم
تأمين الملائكة غفر له ما تقدم من ذنبه واخرج ابو يعلى في مسنده عن ابي ابراهيم
رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا قال الامام قبل المصنف
عليهم ولا الضالين قال الذين خلفوا من الصف من اهل السماء واهل
الارض امين غفر الله للعبد ما تقدم من ذنبه واخرج مسلم عن جابر بن سمرة
ان النبي صلى الله عليه وسلم خرج على اصحابه فقال الا تصفون كما تصف
الملائكة عند ربها قالوا وكيف تصف الملائكة عند ربها قال يتمون الله
والصفوف الاول ويترأصون في الصف واخرج سعيد بن منصور في مسنده
وابن ابي شيبة عن ابي بن كعب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
الصف الاول على مثل الملائكة عليه السلام الربيع الثالث ما اخرج ابو
الشيخ بن حبان في كتابه العظمة من طريق الليث قال حدثني خالد بن
سعد قال بلغنا ان اسراييل عليه السلام مؤذن اهل السماء فيسبح ثلثين مرة
في السجدة سبع ومن في الارض بين الجن والانس ثم يتقدم بهم عظيم
الملائكة يصلي بهم قال بلغنا ان اسمها ثيل عليه السلام يؤتم الملائكة في البيت
المعبد وهذا يدل على ان الملائكة يؤتمون اذا تراءسوا ويصلون صلواتنا الربيع

الربيع ما اخرج سعيد بن منصور عن ابن مسعود رضي الله عنه انه قال دخل المسجد
الصلوة فجاءه اقوم قد اسندوا ظهرهم الى القبلة فقال بكمذا نحن نجو
الملائكة ثم قال لا تخولوا بين الملائكة وبين صلواتنا فان بين الركعتين
صلوة الملائكة واخرج ابو يعلى عن ابراهيم الخفي قال كانا يكرهون الشبان
الى القبلة بعد ركعتي الفجر واخرج احمد في مسنده عن جابر بن سمرة عن
ابن مسعود ان دخل المسجد في السجدة الاولى الناس يصلون في صفه المسجد فقال
ان الملائكة تقبل في السجدة في مقدم المسجد ولت هذه الاثار على الملائكة
تقبل في جيات صلوة الفجر وتختص بها في مساجدنا ويرش ما اخرجها ابن
وسلم عن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال يجتمع
ملائكة الليل وملائكة النهار في الفجر يقول ابو هريرة اقرأوا ما سئتم وقرآن
الفجر ان قرآن الفجر كان مشهودا واخرج احمد في مسنده عن جابر بن سمرة
وابن جريح عن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال يقول
وقرآن الفجر ان قرآن الفجر كان مشهودا واخرج احمد في مسنده عن جابر بن سمرة
الشهيد واخرج ابن جرير عن ابن مسعود رضي الله عنه انه كان يحدث ان صلوة
الفجر عند يجتمع لحرسان من الملائكة الله وبها هذه الآية واخرج عن قتادة
بن قيس وقرآن الفجر قال صلوة وفي قوله كان مشهودا يقول ملائكة الليل
وملائكة النهار يشهدون تلك الصلوة واخرج ابن ابراهيم الخفي في مسنده
وقرآن الفجر الآية قال كانوا يقولون يجتمع ملائكة الليل وملائكة النهار
في صلوة الفجر يشهدون بها جميعا ثم يصعد هؤلاء ويقوم هؤلاء الربيع
ما اخرج سعيد بن منصور وابن ابي شيبة والبيهقي في مسنده عن سلمان بن
رضي الله عنه عن موقوف ثاب والبيهقي من وجده اخر عن سلمان بن عوف قال اذا كان
الرجل في ارض فاقام الصلوة صلى خلفه من الملائكة ما لا يدرى طرفة عين
بركعة ويسجدون بسجوده ويكفون بدعائه واخرج سعيد بن منصور
عن سعيد بن المسيب قال اذا كان اقام الرجل الصلوة وهو في صلاة الارض
صلى معه ملكان فان اذنا واقام صلى خلفه من الملائكة امثال الجبال واخرج
سعيد بن منصور عن مكحول قال من اقام الصلوة صلى معه ملكان فان
اذن واقام صلى خلفه سبعون ملكا ولت هذه الاثار على ان الملائكة

يصلون خلفنا صلاتنا وذلك دليل على انهم مكلفون بشرفنا وبتشريع
ذلك فراح ان نص عليه ما اوصانا الاول ما ذكر السبكي في المحاسن ان
بجاءه كتحصيل الملائكة كما تحصيل بالاداميين قال وهدان قلت ذلك كجاء
راية منقولة لا منقولة من اهل البيت من اصحابنا من صلى في فضاء من الارض
بالاذان واقامة وكان منفردا بمخالف انه صلى كما صلى في بيت اولادنا
بانه يكون باثرا في يمينه ولا كفارة عليه لما روى ان النبي صلى الله عليه
وسلم قال من اذن واقام في فضاء من الارض وصلى وحده صلى على الملائكة
خلقه صفوة فاقوا حلف على هذه المعنى لا يثبت قال السبكي ويثبت هذا في ذلك
ان من ترك الملائكة لعذر وقتلنا بانها فرض علينا في كل صلاة فلو لم يكن
كمن صلى فاذا الطهورين فان كان ذلك فصلا الملائكة ان قلنا بانها
كصلاة الاذاميين فانها تفسير بها جماعة فقد يقال بانها تكفي لصفوة الغضا
الفرع الثاني قول الاصحاب انه يجب للمصل ان يستلم ان يحضر السلام
على من عن يمينه ويساره من ملائكة وارض وجن الدليل السادس ما اخرج
البيهقي عن علي رضي الله عنه قال لما اراد الله ان يعلم رسول الله بالاذان انا جبريل
بانيه يقال له البراق فذكر الحديث الى ان قال خرج ملك من خطيب فقال
الملك الله اكبر الله اكبر الى ان قال فقال اسئله ان يحضر رسول الله الى ان
قال ثم اخذ الملك بيد محمد صلى الله عليه وسلم فقام فقرأ على اسم الله فقام
الملك الله سبحانه محمد عليه الصلاة والسلام الشرف على اهل السموات والارض
واخرج ابو نعيم في دلائل النبوة عن محمد بن الحنفية مشروفا في ذلك حتى على
الصلاة فقال الله صديق محمد دعا الى فريضة انا قال ثم قبل بالرسول الله
تقدم فتقدم فقام اهل السماء ثم لم يبق على سائر الخلق في هذه الصلاة على
ارسال الملائكة من اربعة اوجه الاول استماد الملك بالرسالة
مطلقا حيث قال ابن اسفريدان محمد رسول الله الثاني قول الله تعالى في دعاء
الملك على الصلاة وعي الى فريضة فان ذلك يدل على انها فرضت على اهل
السماء كما فرضت على اهل الارض الثالث لا امانة لاهل السموات
وصلاة الملائكة باسم محمد صلى الله عليه وسلم وذلك دليل على انها فرضت على اهل السموات
اجابهم الرابع قولنا كما حمل ان الشرف على اهل السموات والارض الشرف

كذلك

له بعدة اليهم وكذا نبيهم ابتاعوا ما كان في هذا الوقت ارسلا ولم يكن ارسلا
اليهم قبل ذلك ويرشح ذلك امر خامس وهو القرآن بين اهل السماء
واهل الارض في الذكر فلما كان شرفه على اهل الارض بارسال اليهم
اجمعين كذلك شرفه على اهل السموات بارسال اليهم اجمعين وكذلك
في الرواية الاخرى فثبت له شرفه على سائر الخلق والسائر في اللغة بمعنى
الباقي فثبت ان معنى الحديث انه كان له الشرف على الثقلين بارسال
اليهم ولم يكن ارسلا الملائكة فلما ارسلا اليهم شرفه على الشرف فثبت
من كل شيء وصح الملائكة واخرج ابن مردويه عن عائشة رضي الله عنها
قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما اتي الى السماء اذن جبريل
فقطعت انة يصلي بهم فقهني فصليت بالملائكة الدليل السابع ما اخرج
ابو نعيم في الحلية عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم نزل آدم بالبركة واستوحش في نزل جبريل فنادى بالاذان
الله اكبر الله اكبر فاستجاب له الله الا الله عز وجل استجاب ان يحضر رسول الله
عز وجل فريضة مشادة من جبريل برسالة محمد صلى الله عليه وسلم وعلمها
لازم فذكر ذلك على انه صلى الله عليه وسلم رسول الله تعالى والملائكة
عليهم السلام معا الدليل الثامن ما ورد من حديث عمر بن الخطاب رضي الله
عنه وانس وجابر وابن عباس وابن عمر وابي الدرداء وابي هريرة رضي
الله عنهم جميعا وغيرهم ان النبي صلى الله عليه وسلم اخبر ان مكتوب على
العرش على كل سماء وعلى باب الجنة وعلى اوراق الجنة لا اله الا
الله محمد رسول الله فما كتب ذلك من الملائكة والاعلى دون سائر
الانبياء عليهم السلام الا ان شرفه الملائكة وكذا رسول اليهم فدل على
ابن عمر عن الاخبار ان آدم عليه السلام اوصى ابنه شقيبا فقال
كلما ذكرت الله تعالى فاذا كوا الى الجنة اسم محمد عليه السلام فان رايته الله
مكتوب على سائر العرش وان ادين الروح والطاهر ثم اني طوفت فلم
ارمق الله الا رايته اسم محمد مكتوب عليه ولم ارنى الجنة عزله الا اسم محمد
مكتوب عليه ولقد رايته محمد مكتوب على حجر الحور العين وعلى ارق قصب

كذلك

اجسام الجسد وعلى ورق سحره على ورق سدرة المنتهى وعلى
اطراف الجب وبين الملائكة فاكثرت ذكره فان الملائكة تذكروا في كل
ساعة ما فيها من عباد الله على انه عليه الصلاة والسلام نبي الملائكة حيث لم ينظر
عن ذكره صلى الله عليه وسلم واستفادنا من هذا الامر فائدة لطيفة وهي انه
صلى الله عليه وسلم ارسل الى الحواريين والعلماء وصحبه بذلك انه لم يفر
الجنة احد ولم يستقر بها من خلقنا الا من آمن به صلى الله عليه وسلم
ولعل من جمل فوائد الاسراء وهو ان الملائكة تبليغ جميع من في السموات
من الملائكة ومن في الجنان من الحور والولدان ومن في البرية من الانبياء
رسالة ليؤمنوا به ويصدقوا في ربه من حيث افهم بعد ان كانوا مشركين
به قبل وجوده عليه الصلاة والسلام الدليل التاسع قد خرج ابن السكيت
في كتابه ان ربه صلى الله عليه وسلم ارسل الى جميع الانبياء او من قبله
وانه صلى الله عليه وسلم نبي عليهم ورسول الله عليهم واسئل على ذلك قوله
صلى الله عليه وسلم كنت نبيا وادعيت بين الروح والجسد وقوله صلى الله عليه
وسلم بحث الى الناس كافة قال ولهذا اخذ الله من المؤمنين على الانبياء عليهم
السلام كما قال الله تعالى واذا اخذنا من النبيين ميثاقهم فكتبنا عليهم
الى قوله انا معكم من ان اهدى بنى فلان اخرج ابن ابي عمير عن السدي
في الآية قال لم يبعث نبي قط من لدن نوح الا اخذ الله ميثاقه قبل ان يبعث
بمحمد عليه السلام واخرج ابن عكر عن ابن عباس رضي الله عنهما قال لم يزل
الله سبحانه يستقدم في النبي صلى الله عليه وسلم الى آدم فمن بعده ولم يزل
الامم تنبأ به ويستخف به واخرج الحاكم عن ابن عباس رضي الله عنهما
قال اوحى الله تعالى الى عيسى عليه السلام آمن محمد وقرن اذ ركب من امك
ان يؤمنوا به فخلقوا محمد ما خلقوا آدم ولا الجنة ولا النار قال السكيت
عرفنا بجزء الصحيح حصول الكمال من قبل خلق آدم لنبينا صلى الله عليه وسلم
من ربه سبحانه وانه اعطاه النبوة من ذلك الوقت سلم اخذ المواليين
على الانبياء عليهم السلام ليعلموا انه مقدم عليهم وانه نبيهم ورسولهم وفي
اخذ المواليين وعلى من معنى ان يستخلفوا ولذلك لا تم الغنم من لغومها

الله

قلت

هـ

به واستخبره لطيفه اخرى وهي كانه ايمان البسطة التي في خلقه الخلق
ولعل ايمان الخلق واخذت من ههنا فانظر هذا التعظيم للنبي صلى الله عليه
وسلم من ربه فانه اعرفت ذلك فالنبي صلى الله عليه وسلم هو نبي الانبياء
ولهذا ظهر ذلك في الاخرة جميع الانبياء تحت لوائه وفي الدنيا كذلك ليله
الاسرى صلى الله عليهم ولو اتفق بحبيبه في زمن آدم ونوح وابراهيم وموسى و
عيسى عليه السلام وعلى اصحابه الا بالانبياء ونصرت به ذلك اخذ الله الميثاق
عليهم فنبههم عليه ورسالة اليهم معن حاصله وانما احوه مستوفى على
اجتماعهم مع فتاخرة لك الامر راجع الى وجوده لا الى عدمه انما قدما به في نفسه
وفردا بين توقف الفعل على قبول الخلق وتوقفه على اصلية الفاعل ههنا لا
توقف من جهة الفاعل ولا من جهة ذات النبي صلى الله عليه وسلم والشرقة
وانما هو من جهة وجوده العبد المثل على خلقه ووجوده في عصرهم ثم اتبعه
بما شئت وهذا الجاني عيسى عليه السلام في اخر الزمان على شريعتهم ويتعلق
به ما فيها من امر ونهي كما يتعلق سائر الامة وهو نبي كريم على حاله لم ينقص
منه شئ وكذلك لو بعث صلى الله عليه وسلم في زمانه او في زمان موسى
وابراهيم ونوح وادم كانوا استخفوا على نبوتهم ورسالتهم الى اصحابهم
والنبي صلى الله عليه وسلم نبي عليهم ورسول الله عليهم فنبههم ورسالة الله
واشمل واعظم ومستوفى مع سائر الامة من الاصول لانها لا تختلف وتتقدم
شريعة فيما سواه يقع الاختلاف فيه من الفروع اما على سبيل التخصيص و
انما على سبيل النسخ ولا نسخ ولا تخصيص بل يكون شريعة صلى الله
عليه وسلم هي تلك الاوقات بالنسبة الى تلك الامة ما جاءت به انبياء وجمع
وفي هذا الوقت بالنسبة الى هذه الامة هي الشريعة والاحكام كالحكم
باعتبار الاشخاص والوقاات انتهى كلام السكيت قلت ويدل كل ذلك
رسالة الى الانبياء عليهم السلام ما ورد من حديث عباد بن الصامت
وجابر بن عبد الله رضي الله عنهما عنهما قال كان نقش خاتم سليمان بما
داو وعليهما السلام لا ازال الله محمد رسول الله فهدى الله امة الى
انهم من اتباعه وهذا النسخ والنسب السكيت قد اثبت ان النبي الشريف
المهم صرح وقد مات قبل مولد النبي يقول في البرية

البرية

كنت حصول الرزق بمحصل الرزق تأليف الامام العالم العلامة
قدوة الحفاظ وعلمه المجتهد من غير محصره ووديعه وهره جلال
الدين السيد علي نقده الله
برحمته

في هذا
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله وكفى وسلام على عباده الذين اصطفى وبعد فقد سلمت اليك
عما ورد في الحديث من الاذكار والافعال للرزق ليلك رزقا من فضائي عليه
رزقه ونشرت عليك حديثه ثم سألتني اخوه اخبرني عن هذه الخيرة
وسنة حصول الرزق ورقيته على فضيلته الغنى في الاول بها ورد
من الاذكار والادعوات واخرج الطبراني في الاوسط عن ابي هريرة
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من استسقى الله
نعمه فليكثر الحمد لله ومن كثرت الحمد لله فليس فقرا ومن اقبل رزقه
فليكثر من الاحول والافقة الابانة واخرج احمد وابو داود وابو جعفر
ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من لازم
الاستغفار جعل الله له من كل ضيق مخرجا وكل هم مضجعا ورزقه من حيث
لا يحتسب واخرج ابن ابي الدنيا عن اسد بن وادعة يرفعه عن قال
ولا قوة الا بالله العلي العظيم مائة مرة في كل يوم لم يصعب فريدا واخرج
ابو عبيدة رضي الله عنه عن فضائل القرآن والمآثر بن ابي اسامة وابو
يعلى بن مسعود وابو هريرة في تفسيره والتبصرة في شعب الايمان عن
ابن مسعود رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
من قرأ سورة الواقعة كل يوم لم يجد حاجة واخرج ابن جرير وابو
رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال سورة الواقعة سورة
الغناء فاقرئوها وتعلموها اولها وحكم واخرج ابن السني بسم الله تعالى
على نفسي ونالي ودينني اللهم رطني بعفائك وبارك في قدرتي
لي حتى لا احب تعجيل ما أخرت ولا تأخير ما عجلت واخرج الطبراني في
الوسط عن عائشة رضي الله عنها عن النبي صلى الله عليه وسلم ان قال

الجلالة
باسم الرزق
من

لا يسطر الله آدم الى الارض قام تحياه الكعبة وحصل كعبان قال الله الله
سجانه وقال في هذا الدعاء اللهم انك تعلم سرى وعلانيتي فاقبل مني رزقي
وتقبل حاجتي فاعطني سؤالي وتقبل مني تفسى فاعف عني وبنو في اللهم
اني اسئلك انما تأبى شرفي وبقينا صادقا حتى اعلم انه لن يفتينني
الا ما كتبت لي ورعني بما كتبت لي فاحي الله تعالى اليه يا آدم قد
قبلت قد بك وعفوت لك ذنبك ولي يدعوني احذر هذا الذنبا لا
غفرت له ذنبه وكففته اللحم من ارجه واقبلت اليه الدنيا راحة وان لم
يدعها ولدتا همد من حديث بريدة اخبرني اليه في واخرج ابو يعلى
والطبراني في رواية مالك والديلمي في مسند الفردوس عن علي رضي الله
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قال في كل يوم مائة مرة لا اله
الا الله الملك الحق المبين كان له انما كان من الفقر واشت من وجعت له
واخرج الطبراني عن ابن مسعود رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم من قرأ حين يدخل منزله قل هو الله احد نكت الفقر عن اهل
ذلك المنزل والبيان واخرج احمد بسند جيد عن ابي بن كعب قال قال
جعل يا رسول الله ارايت ان جعلت مسكوني كملها لك قال يا ذنبيك
الله تعالى ما احكمك من دنياك واخرتك واخرج الطبراني في الاوسط بسند
حسنه يرفعه عن عائشة رضي الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
كان يقول اللهم اوسع رزقي على محمد كبريتي وانقطاع عمري واخرج
المتوفى في الدعوات عن جابر بن عبد الله رضي الله عنه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم الا اذكركم على ما ينبغيكم من عذوكم وبرد رزقكم
ارزاقكم تدعون الله تعالى في ليكم ولها لكم فان الدعاء سلاح المؤمن
واخرج عن ام سلمة قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اليه
صلاة العجز اللهم اني اسئلك رزقا طيبا وعلما نافعا وعملا متقبلا واخرج
المتوفى عن عراك بن مالك رضي الله عنه انه كان اذا صلى الجمعة انظر
فوق في باب المسجد فقال اللهم اجبت دعوتك وصليتك مع
مريدك وانتشرت لما امرتني فاروقني من فضلك وانت خير
الراغبين واخرج البخاري في الاذكار المفرد والبيهقز والحاكم وصححه

سند

عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان يوحى
 علي السلام لما حضرته الوفاة قال لا بد لي ان اترك بائنين لا آية الا الله و
 سبحان الله وبحمده ما تنها صلاة كل شئ وبها يرضى كل شئ واخرج
 المستغفر عن جابر بن عبد الله رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى
 الله عليه وسلم لا اترككم يا ابراهيم ابنة ان يقول سبحان الله وبحمده فانه
 قل شئ يسبح بحمده وهي صلاة الخلق وبها يرضون واخرج المستغفر
 عن ابن عمر رضي الله عنهما ان رجلا قال يا رسول الله قلت ذاب يس فقال عليه
 السلام اين انت من صلاة الملائكة وشيخ كلان قل سبحان الله وبحمده
 سبحان الله العظيم يستغفر الله ما نة خيرة ما بين طلوع الفجر الى ان تغرب الشمس
 ثم شئك الدنيا صاعرة راحة واخرج المستغفر عن هشام بن عبد الله
 بن الزبير رضي الله عنهما ان عمر بن الخطاب رضي الله عنه اصابته مصيبة
 فاتي النبي صلى الله عليه وسلم فشكى له ذلك وسال ان لا يجر له يترشق شئ
 من عمر فقال له النبي صلى الله عليه وسلم ان شئت اتركت لك يوسف وان
 شئت علمت لك كلمات هي خير لك من قل اللهم احفظني بالاسلام قاعد او
 احفظني بالاسلام راقدا ولا تطعن في عدا ولا حاسدا واعوذ بك من شر
 ما انت اخذ بنا صبيته واسئلك من خير لذي هو بيدك كله واخرج المستغفر
 عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما احب اليك
 خمس اية شاة وراعا واولو خمس كلمات تدعو بهن قل اللهم اغفر لي ذنبي
 وطيب لي كسبي ووسع لي خليقي ولا تمنعني مما قضيت لي ولا تذهب
 نفسي الي ملئ هم مني عني واخرج البراء بن رباح رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم
 عن عائشة رضي الله عنها قالت قال لي النبي صلى الله عليه وسلم ان اعطيتك
 كلمات علمت بها رسول الله صلى الله عليه وسلم وسلم قال كان حبس عبد السلام
 يملكه الجوارقين ولو كان عليك دين مثل هذا فاقضاه الله تعالى عنك
 فالت بي قال فولي الله فارجع الخدم وكاسف الكرب مجيب دعوة
 المضطر ومن الدنيا والاخرة ورحيمها فارحمني رحمة تغنيني بها عن
 سواك قال ابو بكر وكان علي ديانة من دين وكنت للدين كماريا فلم
 البت الا يسير احي جاري الله بشارة فغفر لي الله بها عني ما كان علي

انت دجاني

من

من الله بن قالت عائشة رضي الله عنها وكان لا تسلم علي دين وكنت
 استحي منها وكنت ادعوك لك فالبثت الا بسير الشبان في الله برزق في
 غير ميراث ولا صدقة فغفرت لها وحلت بنت عبد الرحمن بن ابي بكر
 ثلث اواني وفضل لنا فضل حسن واخرج ابو داود والبيهقي في
 الدعوات عن ابي سعيد رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم رأى
 ابا امامة فقال له مالك يا ابا امامة فقال مرحوم لم يمتني ويكون قال
 الا املك كلاما اذا قلته اذ بك حيا وكنت عنك ميت قال قل اذا
 اصبحت واذا امسيت اللهم اني اعوذ بك من الهم والحزن واعوذ
 بك من العجز والكسل واعوذ بك من اللين واللين واعوذ بك من غلبة
 الدين وقهر الرجال قال فقلت ذلك فاذا بك حيا وكنت عنك ميت
 واخرج البيهقي عن علي رضي الله عنه ان مكابجا جاءه فقال اغني علي
 كتابتي فقال الا املك كلمات علمت بها رسول الله صلى الله عليه وسلم
 عليه وسلم ولو كان عليك مثل اخي دينا لاداه الله فقال عليك قل اللهم اغني
 اهلك من حرامك واغني بفضلك عن سواك واخرج المستغفر
 عن علي رضي الله عنه ان فاطمة رضي الله عنها آتت النبي صلى الله عليه وسلم
 فتاقت هذه الملائكة طعنا بها التهليل والتسبيح والتحميد والتكبير فما
 طعنا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم والذين نفسي بيده ما اقتضت
 شئ من محمد نازم لثلاثين يوما ولقد ائتنا اغني عنك شئت اخرجت بك
 بخمسة اعتر وان شئت علمت بك خمس كلمات علمت بها جبريل فلي يا
 اولي الاولين ويا اخرا الآخرين ويا ذا القوة المتين ويا ارحم الراحمين
 ويا ارحم الراحمين واخرج ابو يعلى عن عائشة رضي الله عنها قال سمعنا
 قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اوى الى فراشه قال اللهم
 رب السموات السبع ورب العرش العظيم ارحم ادم رب كل شئ منزل
 التوبة والابحار والبر والفرقان فالحق الحق والنوى اعوذ بك من
 شئ كل شئ انت اخذت بصيرة اللهم انت الاول فليس قبلك شئ
 وانت الاخر فليس بعدك شئ وانت الظاهر فليس قدامك شئ وانت
 الباطن فليس دالك شئ الا فخر علك الدين واعثنا من العقر واخرج

وامم المسالك

الطبراني

الظلمة في مسجد صحيح عن قتيلة عنت محمد بن زكاريّا كانت اذا اخذت بعض
تقول اعوذ باسمك يا الله التثانبات التي لا يجاوز حق تبارك وتعالى
من شئ ما ينزل من السماء وما يرفع فيها وشئ ما ينزل في الارض وما يرفع
منها وشئ فتنه النهار وطولها والليل الاطال فيطرق بخير انت يا الله
واخصيت يا الله وتوكلت على الله الحمد الذي استسلم لعدو كل شئ
والحمد الذي ذل لعدو كل شئ والحمد الذي تواضع لعدو كل شئ
والحمد الذي خضع للعدو كل شئ اللهم اني استسكن بك هذا العزم عرسك
ومستشفى الرحمة من كتابك وجدة الاعلى واسمك الكريم وكلما كانت الثقات
التي لا يجاوز حق تبارك وتعالى تنظر البنا نظرة مرحومة ولا ترح لنا
ذنا الاعف عنه ولا تغفر الا لاجبه ولا تعدوا الا اهلكته ولا عرابي الا
كنسوته ولا غريب الا بدونه ولا دين الا قضيته ولا امر الا فيه خير
في الدنيا والاخرة الا تعطيتنا يا ارحم الراحمين انت يا الله واعصمت
بابه ثم يقول سبحان ثلاثا وثلاثين واسمك الكريم ثلاثا وثلاثين والحمد لله
ثلاثا وثلاثين ثم يقول ان انت رسول الله صلى الله عليه وسلم انت
نسبته فقال صلى الله عليه وسلم الا اذ لك على خير من خاديت قال
بلى فامر بامر هذه المائة عند المصبح بعد العنفة واخرج ابن العسكري في
من طريق ابن المنذر بن حمد بن محمد عن ابيه قال اضاف الحسن
بن علي رضي الله عنهما وكان في كل سنة مائة الف تحسب باعنه و
في بعض السنين فاضاف اضافته شديدة قال في دعوت بدواة لاكتب
الى معاوية لا ذكره نفسي ثم امسكت فرائت رسول الله صلى الله
عليه وسلم في المنام فقال كيف انت يا حسن فقلت بحسب يا ابي
الله يا خير المالمين فقال ادعوت بدواة لكتبت الى مخلوق مثلك كثر
ذلك فكتبت نعم يا رسول الله فكتبت اصنع فقال قل اللهم اقدسه
قلبي رجا واقلع رجا ان عمت سواك حتى لا ارجوا احد غيرك اللهم وما
ضعفت عنه قوتي وقصر عنه علمي ولم تنته اليه رجعتي ولم تنالني
مسألتي ولم يجر على لساني مما اعطيت احدا من الاولين والآخرين من
مخفيتي يا رب العالمين فقال فوالله ما كنت به مستوعبا حتى بعث الى

الله

رطل وودع
اصلاه

رجاء

معاوية

معاوية يا رب الف وحملة مائة الف فكتبت الحمد لله الذي
من ذكره ولا يجتنب من دعاه فرائت النبي صلى الله عليه وسلم في المنام
فقال كيف انت يا حسن فقلت بحسب يا رسول الله وجدته بحسب في فقال
فقال يا بني هكذا من جاء الخلق ولم يرج المخلوق وحق محمد بن مسعود
رضي الله عنه ما رواه عن ابيه بن ابي الحرة فانهما ينفيان الفقر والافق
كما ينبغي الكبر حيث الجدي والذهب والفضة وليس للجنة المبرورة
جزا والا الجنة رزاقه التمر مدى وقال حديث حسن صحيح وروى في
وابن حبان في صحيحها ورواه ابن ماجه والبيهقي من حديث عمر بن
ابن عبد الله بن عيسى عندهما والذهب الى اخره وعند البيهقي فان معاوية
بينهما يزيان في الاجل ينفيان الفقر والذنوب كما ينبغي الكبر حيث
الفصل الثاني فيما ورد من الافعال اخرج البخاري عن ابيه
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ستره انا بستره
من رزقه انا ينصاري اشره فليصل رحمه واخرج ابن ماجه عن ابيه
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احب ان يكثر خيره
بشر قلبه ضا اذا حضر غداؤه واذا رزقه والمراومنا بالوضوء غسل اليدين
واخرج عبد الرزاق في المصنف عن معمر بن رجل من قريش قال كان رسول
الله صلى الله عليه وسلم يدخل عليه بعض الصبيان في الرزق فانهما يصلوا
ثم يقرأ هذه الآية واما مالك بالبصرة واصطبر عليه الآية واخرج
سعيد بن منصور في سننه وابن المنذر في تنبيهه من طريق معمر بن
حمزة بن عبد الله بن سلام قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
اذا نزل بالصلوة او ضيق امرهم بالصلوة وتلى واقرأهم
بالصلوة الآية واخرج احمد بن حنبل في الزهد وابن ابي حاتم في تنبيهه
من طريق معمر بن حمزة بن عبد الله بن سلام رضي الله عنهما قال كان رسول
الله صلى الله عليه وسلم اذا نزل بالصلوة او ضيق امرهم بالصلوة
وتلى واقرأهم بالصلوة الآية واخرج احمد بن حنبل في الزهد وابن
ابن حاتم في تنبيهه عن ثابت قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
اذا اصابت اهل خصاصة نادى اهل البصرة بالصلوة صلوا صلوا ان ثابت

حديث

صلى

رضى الله عنه كانت الانبياء عليهم الصلاة والسلام اذا نزل بهم امر قولا
 الى الصلاة واخرج الطلاني وابن مردويه عن معاذ بن جبل رضى الله عنه
 قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يا ايها الناس اتخذوا
 التقوى تجارة لا يتكلم المرزوق بلا مضاه ولا تجارة ثم قرأ هذه الآية
 من يتق الله يجعل له مخرجا ويرزق من حيث لا يحتسب الآية واخرج
 احمد والمالك وصححه البيهقي عن ابن ذر قال جعل رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يتكلم هذه الآية ومن يتق الله يجعل له مخرجا الى اخره ثم قال يا ايها الذين امنوا
 اتقوا الله واتخذوا له حقايقا واخرج احمد والنسائي وابن ماجه عن
 ثوبان رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان العبد
 ليحرم الرزق بذنوب يقبها واخرج ابن ابي حاتم في تفسيره عن محمد بن
 بن حنبل قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من انقطع الى الله
 كفارة كل مؤنة ورزق من حيث لا يحتسب ومن انقطع الى الدنيا وكفله
 الله تعالى اليها فانه في الجنة وحدث في مجموع من كتب يوم الجمعة
 بعد الصلاة ولقد كتبتكم في الارض وجعلنا لكم فيها معايش قليلا
 ما تشكرون وجعلنا في بيوت
 او حادثة كثره خير نبيته
 ووسع على بيته والحمد
 لله وحده وكفى
 سمع الله
 لعين الله

السبكي

السبكي في تفسيره لنا من انزل منسبا ما يجب شاكرا ما يجب رضاء الله
 الاول ان المراد ما كان في الجاهلية قال مقاتل قال السبكي وهذا مردودا
 النبي صلى الله عليه وسلم ليست له جاهلية القول الثاني ان المراد ما كان
 قبل النبوة قال السبكي وهذا مردودا ايضا ما قبل النبوة وسلم وصلى
 قبل النبوة وبعد النبوة القول الثالث قول سفيان الثوري ما علمت في
 الجاهلية وما لم تعلم قال السبكي وهو مردودا بالذي قبل القول الرابع
 ولا يمكن من هذا ما تقدم من حديث مارية وما تقدم من امرأة زيد بن
 قال السبكي وهذا مردودا بالذي لم يكن من قصة مارية وامرأة زيد بن
 احمد او من حديثه فكذلك هذا خطأ القول الخامس قول ابن خنبل
 جميع ما رواه عن النبي صلى الله عليه وسلم وهذا مردودا لاطلاق حديثه الانبياء
 عليه السلام وقد اجتمعت الامة على عصيته فيها يقع بالتبليغ وفي
 غيره ذلك من الكبار ومن الصفات التي لم يزلوا يخطئونها من الصفات التي لا
 على الصفات من هذه الاربعة مجتمعة عليها او اختلوا في الصفات التي لا
 كخط في حديثهم فذهب بعضهم الى وجوبها والآخر الى وجوبها للمسلمين
 لما ورد في الحديث انهم في كل ما بعد عنهم من قول وفعل فكيف يقع
 منهم ما لا ينبغي ويؤمر بالاعتداء عليه والحشرية فذهب اليهم كجوزها عليهم
 مطلقا فان صح ذلك عنهم فهم محجرون باذنه من الاجماع والذين
 جوزوا الصفات لم يجزوا ما ينقض ولا دليل وانما اخذوا ذلك من هذه
 الآية وانما الربا وقد علموا انها قد جوزوا الصفات التي ليست
 برزائل قال ابن عثيمين اختلفوا في اهل وقوع ذلك من نبيتنا صلى الله عليه
 وسلم ولم يقع وقال السبكي لا شك ولا ريب ان الله لم يقع وكيف يتقبل
 وحذف ذلك وما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى واما الفعل
 فاجماع الصحابة رضى الله عنهم اجمعين المعلوم منهم قطعوا على اتباعه و
 التماسه في كل ما يفعل من قبل او كثير او صغير او كبير على ما كان عندهم من
 ذلك فوقفوا ولا بحث حتى اتموا من السنة واخلاق كبره على العلم
 بها وعلى اتباعها علم بها اولم يعلم ومن تأمل احوال الصحابة مع النبي صلى
 الله عليه وسلم وما عرفوه وشاهدوه منه في جميع احوالهم من انكر الى اخره

مشكك

الله

كتاب الحجة في قوله تعالى لا تقربوا الصلوات الى الصلوات
 قدوة الصلوات الى الصلوات لا تقربوا الصلوات الى الصلوات

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ليقررك الله ما تقدم من ذلك وما تأخر هذه الآية وفيه قول المفسرين
 بوجوبها مقبول وبعضها مردود وبعضها ضعيف للدليل القاطع على عصيته
 صلى الله عليه وسلم ما رواه الانبياء ومن الذنوب قبل النبوة وبعد ما قال

الاخرية والدينية وجميع نعم الاخرية مستبانه سلبية وحسب غفران
 الذنوب وشبهه حصى لا تتناهي اشار اليها بقوله سبحانه وتعالى
 ويتم نعمته عليك وجميع نعم الدينونة مستبانه وينية اشار اليها بقوله
 سبحانه وتعالى ويصيرك صراطا مستقيما ودينونة وان كانت ههنا
 المقصود بها الدين وحسب قوله تعالى وينصرك الله نصرا عزيزا وقد قال اخرون
 على الدينونة وقد تم في الدينونة الدينية على غير ما تقدم قالوا نعم قالوا نعم
 في ذلك قدر النبي صلى الله عليه وسلم باقام نعم التوابع نعم الله سبحانه وتعالى
 للفرقة في غيره ولهذا جعل ذلك غاية للفتن المبين الذي عظمه ومحمد الله
 يستأوه اليه بنون العقلة وجعلها صانعا للنبي صلى الله عليه وسلم بقوله
 تعالى لئن كنت قال وبعده ان وقعت على هذا المعنى وجدت بين عظمة قد
 وقع عليه فقال واذا المعنى الشرب بهذا الحكم ولم يكن ذنوب البتة وقد
 وقع فيما قال انتهى وقال بعض المحققين رحمه الله المغفرة هناك كناية
 عن العزة فمعنى قوله تعالى ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر ليعلم
 ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر من ذنوبك وهذا القول من غير
 وقد عده البلغاء من اساليب البلاغة في القرآن انه يكتفي عن التوضيح
 بل يعظم المغفرة والعفو القوي كغفر له سبحانه وتعالى عند نسخ قيام
 الليل علم ان لن يخصصه فتايب عليكم فاقروا ما تيسر من القرآن وعند
 نسخ تقديم الصدقة بين يدي النجوس فاذ لم تنقلوا او تاب الله
 عليكم وعند نسخ تحريم الجاه ليله الصيام فتايب عليكم وعفى عنكم
 قالوا يا سرور ههنا لا ينبغي من هذا التايب الى هنا قد تم وكل الحمد
 وحده والصلوة والسلام على سيدنا
 سيد الاولين والآخرين والحمد لله
 رب العالمين من فضلكم بحكمكم
 سيدنا ومولانا الامام
 جلال الدين العبد
 السيوطي
 رحمه الله

كتاب اخبار الطاعون منار دواء الدخول من رشحيات علوم الامم
 رعاكم الله والسلامة وبكر المحقق الفاضل رفيع العلوم المجلد
 والدين الى الفضل عبد الرحمن السيوطي جلال
 الدين بن محمد اسد بغيره ورحمته
 امين بحرمه سيد المرسلين
 والحمد لله رب
 العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم
 بحمد الله وقدر الارزاق والاحال والصلوة والسلام على سيدنا محمد
 والصحب والال اخرج احد البخاريين ومسلمين طريق جيب بن ابي بخت
 قال كنت بالمدينة فبلغني ان الطاعون بالكوكة فقلت لبراهيم بن
 سعد بن ابي وقاص رضي الله عنه فاستفتاه فقال سمعت اسامة بن
 زيد رضي الله عنه يحدث ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان هذا الطاعون
 رجز وبقيته عذاب عذاب به تقوم قبلكم وفي قوله رجز ان هذا الطاعون
 الامم وقد بقي في الارض من شتى بجبي احبانا ويزجرب احبانا واخرج
 احمد وعبد بن حميد ومسلم والشافعي من طريق ابراهيم بن محمد عن سعد بن
 مالك واسامة بن زيد وحزمية بن ثابت قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم ان هذا الطاعون رجز وبقيته عذاب عذاب به تقوم قبلكم
 فاذا وقع بارض وانتم بها فلا تخرجوا فرار منه ولا تسمعون به بارض فلا
 يدخلوا عليه وفي المستدرك لابن اسحق ان الله تعالى وحى الى داود عليه السلام
 ان بني اسرائيل ذكروا طفا نهم فخيرهم بين ثلث اعا ان يتلبسهم بغير
 ستمين او اسقط عليهم العدو شهرين او ارسل عليهم الطاعون
 فاختاروا فخيرهم فقالوا انت نبينا فافتر لنا فقال اما الطر فانه برفاح
 لاصبر عليه واما العدو فلا طاقه معه فاخذوا منهم الطاعون فمات منهم
 الى ان زالت الشمس سمعون الفاضل داود وعليه السلام الى الله
 سبحانه فرفعه عنهم فقال داود وعليه السلام ان الله تعالى قد رحمكم في هذه

فيه بالتحفة وذكره القاضى تاج الدين السبكي في جزءه في الطب في الطب
قال ويحكى ان يقال انهم يطعمون قبل دخول رمضان ولم يظهر لك شيء الا
بعد دخوله قال وخطرت ان تصفد الشياطين انما هو ما يترتب عليه
او من تحسبهم انهم لا ينفع ادم ليقع وانما قال يترتب عليه انهم لا ينفع
المرء عليه كالمطعمون من ان لا يمتنعون منه كما لا يمتنعون عما لا يترتب عليه
انهم لا يؤمنون به كالصالحين انتهى واحب غيره فان الذي في الحديث تصفد
الشياطين وهم بعض الجن لا كلهم فان قيل فكل هذا كتحقق الطعن في
المسلمين فان الكفار ليسوا بالجن فاجاب ما يظهر في جواب
الكفار ايضا اعداء الجن فان بني آدم كلهم عدو للجن مع من كفرهم
قال الله تعالى اقتصدوا ذرية اولياءكم من دولي وهم لكم عدو وقال
الله محمد اليكم يا بني آدم ان لا تعبدوا الشيطان انه لكم عدو مبين ويخبر
ان يكون طعن كفار الناس من مؤمنين والجن ولهذا اجزم في التحسين في
تأليفه في الطاعون وتبعه الشيخ بدر الزركشي في جزءه في الطب
وسمى كذا حفظ بن حجر واخرج ابو علي عن ابي بكر الصديق رضي الله عنه
قال كنت مع النبي صلى الله عليه وسلم في الغار فقال اللهم طعننا وطعنوا
فعلت يا رسول الله اني اعلم انكم قد سالت منابا انتك هذا الطعن
قد عرفناه فالطاعون قال ورسب كالدمل ان طاب ثوب جموده ستره
واخرج احمد بن حنبل عن ابن جابر رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه
وسلم يقول ستره جردون الراس ثم يفتح لكم ويكون فيكم داء كالدمل وكالحكة
ياخذ من الراس الجل يستهداهه خالي به نفسه ثم يركي به على اهل البيت ثم ان
كثرت نخله من اهل البيت من رسول الله صلى الله عليه وسلم فاعطاه
هموا اهل بيته كحظ الاول مني منه فاصابهم الطاعون فلم يبق منهم الا خلق
اصيد السبابة فكان يقول ما يستمر في ان لي بها من الشعر واخرج الطبري
عن معاوية رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم شغلون من لا
يقال له انما يستجيبكم فيه داء مثل غدة للجن يستهدون به منكم
وذراكم ويركي به افعالكم واخرج احمد بن حنبل في الطب في في الاوسط
عن عائشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا

تغني

تغني انما الطعن والطاعون قلت يا رسول الله هذا الطعن قد عرفناه
فما الطاعون قال صلى الله عليه وسلم غدة البعير المقبر بما كان يشبهه
والغدة شرا كالفار من الرخف واخرج البيهقي عن عائشة رضي الله
عنها قالت قلت يا رسول الله هذا الطعن قد عرفناه فما الطاعون قال
يستعد الله ليل يخرج في الابل والمراعي وفيه تركية اعم السهم وهو كل مسلم
شهادة نصيب بيت بعده اراحا ديت بطلان قول الاطباء وان
الطاعون مائة سمية تحدث ورسا قن الا وان سببه فساد جرح الهواء
وهذا بطلان الخبر قول الاطباء وهذا بدو من سبب وقوله في اعدل
الفصل في من اصابه داء واظليها ما ومن سبب ان لو كان من
الصدا لكان الناس كحيوان وكمن كذا الكفر من الناس والحيوان في بيته
الطاعون ويجا من جنسه ومن يشا به فزج لم يصبه وقد اخبرنا
البيت من بلد بجمعه ولا يدخل بيتا كجا ورحم الله من دخل بيتا في اصاب
منه الا البعوض وما كان عند ف الهواء اقل ما يكون عند اعتداله
ان في الهواء يقتضي تغير الاخلاط وكثرة الاوضاع والاشقام وهذا
يقضي بلامرض او بمرض يسير وشبه ان لو كان من في الهواء لعم
جميع البدن بدوامه الاستثاق والطاعون انما يحدث في جزء خاص
من البدن لا يتعداه لغيره ولدام في الارض لان الهواء تخرج ناره ويضد
تارة والطاعون ياتي على غير قياس ولا تجربة ولا انشطاره فربما جازته
وتربا ارضا سمين ومن سبب ان كل داء بسبب من الاسباب الطبيعية
له داء من الدواب الطبيعية وهذا الطاعون اعم الاطباء ودوا له
حتى سلم خذ اقرم انه لا داء له ولا دافع له الا الذي خلقت وقدره العرف
بيد الطاعون والكوباء قال ابو حنبل بن جريرة رضي الله عنه الطاعون
اخضع من الدواب فان الدواب هو المرض العام فقد يكون بطاعون وقد
لا يكون كمثل طاعون داء وليس داء طاعونا وقد ثبت في الحديث
ان الكدنية لا يدخلها الطاعون كما سئاني وقد دخلها الدواب سبب
وقوع الطاعون اخرج ابن ماجه والبيهقي عن ابن جابر رضي الله عنه قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يظهر لنا حمشة في قوم قط حتى يقتلوا

بها الا ان شافهم الطاعون وخرجوا الى مكة وصحبه من اهل مسعود رضي الله
عنه قال اذا انجس بكبان جس القطر واذا اكثر الزنا اكثر القتل ووقع الطاعون
واذا اكثر الكذب اكثر الهرج وخرج ما كثر الموتى عن ابن عباس رضي
الله عنهما موقوفوا بالطريق عرفوا ما فشا الزنا في قوم قط الاكثر فرأيت
قال لما فشا ابن حجر رضي الله عليه وملكته من الكس الزنا حادثة اذ يا و الروح في
الخصان فاذا لم يقع فيه احد سلطان الله عليهم الطبع يقتلونه فقلت وسمعت
ذلك ان الزنا لما كان غالبا يقع في ستر سلطان عليهم عدوا يقتلهم ستر
من حيث لا يريدونه وقادة العذاب لهم انما يرمونهم المستحق له وغيره ثم
يبعثون على شيا تهم وخرج احمد و ابن ابي الدنيا عن الحسن رضي الله
عنه انه قال تعالى وما نرسل بالاباء الا مختبرا قال الموت الذريع فضيل
الطاعون اخرج الشيخان عن انس رضي الله عنه رضى الله عنه الطاعون شهادة
الكل مسلم واخرج ابن جرير رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه
وسلم قال المطلقون شهيدون في لفظ مسلم عن رضى الله عنه من مات
في الطاعون فهو شهيد ومن اجد عنه رضى الله عنه الطاعون شهيدا
واخرج احمد والنسائي بسند صحيح والبيهقي في شعب الایان عن الربيع
بن سارية رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يخرج من الشهداء
والمتوفون على فرشتهم الى ربنا سبحانه وتعالى في الموضع يتوفون في الطاعون
فيقول الشهيد اخواننا فتكوا كما قتلتا ويقول المتوفون على فرشتهم اخواننا
ما نوا على فرشتهم كما متنا فيقول الله عز وجل انظروا الى جراحهم فان اصاب
جراح المقتولين فانهم منهم فاذا اصابهم جراحهم فيكفون بهم واخرج
احمد بسند حسن عن عتبة الجعدي عن النبي صلى الله عليه وسلم قال
ان من الشهداء والمتوفون بالطاعون فيقول اصحاب الطاعون نحن شهداء
فيقال انظروا فان كانت جراحهم جرح الشهداء وسبيل وما ويرجم كرج
المسك منهم شهداء ويجدونهم كذلك واخرج احمد وابن جرير وسلم
النسائي عن عائشة رضي الله عنها قالت سألت رسول الله صلى الله
عليه وسلم عن الطاعون فان خبرني ان كان عذابا يبعث الله عليه من يشاء
وجعل رحمة الموتى في قلب من رجل يقع الطاعون فيكفي في بطنه صابرا

محمدا

محمدا يعلم انه لا يجيبه ان ما كتب الله له الا ان كان له مثل اجر الشهداء قال
لما فشا بين حجر مقتضى هذا الحديث ان اجر الشهداء انما كان مكتسبا لمن
لم يخرج من السليبي الذي يقع به الطاعون مات يكون في حاله ان فاته
فاصل ذلك فاجاب احمد راجيا صديق موعود وان يكون عارفا ان وقع
بتقدير الله وان صرف عنه فهو بتقدير الله سبحانه وتعالى وان يكون غير
مستحق له لو وقع وان يعقد على به في حالتي صحة وعافية ثم ان نصف
له هذه الصفات مات بغير الطاعون فان ظاهرا الحديث انه يحصل له اجر
الشهداء ويكون كمن خرج من بيته على نية الجهاد في سبيل الله بسبيله
فمات بسبب اخر غير القتل فان له اجر الشهيد كما ورد في الحديث وتوفي
بشار رواية من مات في الطاعون فهو شهيد ولم يقل بالطاعون قال لو
وجد من هذه الصفات ثم مات بعد انقضاء زمن الطاعون فان ظاهرا
الحديث ايضا انه شهيد ونية المؤمن ابلغ من عمله قال وما يستغفر الله
بهذا الحديث ايضا ان الصابر في الطاعون المتصف بالصفات المذكورة
يأمن فتان القبر لا ينظر الى رابطي سبيل الله وقد صح ذلك في الرابط
في حديث مسلم وغيره فقلت فيكون الميت بالطاعون اولى بذلك
وانما شئت عنه للعلم فان كونه شهيدا يقتضي ذلك كما صح الحديث
في كونه شهيدا المعركة واخرج القرطبي بان الشهادة مقتضية لذلك واخرج
احمد بن طريق شهر بن خنيس عن رجل من انوف كان خلف على امة بعد ابيه
وكا من شهيد طاعون عمواس قال لما استغل الوجع رجلا رجلا في عودتيكم
وموت الى الصالحين قبلكم وان ابا عبد الله رضي الله عنه سال ان يقسم
له من حظه قال فقطع فمات واختلف مما ذبح جبل رضي الله عنه فقام
خطيبا فقال ايها الناس ان هذا الوجع قد وقع فاما استغل استغاث انما ار
لبيك الله لبيك له ابو الوائلي الرضائي لقد صححت رسول الله صلى
الله عليه وسلم وانت شتر من خياري هذا قال واسه ما اود عليك ما تقول
وايم الله لا انقوم عليك ثم خرج وخرج الناس وتفرقوا عنه ورفقه الله عنهم
قال فيبلغ ذلك من الخطا ب رضي الله عنه من راس قوا الله فواته ما كره
قال لما فشا بين حجر رضي الله عليه فمات بغير تفسير وعودتيكم ولم يفسر الموت

انه

وكذا

الفصل في تبليغ قوله تعالى **الكلالة** ما دس فقال يجوز ان يكون المراد بالكلية
 من اسر اهل البيت وان كان وقع هذا بالبرهان جعله ليدفع كفاية وطهارة كما قال
 بعضهم بعضا كفاية لمن كان منهم عبد الجمل منهم صلحوا لانهم كانوا من
 مستسلمين واخرج ابن سعد واحمد والشافعي عن ابي اسامة والبطري
 عن عبيد بن ربيعة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اني جبريل يا يحيى
 الطاهون فامسكت يحيى بالمدينة وارسل الطاهون الى الشام فاطاهون
 شهادة لامتى ورحمة اليوم ورحم على الكافرين قال الحافظ بن حجر رحمه الله
 وقع في ثروة من الناس وهو يركب الكبرية اذا جبر عليه ذلك وهو معتقد انه
 يحتل ان يقال لا يكرم بدرجته الشهادة لما هو ملتزم به في يحتل ان يقال
 بل يحصل له الاطلاق الاجباري فمما هو لكل مسلم وبالقصاص على من يهدد الحركة
 فانه كلما يراه شهادة ولا كانت عليه ذنوب كثيرة لم ينجب منها الا شهادته
 الحديث ان الشهادة لا تقبل في كل ذنب الا الذنوب والصفات في معتقدها
 واخرج ابن عدي والديلمي عن حديث بن حجر رضي الله عنه فرفعهما اول جملة
 من رتب من اهل البيت الطاهون واخرج ابو يعقوب السجستاني
 في الطب النبوي وابن عدي عن انس بن مالك رضي الله عنه قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم اوشك الفالح ان يفتش في الناس حتى يتمنوا الطاهون
 واخرج الشيخان عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 المدينة يا يترها الرجال فيجد الملائكة فيدخلوها الجنة ولا الطاهون ايضا
 انه يقال بعضهم هذه نسخة رسول الله صلى الله عليه وسلم ان لا طلبا من اولادهم
 الى اخرهم يجوز ان يدعوا الطاهون من بلد من البلاد على من خرب من النوى
 وقد استغ الطاهون من المدينة يدعوا وخبر هذه المدينة المشطاة ولا فان
 قبل اذا كان الطاهون شهادة ورحمة فكيف رفته من المدينة وصح جديرة
 بكل خبر **باب وجه منه** ان ذلك ناش عن كون من طعن الجبر
 فتاب ظهور المدينة لتدبرها عن دخول كثر الذين وشيا طينهم اليها ومنها
 ان كسب الشهادة والرحمة لم يتخير في الطاهون وقد قال صلى الله عليه وسلم
 لكن ما شئتكم في رتبته انها صغيرة فلو وضع بها الطاهون الفاني
 اهلها قال ابن حجر مشير الى ذلك المدينة مشاهير احوالها في فضلها

لتنبيهه بذكر

وسارت بها الركبان من كل بلدة فمادح الرجال ساكن ارضها ونامات
 بالطاهون فيا بكيتة العقل حتى ان ملكة البصرة هبطت ارضا في ذلك
 جزم بين قتيبة في المعركة ونامات ارضا في ذلك فلم يدخلها الطاهون
 ونفذت جماعة من العلماء واقروهم اخرجه النوري في ان اولا ركنه دخلها
 في الطاهون سنة تسع واربعين وسبعمائة قال الحافظ بن حجر رحمه الله
 فدخلها انشيك من حرمها بسكنى الكفار **باب فلت** وادل الشارة
 ما اخرج احمد بسند جيد عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى
 الله عليه وسلم المدينة مكة محفوفة بالملك ملكة على كل نقب منها
 ملك لا يدخلها الرجال ولا الطاهون الحديث انتهى عن القارئ من والوفد
 عليه قال اسجدوا وتعالى لم تر الى الذين خرجوا من ديارهم وهم الوف حذر
 الموت انية **باب اخرج عبد الرزاق** وابن جرير بن حسن رضي الله عنه قال
 فترام الطاهون واخرج عبد بن حميد عن قتادة قال سئل عن رجل
 فرام من الموت فاما امره عتوة ثم بعدتهم الى بقية احوالهم يستوفوا
 واخرج القرطبي وابن راهوية في مسنده وابن جرير وابن المنذر عن ابن
 عباس رضي الله عنهما قال كانا اربعة اذ خرجنا من الطاهون
 واخرج الشيخان عن ابن عباس رضي الله عنهما ان عمر بن الخطاب رضي الله
 عنه خرج الى الشام حتى اذا كان بينه وبين القيد امره والاجناد وابعيد بن
 الجراح واصحابه رضي الله عنهم فاصفوه ان الولاية قد وقع بالثام قال ابن
 عباس رضي الله عنهما فقال لي عمر بن الخطاب رضي الله عنه ادع الى المهادنة
 على الذين قد عودتهم فاختلفوا فقالوا لا تفعلوا يعني مشيئا الى الانصار
 فذعوا منهم فاختلفوا فقالوا لا تفعلوا يعني ثم قال ادع الى من كان قومنا من
 مشيئة فربش من مهادنة الفتح فذعوا منهم فلم يختلف عند رجلا فقتلوا
 من ان ترجع بالناس ولا تفعلهم على هذا الولاية ففنا وى عمر بن النحاس
 ابي مصعب على ظهورنا جبر على فقال عبيدة رضي الله عنه اقر ارامن قد راسه
 تعالى فقال عمر لو غيرك قالها يا ابا عبيدة فمقر من قد راسه الى اقر ارامن
 ارايت لو كان لك ابل كثيرة فربطت واديا لم عدوتان احدهما خبيثة
 والاخرى جيدة الست ان رعبت الخبيثة رعبتها بقدر الله وان رعبت

مسألة

بعدة رجبية بعد ربيع قال جابر بن عبد الرحمن بن عوف وكان متطوعا
 في بعض حاجته ان عدي من هذا العلماء سمعت رسول الله صلى الله
 عليه وسلم يقول اذا سمعتم به ما من فلا تقدموا عليه واذا وقع بارض
 وانتم بها فلا تخرجوا افرا منه قال محمد بن عبد الله بن عوف واخرج جابر بن
 حميد عن ام ابراهيم انها سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يوصي بعض
 الامم فقال وان اصاب الناس موتان وانت فيهما فاميت قال الشيخ
 تاج الدين السبكي من فضيلته وهو الذي عليان العنبي عن الفراء من الخوارج
 وقال بعض العلماء هو للشيعة قال والاتفاق على جواز خروج لشغل عرض
 غير الفراء ويدل للخوارج حديث فاشته رضى الله عنه قالت قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم الفراء من الطائفة التي لا تخرج من الزحف اخرج جابر
 وابن سعد وابن ابي الدنيا ابو يعلى والطبراني وابن عدي وابن عبد
 البر واخرج احمد وعبد بن حميد وابن حزم وابن عدي عن جابر بن
 محمد بن عبد الله عن قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الفراء من
 الطائفة التي لا تخرج من الزحف والصائفة من الصائفة من الزحف وقد
 صرح ابن حزم في صحيحه بان الفراء من الطائفة التي لا تخرج من الزحف وان الله
 سبحانه فيها قس على ما لم يقف واختلف العلماء في حكم ذلك وهذا
 تقدير لا يعقل معناه لان الفراء من المهاجرين ما موبوء وقد روي عن
 هذه قسوة لست فيه لانهم حقيقة وتبلي هو مثل بان الطائفة اذا وقع
 من البلد عم جميع الناس ممن فيه يداخله سببه فلا يفيد الفراء منه بل
 اذا كان اجله حقه فهو ميت سواء اتاهم ام رحل فلما كانت المعجزة قد
 بقيت ولا انقضا كعندما بقيت القائمة التي يخرج من القبط الذي
 لا يبيع بالعتق هذه الاحباب اما هم فمؤمنين في النهاية وايضا لو نوار
 الناس على الخروج فبقى من بقي به جازا عن الخروج فضاقت مصال المخرج
 لغد من يتقدمهم والموتى ليقض حقه بجزائهم ولما في خروج القاطنين على
 السفر من كسر قلوب من لا قوة له على ذلك وقد نقل ابو الحسن المدايني
 انه قال ما في احد من الطائفة من قال القاصي تاج الدين السبكي رحمه الله
 عليه وهو الذي حكاه محارب وليس بعيدا ان يجعل السجدة الفراء من سببا

معلق بكذا

لعنه الله

من المهاجرين سببه فخره الله تعالى
 قوله ليعتق الفراء

لعنه الله وقد علق في الكتاب المؤرخ جابر بن عبد الله ان الفراء من
 من الموت او القتل واذا لا تمتنعون الا قليلا وحكي ان ولده استبطن
 ذلك من هذه الآية وقال ابراهيم بن عبد البر لم يبلغني ان احدا من اهل العلم
 فتر من الطائفة الا ما ذكره ابن ابي عمير بن زيد بن جابر بن عبد الله بن
 من الطائفة الى التمسك في ربح البصرة مطلق بها فاست وذكرا بها
 ان الطائفة وقع بقتلهم في عبد العزيز بن خروان والحلب في خروان هو
 امير جيشه الى قرية يقال لها حلوان فقدم عليه بها رسول من اخيه عبد
 الملك فقال له ما سمعت قال طالب بن مديرك فقال عبد العزيز ما انا في
 راجع الى القسطة فانت بجلوان واخرج الطائفة من بسند صحيح عن زيد
 بن اسلم عن ابيه قال قال عمر بن عبد الله عن ابيهم ان الناس زعموا اني زرت
 من الطائفة وانا ابراهيم اليك من ذلك واخرج ابن ابي شيبة واسحق
 بن مسعود وابن عبد البر في التمهيد بسند حسن من طريق عوف بن رستم
 عن القاسم عن عبد الله بن عمر بن عبد الله عن جابر بن عبد الله عن
 فخره الله تعالى في حياته فانظره فسمعه يقول جابر فصور من قومه الله
 اغفر لرجعي من سرخ قال عروة فيلحقنا ان كتب اليه بالثام اذا سمعت
 بالطائفة قد وقع عندكم فاكذب الي حتى اخرج واخرج ابن سعد عن جابر
 بن سارية رضى الله عنه قال دخلت على ابن عبد الله بن جراح وهو يموت
 فقال غفر الله لغيرك لكتاب رجوعه من سرخ فقال سمعت رسول الله صلى الله
 عليه وسلم يقول المظنون شهيد والمظنون شهيد والغريق شهيد والحرق
 شهيد والهدم شهيد والمرأة موت شهيد وذات اللبن شهيد قال ابو جابر
 البراءة النبي عن خروج اللابان بالقدور والنهي عن القدوم له دفع ملائكة النفس
 وقال ابن قتيبة النبي عن خروج لئلا يظنوا ان الفراء يجيرون من قدر الله تعالى
 على القدوم ليكون اسكن لا يفسدهم والطيب لعيشهم وقال ابن عدي
 في شرح الترمذي حكمة النبي عن القدوم ان الله سبحانه اهران لا يتوض
 للنجس والبلاء وان كان لا حاجة من قدر الله ان الله من باب كثره الذي
 ستره الله تعالى ولئلا يقول القائل لو لم ادخل لم اخرج ولو لم يدخل فلان
 لم يمت وقال ابن ابي عمير الذي يترجم عنه في الجمع بين النبي من الفراء النبي

في حديثه

عن القدم ان الماقدام عليه فخرض للبلد ولعله لا يغير عليه وربما كان
 فيه جنب من الدعوى لمقام العبر او التوكل فجميع ذلك لا غير الرضوخ
 وادعوا بما لا يشب عليه عند التحقيق واما الفراء فمكون دم حلا في باب
 المتوكل في الكسباب متصفا بصورة من يجادل النجاة مما قدر عليه فيقع
 الشك في القدم كما يقع الشك في القرار فاوربشك الشك فيهما
 ونظير ذلك قوله صلى الله عليه وسلم ولا تمنوا لقاء العدو ولا تقعدوا
 في صبر واقامهم بترك التمني لما فيه من التعرض للبلد وحرف الافتراء
 ان لا يرمى خبرها عند الوقوع ثم اخرج بالعبر عند الوقوع تبليغا لا لاف
 تبا في انتهى واخرج سعيد بن منصور في سنة والربيع بن كليب في سنة
 والعلوي عن طارقي بن شهاب قال كنا نحدث الى ابي موسى الاشعري
 فقال لنا وقد وقع الطاعون ان هذا الوجه قد وقع في اهل بلن شا منكم
 ان يمتنوه فليمتنوه واحذر ولا تلتفت ان يقول قائل خرج قطع فليمتنوا
 جالس فاصيب فلو كنت خرجت ستيت كما سلم فلان او يقول قائل لو
 كنت جلت اصببت كما اصبب فلان القول في انه هل يشرع الدعاء برفق
 وقع السعال عن ذلك وعن الاجتماع له وكجواب ان ذلك بدعي
 لا اصل له وبالله من وجوه احدها انه لم يثبت في ذلك عن النبي
 صلى الله عليه وسلم شي على ثبت انه دعا به وطه لامة كما تقدم انها اثنان
 ان اياكم الصديق رضي الله عنه وعنه ايضا عن قتادة رضي الله عنه ان
 اياكم كان اذا نعت جيوشا الى ان قال اللهم ارفعهم الشبهة طعنا
 وطاعونا الثاني انه وقع في زمن الامم همدى عمر بن الخطاب رضي الله عنه
 والصحابه رضي الله عنهم جميعا يوم سئمتوا فزودوا كما برقم موجو دون
 فلم ينقل عن احد منهم انه فعل شيئا من ذلك ولا امر به كما وردتهم دعوا
 برفع الخط الرابع ان القرن الاول وقع فيه الطاعون مرات متعددة و
 فيه من الصحابة والتابعين ما لا يحصى وهم خباير الامة فلم يفعل احد منهم ذلك
 ولا امر به وكذا في قرن الثاني وكذا في قرن الثالث والرابع واما حديث
 الدعاء برفق في زمن الاحمر وذلك في سنة تسع واربعين وسبعائة
 كما تقدم في حفظ ابن حجر رحمه الله عليه وقد اخرج ابن سعد في الطبقات وابن

خالد

واب

وعنه بن جهم والطبراني في الكبير عن عبد الله بن رافع قال لما اصاب
 حميرة بن ثعلبة في طاعون عمواس استخلف معاوية بن جهم فاستخلفه
 فقال الناس لمعاوية رضي الله عنه ارفع عنا هذا الرجز فقال لا
 بجزز ولكنه دعوة بغيركم وموت الصالحين فبكم وشبهه ما يقتضيه من
 شكر الله ثم امت ان معاوية يبيدهم الا في من هذه الرجز فطعن ابناء فقال كيف
 تجد انكما قالوا يا ابا النخعي من ركب فلان كوش من كبرية قال وانما تجد ان
 شاداه من الصابر بن جهم طفت امرأته فمكتنا لهذا صريح من معاوية ان
 الدعاء برفق لا يشرع وقد صرح ان معاوية بن جهم رضي الله عنه اعلم الامم بحال
 والحكام وانه اقام العقوبة يوم القيامة ورجع الاصول لمعاوية فذكر ان الحكم
 وهذه سنة حكمية فخرية فاحق ما يقتضيه فيها وقد شك قوم يقولون الرافض
 والشيعة رحمهم الله ان الفتنة شر في سائر الصلاة لانه كالتوبة ولا يبيح
 متمسك ان التوبة غير الطاعون كما تقدم والطاعون اختص به كونه شوا
 ورحمة ودعوة النبي صلى الله عليه وسلم لولا ان فليمتنوا شرع الدعاء برفق
 التوبة وانه لا يبيح ذلك تحريم الفرائض كالتوبة بغيره كالحج وسائر كسبة
 للمطالك فان الفرائض جبرها بالاجماع وقد صرح بالسنة لئلا يفتي صاحب
 الفروع منهم لا يقتضيه لانه لم يثبت الفتنة في طاعون عمواس ولا في غيره
 واحذر الشيخ في التبيين الكلي انه يعني برفق الفتنة في ذلك كسبا سماه
 حل الجاهل الدعاء برفق التوبة وحال الحفاظ بها بجر حرمه الى مشهورة الدعاء
 فزاد من الاجتماع لرفق الاجتماع لهما في ذلك شفا بدعة حدثت سنة
 تسع واربعين وسبعائة فلم يقد ذلك شيئا على ازود والامر شدة قال ولو
 كان مشروعا لم يكن على الصلوات ولا على غيرها ولا امصار روايتهم في الاعتصام
 الحاضرية فلم يلبث في ذلك خبر ولا شرعن المحدثين ولا فرغ مسطور من احد
 من العقوبه وقال الرافض في تاريخ قزوين حكي والدين عن الامم ملك وانه
 على عن ابي القاسم سمعته من عبد الله الكوفي من كبار اهل العلم والنقل
 في حواشي ما يقوم رتبنا اكتشف عنا العذاب انما مؤمنون بسم الله ذي
 الشان العظيم البرهان الشديد السلطان ما اعظم الشان ما شاء وكان اللهم
 ان اعود بك من موت الجفوة ومن سورة الكهين اللهم اني اعود بك ساسود

وعاء للهوا

الله

العصفاء وجردها ليلاد وورث الشقاء وشهادة ان عداء فائدة ذكر ان
 ابن جليل في جزالة في الطاعون ان بعض الصالحين ذكر ان من اعظم
 الاشياء الرزقة المطاعون وغيره من اليلاد بالاعظام كثره الصلاة
 على النبي صلى الله عليه وسلم وانه ذكر ذلك الشيخ شمس الدين خطيب
 بيروني في بعض النسخ من الحلية عن الثاني رحمه الله الحسن ما يروي به
 الطاعون الشيخ ووجه بان الذكر يرفع العقوبة والعذاب وعن كعب
 رضي الله عنه قال سجدان الله تسع العذاب وعن عمر رضي الله عنه انه امر جليل
 رجل فجلد اول جلدة فقال سجدان الله تعفي عنه عمر رضي الله عنه قال حافظ ابن
 حجر رحمه الله والمؤلف عن الثاني رضي الله عنه ما ذكره ابن ابي حاتم وغيره
 لم أر للوباء انفع من التمسح به من به ويشرب اخرجها كمن في البركة
 عن الحسن رضي الله عنه قال قال الحكم بن عمر باطاعون خذ في اليك فليل
 لم تقول هذا قد سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يقتل
 احدكم الموت فقال قد سمعت في التمسح ولكن اباء ورسوخ الحكم وكثرة
 الشرط وامارة الصبيان وسفك الدماء وقطيعة اللحم وشواك كيونون
 في اخر الزمان يتخذون القراع من امير واهرج احمد عن عوف بن مالك
 انه قال باطاعون خذ في فقالوا الكتيك قد سمعت رسول الله صلى الله عليه
 وسلم ما عر المسلم كان خيرا له قال بلى ولكن اخاف سنا اماراة الشفاء
 الحديث واهرج ابن ابي الدنيا في كتاب الطواعين عن الكثرة وس الشفاء
 قال لما وقع الطاعون بالكونة قال المنيرة بن شعبة رضي الله عنه ان هذا
 العذاب قد وقع فخرجوا عنه قال فذكرته لابي موسى الاشعري رضي الله عنه
 فقال لكن العبد الصالح ابو بكر الصديق قال اللهم طعننا وطعنوا فموتنا
 واهرج ابن ابي الدنيا في كتاب المرض والكفارات عن ابي جليل انه كان
 يقول لا تحدث المرض انما بما بعدت قال عمران بن جندب وكان نكاحي وانا
 مطعون فيقول هذا اليوم في كفي كذا وكذا من افروا وعدوك فيهم واهرج
 ابي كهم في سبعة بن الحارث انه سمع ابن عمر سأل رجلا ابا عبد الرحمن ان ابي
 كان بارض فارس فانه وقع بالبصرة طاعون شديد فلما بلغ نذرت

بحث وقع الطاعون

عظمت

كثره وس سئل

ان الله جاء باهني ان الله صلى الله عليه وسلم في حيا وميتا فاما فقال ابن عمر رضي
 الله عنهما اولم يشهدوا عن ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان الشدة
 لا بعدة شدة ولا بعدة خسة وانما يستخرج من البخل واوفى بشفة ذلك
 فاستدعى لم احمد بن علي كثر شي مما ذكره ان طبا ما يستعمل في ايام الطاعون
 لا شدة لا فائدة فيه وهم انما بنوا ما يرون على ما قرروا من انه شدة
 عن قف واليهاد وقد بين في ما يبعد له في الحيا والحادت النبوة
 بجلال في الاول طبع ذلك والتوكل على الله سبحانه وتعالى في واعجب
 من ذلك ما ذكره الشيخ شمس الدين في كتاب الاشارة وابن البسيط في المعونة
 ان من كثره بالماقوت او اعلقه عليه ابن من شدة الطاعون وقيل ان حربة
 شتى مما ذكره في الخواص فيصير في الاول والاعراض عن ذلك كله ما احسن
 من قال لكل داء دواء يستطب به الالحاح والاعراض والهه ما فائدة
 ذكر جماعة اخرجه شيخ الاسلام ابو الفضل الحافظ ابن حجر ان مادة الطب
 في مصر لا يقع في فصل الربيع قال الاطاعون سنة ثلثه وثلاثين وثمان
 مائة فانه خالف العادة فوقع في الشتاء فارتفع في اول الصيف قال
 وخالف ايضا في الاشياء اخر فان قيل اذا كان من طلع الجبل فمقتضى
 ان لا يجتنب بعث فاجواب ان الله سبحانه اجري العادة بذلك
 ولو شاة ولم يخف بوقت كما انه سبحانه وتعالى اجري العادة بزياة
 النبيل في الصيف وبقوع المطر في الشتاء ولدت ولم يخف ذلك بوقت
 ونقل صاحب المآلة ان الطاعون الذي وقع بمصر سنة خمس وخمسين
 واربعمائة في فصل الربيع استمر ودام الى الخريف واما عشرة أشهر
 وكان شديد جدا بحيث كان في كل يوم الف نفس مدة العشرة
 اشهر فاستدعى استمر عند الناس ان من طلع في فصل وسيل لا
 يموت بطلع من فصل بعد ذلك واستقر في ذلك كثير من راييت
 من ان طبا من يعلل بان البدن الف ذلك فلم يضره وعندى في
 تقليد من حيث الشرح ان صح قام ذلك الاستدراك يقال الظاهر
 انه سبحانه وتعالى انما يسقط الجنتى على الانسان مرة واحدة فان
 مات من طعنة فذاك وان سلك لم يسط عليه مرة ثانية والعلم

شديد

في فصل الصيف
 في فصل الصيف
 في فصل الصيف

محمد بن سنان بن جندب قال كان في هذه السنة جماعة من طاعون فذكر
 التي اهلهم انهم طعنوا بها فقدم وهذا جندب ذلك الاستفاد ثم رايت
 ما يدل على صحة هذا الاستفاد فخرج ابن عباس كثر في تاريخه لما ولي محمد بن
 الخطاب رضي الله عنه نارا اهل الشام فتميز بالجابية وكان في دمشق
 استعمل نارا فتم ان يدخلها فقال راحيها اما علمت ان النبي صلى الله عليه
 وسلم قال اذا احتل بكلم طاعون فلا تهر بواسته ولا تاتاه حيث هو وقد
 علمت ان اصحاب النبي صلى الله عليه وآله الذين معه فرجوا لم يصبروا طاعونا
 قط فخرج عند ذلك وخرج البيهقي في تاريخه النبوة عن الحسن بن علي
 بن ابي طالب قال كنت رسول الله صلى الله عليه وسلم في عوا على عمار بن الطفيل
 فلما خرج صبا جالسا في كنفه عمار بن الطفيل ما شئت وابعد قلبه عليه
 رايت في عينه من طاعون فاختار قال البربر بن الصاحب يستعمل
 بعض الان طاعون في فصل الطاعون في الغصنة فطقت منه مع ان المزمع هو
 لانه لا يدان قد ظهر بالرهوة والوباء في فقرة وما فيها فلا يغيب شيئا منها
 لا فيها كقيا فاسدة وسمي استعمل عن ياكلتها هناك فلم يبق الا التدبير
 الا لئلا يبق بقية لمواذ فاسدة قال الزخشي في الغاني العرب تقول
 الطاعون رماح الجحيم قال الحافظ بن حجر رحمه الله عليه لعل فاشل من امت
 اهل الاسلام الذين حملوا به لك من كذب وقال الزخشي في الكلام
 المتوالي اذ اكثرت الطاعون ارسل الله الطاعون سر الطاعون
 الواقعة في الاسلام قال ابن جليل في تاريخه في الطاعون اول طاعون
 وقع في الاسلام على محمد عليه الصلاة والسلام سنة من الهجرة المذمومة
 ويعرف بطاعون شيرويه فيها حكاية المدايني ولم يعلم كم مات فاحكيه
 فاست ولم يموت فيه احد من المسلمين وقد اخرج ابن عباس كثر في تاريخه وشمق
 من طريق حماد بن زيد عن ايوب قال قال محمد بن طاعون اشد من
 ثلثه طواعين طاعون افرج و طاعون عمواس وطاعون الكبارف
 وقال المدايني كانت الطواعين المشهورة في الاسلام خمسة طاعون
 شيرويه المدايني في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم طاعون عمواس
 يفتح الدين الملهة واليوم قد تبين وتبين الواو في اخره سب

طاعونا

في القصد لك

وطاعون جليل
 ثم طاعون الجار ففتح طاعون
 الفناء ثم طاعون الاشراف انتهى الثاني الطاعون
 الطاعون

مطلة

مطلة اسم موضع يثام وكان في خلافة معاوية بن أبي سفيان رضي الله عنه سنة
 عشرة ومثل ثمانية مات من جيش المسلمين خمسة وعشرون الفا
 ومثل ثمان الفا ومثل ستم طاعون عمواس لانه قتل الناس وذا اسوانه
 حكاية حافظ عبد القني المقدسي وذكر سيف بن عمر بن شيخه قالوا
 لما كان طاعون عمواس وقع مرتين لم ير مثلهما وطال مكثه وذلك انه وقع
 بالثام في الحرث والقصر ثم ارتفع ثم عاد ومن فيه خلق كثير من الناس حتى
 طلع العدة وكثرت قلوب بني المسلمين كذلك قال سيف واصحابه
 البصرة تلك السنة ايضا طاعون فمات بسبب كثير وجم غفير وفي مرة
 الزمان لما كانت ثمان عشرة اصحاب جماعة من المسلمين بالثام الطاعون
 فجلدهم ابو عبيدة بأمر عمر رضي الله عنه وقال بحسب عندك ليجد شق
 في هذا العام فمات طاعون طاعون قال جندب ام انا حدث الطاعون
 بالثام لاجل هؤلاء الذين شرعوا الحر ومن مات في طاعون عمواس
 من ثمان مائة رضي الله عنهم جميعا ابو عبيدة بن الجراح رضي الله
 عنه ومعاذ بن جبل رضي الله عنه وشريك بن خنيس رضي الله عنه
 والعفضل بن عباس رضي الله عنه ورواه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
 واهل بيته الكشي رضي الله عنه ويزيد بن سفيان اخو معاوية رضي
 الله عنه والكرشي بن جندب بن ام اخطاب جليل وابو جندل الذي جاء يوم
 الحجة بيته يرسف في قيوده وسرييل بن عسكو الذي قام بكنة يوم
 مات النبي صلى الله عليه وسلم فثبت الناس وقال الحافظ عماد الدين بن
 كثير رحمه الله عليه عمواس بكثرة صغيرة بين القدس والرملة كان الطاعون
 اول ما يجي بها ثم انتشر بها ثم نسب اليها وقال ابن سعد في الطبقات
 عمواس من الرملة على اربعة اميال شمال بيت المقدس وبعث اليه
 بن جراح رضي الله عنه ثم وقع الطاعون بالكوخ سنة تسع واربعين
 فخرج صغيرة من شعبيه منها فارتفع الطاعون رجع اليها فاصابه
 الطاعون فمات سنة ثمان مائة رضي الله عنه ذكره بن كثير في تاريخه ثم وقع
 بها في سنة ثمان مائة فمات من فيه زيادة ذكره في مرة الزمان
 وقال بن كثير في سنة ثمان مائة في رمضان توفي زيادة بن ابي سفيان

لث

مطعوناً كان سبباً ذلك انه كتب الى معاوية يقول له انى قد ضلعت
 لك العروق سبباً الى ربي عني فارقه فهو يوحى لى ان يستنبت على بلاد
 كجرا بطناً فلما بلغ اهل الحجاز جاءوا الى عبد الله بن عمر عني انه عنهما فلكوا اليه
 ذلك وخافوا ان يابى عليهم فيعظمهم كما عصف اهل العراق مقام ابن عمر عني
 الله عزهم واستقبل القبله قدما على زياد والناس يؤمنون فطعن زياد عني
 العراق في يده فضاوى ذراعا بذلك واستشار شريح القاضي في قطع يده فقال
 له شريح انى لا ادرى لك ذلك فانه ان لم يكن في الاصل منى لقيت استبحانه
 اجزم قد قطعت يدك فخرنا من لقائه تعالى وان كان لك اجل بقيت منى
 الناس اجزم فيغيره لكونه بذلك فمعه عنه بذلك ويقال ان زياد اجعل
 يقول انما هو الطاعون في فراشه واحد واخره ابن ابي الدنيا عن عبد الرحمن
 بن سائب الا نصارى رضى الله عنه قال جمع زياد اهل الكوفة فملا منهم
 المسجد والترجبه ووقفهم ليؤمهم على البراءة من علق بن ابي طالب رضى الله
 عنه قال عبد الرحمن فاني لم نعرف من اصحابي من الا نصارى والناس في امر عظيم
 فخرجت معهم فخرت مشيت اقبل طوبى لمنوع مغلى البعير اهدى اهدى
 فقلت ما انت قال انا الشفاد ذو الرقبة بعثت الى صاحب هذا القصر
 فاستيقظت فزعما فقلت لا احببى اهل رايتم ما رايتم قالوا لا فاضربهم
 وخرج علينا خارج من القصر فقال انا الامير يقول لكم انصرفوا عني فاني احكم
 مشغول واذا الطاعون قد اصابه ثم وقع بالبصرة طاعون المجاريف وهي
 يد لك لانه جرف الناس كما جرف السيل الارض فباخذهم فمظروا واختلف
 في سنة فقيل وقع في سنة اربع وستين وجرم من اجتمعت في المنطقه وقيل
 كان في شوال سنة سبع وستين قال ابن كثير وهذا هو المشهور وقيل سنة
 ثمانين سنة ثمانين قال ابن ابي شيحة ابن جرير عن الواقدى ومات فيه لاش
 بن مالك ثلثين وثلثون ولدا ولدا في مدينة رضى الله عنه اربعون ولدا فقال
 ابن كثير كان ثمانية ايام مات في اول يوم منه من اهل البصرة سبعون الفا
 وفي اليوم الثاني من احد وسبعون الفا وفي اليوم الثالث من ثلثين وسبعون
 الفا واصبح الناس في اليوم الرابع يموتون الى القليل من اهل الناس حتى ذكر
 ان ام الامير ما ماتت فلم يوجد لها من يجدها وقال صاحب الحرة مات

ولا يكره ان يكون اذ كان في مكة

فيه اهل الشام انما البشير وقال الحافظ ابو نعيم الاصبغاني حدثني
 انبشنا احمد بن محمد عني كرم عن رجل كني بالفضل وكان قد اصابه
 من الطاعون قال كنا نطوف في القبائل وندين الموتى فلما كنزوا الم
 ففن على المدفن فكانت داخل الدار وقد مات اهلها فشد بابها فليها مضت
 الطاعون كنا نطوف فنخرج حكاك السد وعن الابواب فنفتحنا
 سدة الباب التي كنا قد سدناها ففتحت بابا فادخلنا فمات ثم مضى
 الدار طرس كما نأخذ ساعته من جوارحه قال فخن وقوف على الفلام
 فتخرجت من فدخلت كابية من شق الحائط فجلست تلوي بالفلام والفلان
 بجوارها حتى مضى من لبنها قال محمد بن كرم وان رأيت ذلك الفلام
 في سجد البصرة وقد قبض على لبنه قال الفاضل بن جرجان بصر سنة
 وستين طاعون عظم في سنة وفاة عبد العزيز بن مروان سنة خمس
 وثمانين وكان بالشام طاعون سنة سبع وسبعين وذكره ابن جرير
 وغيره ثم وقع بالبصرة طاعون الغنات سنة سبع وثمانين وسبغ
 به لك كثره من مات فيه من النساء والشباب والعذارى ثم
 وقع طاعون اشرف والحجاج بدسط حتى قيل فيه لا يكون الطاعون
 والحجاج في بلد واحد وسبغ به لك كثره من مات فيه من اشرف
 الناس ثم وقع طاعون مات فيه ولي العهد ايوب بن خلفه
 سليمان بن عبد الملك اخرج ابن ابي الدنيا في الاعتبار عن طريق عكرمة
 بن الماركة عن ابي كنانة قال اخبرني يزيد بن المهدي قال حملت على
 مسك من خراسان الى سليمان بن عبد الملك فانه تهنيت الى باب ابنه
 ايوب وهو ولي العهد فدخلت عليه فاذا راجعة صفة حبلانها وشعرها
 واذا فيها وصفا ووصفا عليهم شارب صفر وحلى الذهب فماتت
 دارا اخرى فاذا حبلانها وشعرها خضر واذا فيها وصفا ووصفا
 عليهم شارب خضر وحلى الزفر فوضعت حملان بين يدي ايوب وهو
 قائم على سرير فتهنيت المسكينين بيده فشهدت بعد احد عشر يوما
 قائما ايوب وجميع من كان معه في داره فماتوا اصابهم الطاعون
 قال ابن ابي الدنيا كان ايوب ولي عهد اميه فاصابه الطاعون فمات

كانا

عقد

حجة ابيه وكانت وفاته في سنة ثمان وتسعين قال الحافظ بن حجر
 وقع بالثمان طاعون عدي بن ارملة سنة ثمان فقت وذلك في سنة
 خمس مائة الف من الهجرة وحدثه اسد عليه واخرج ابن سعد عن ارملة بن
 المنذر قال كان عند عمر بن عبد العزيز نرسب لونه ان يحفظ خط
 في طعانه وبسبب لونه ان يكون له حرس او اهلك لثا يثور ثاثر في قتله
 بسبب لونه ان يتخفى عن الطاعون ويخبرونه ان كلفا كما اذا يفعلون
 ذلك قال لهم عمر بن حنظلة اكرهوا عليه قال اللهم ان كنت تعلم ان
 اخاف يومئذ يوم القيمة فلا تؤمنه خو في سنة ثمان مائة في سنة
 خمس مائة وفي المرة وقع في سنة ثمان مائة طاعون شديد بالثمان
 العراق ثم وقع بالبصرة طاعون بسالم بن قتيبة في جب وشعبان ورمضان
 سنة احدى وثلاثين ومائة ثم خفف في شوال وبلغ في كل يوم الف جثة ثم
 في سنة احدى وعشرين ومائة بالبصرة سنة ثمان واربعين ببغداد
 ثم في سنة احدى وعشرين ومائة بالبصرة ثم كان في سنة ثمان واربعين
 ومائة بالعراق ثم في سنة ثمان ومائة ومائة بالجزيرة وبردنة
 فانت لمحمد بن الحاج ثاقب ولد اذكره صاحب المرافعة ثم في سنة ثمان
 وتسعين ومائة بالجزيرة فاصح ثم في سنة احدى وثلاثين ببغداد ثم
 في سنة اربع وعشرين وثلاثين باصفيهان ثم في سنة ست واربعين
 وثلاثين بالعراق وكثير من موت الغداة حتى ان القاضي ليس شي بالجزيرة
 الى الحكم فانت وهو ليس احدى خفية ثم في سنة ثمان مائة وقع
 للناس في كل حال منهم من مات وهو يصلي ومنهم من مات وهو ياكل
 ومنهم من مات وهو يمشي ومنهم من مات وهو يجامع ومنهم من مات في الحمام
 ثم وقع في سنة ثمان وعشرين واربعين طاعون عظيم ببغداد الحسد
 والجم وبغداد الجبل والامة الى بغداد ورضي الناس ولم يشاهدوا مثل ومات
 بالوصل في هذه السنة اربعة الاف مائة بالجزيرة ثم وقع بشيراز
 سنة خمس وعشرين ووصل الى البصرة وبغداد ثم في سنة ثمان وثلاثين
 واربعين بالوصل والجزيرة والبصرة اربعة الاف مائة بالبصرة اربعة مائة
 نفس وكانوا اكثر من اربعة مائة الف ثم في سنة ثمان واربعين بمصر

في سنة ثمان مائة وثلثين
 سنة والاربعين ببغداد

وامتد بكرة

والثمان وبغداد ثم وقع بالبحر سنة ثمان واربعين ثم وقع بمصر سنة
 خمس مائة واربعين ودام بها عشرة اشهر ثم بدمشق سنة ثمان
 وتسعين واربعين وكان اهلها نحو خمسة الف فلم يبق منهم
 سوى ثلثة الاف وخمسة مائة ثم وقع في سنة ثمان وسبعين واربع
 مائة بالعراق ثم في سنة ثمان وخمسين وخمسة مائة بالجزيرة واليمن
 ثم في سنة خمس وسبعين وخمسة مائة ببغداد ثم في سنة ثمان
 وثلاثين وست مائة بمصر وكان عظيم جدا ثم كان الطاعون العام
 في سنة ثمان واربعين وسبعمائة وبلغه نظيره في الدنيا فانه طبع
 الالاض شرفا وغربا ودخل مكة المشرفة ووقع في الحيوانات ايضا
 وعمل فيه ابن الوردي مقالة مشهورة قال ابن حجر مات على منية
 على جهة التقريب نصف العالم او اكثر وبلغ الموت في القاهرة
 كل يوم زيادة على عشرين الفا ثم وقع في سنة اربع وستين و
 سبعمائة بالقاهرة ودمشق ثم في سنة احدى وثمانين بالقاهرة
 ثم سنة احدى وتسعين ثم في سنة ثمان وثلاث عشرة ومائة
 ثم في سنة ثمان وعشرين ثم سنة احدى وعشرين ثم
 في سنة ثمان وثلاثين ومائة وهو اوسع هذا الطاعون
 كلها ولم يقع بمصر بعد الطاعون العام الذي كان في
 سنة ثمان واربعين وسبعمائة فخل هذا ثم وقع
 في سنة احدى واربعين بمصر وكان خفيفا اكثر
 ما يقع في اليوم الف نفس ثم وقع في سنة ثمان
 واربعين في مكة ودام الى بيع الاول سنة
 خمسين ثم في سنة ثمان وخمسين
 ثم في سنة اربع وستين بمصر والاثمان
 ثم في سنة ثمان وسبعين وبها ثم
 في سنة احدى وثلاثين ومائة
 ثم باليمن سنة ثمان وخمسين
 مائة واخف حجة اربعة

سنة
 سنة
 سنة

في سبب ابناء الاركان والحيوة الانبياء صلوات الله وسلامه
عليهم فاعلم انهم من منزلة علوم المولى النفاض قدوة ارباب التحقيق
جلال الدين السيد علي قدسه الله برحمته وعظمته انه يكن محمد صلى الله عليه
وعلى اهل بيته امين

سنة اخرج الرحيم

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى وقع السؤال قد استقر ان
النبي صلى الله عليه وسلم حتى في قبره وورثته صلى الله عليه وسلم قال ما من
احد منكم على الا اذ الله على روحه حتى ارضى الله عليه السلام فظاهرة مفارقة
الروح له في بعض الاوقات فكيف الطبع وهو من اجزاء الجسم فبما كان في النظر
والتماسل فاقول حيوة النبي صلى الله عليه وسلم في قبره وسائر الانبياء عليهم
السلام معلومة عندنا على قطعي لما قام عندنا من الادلة في ذلك وتواتر
به الاخبار وقد اختلف البيهقي رحمه الله في حيوة الانبياء عليهم في قبولهم
من الاخبار والادلة على ذلك ما اخرج في مسنده رحمه الله عن انس رضي الله عنه
ان النبي صلى الله عليه وسلم ليلى اسرى به فربو بسى عليه السلام وهو يصلي
في قبره واخرج ابو نعيم في الحلية عن ابن عباس رضي الله عنهما ان النبي
صلى الله عليه وسلم قرع قبر موسى عليه السلام وهو قائم يصلي فيه واخرج
ابو يعلى في مسنده والبيهقي في كتاب حيوة الانبياء عليهم السلام احياء
رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الانبياء عليهم السلام احياء
في قبورهم يصلون واخرج ابو نعيم في الحلية عن يوسف بن عطية قال
سمعت ثابت البناني يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ان احدا يصلي
في قبره الا الانبياء عليهم قال لا واخرج ابو داود والبيهقي رحمه الله
عن اوس بن اوس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ان النبي صلى الله عليه وسلم
من افضل ائمةكم يوم الجمعة فأكثروا على الصلوة فيه فان صلواتكم ترفع
عليكم قالوا يا رسول الله وكيف ترفع عليك صلواتنا وقد ارميت بعينك
فقال ان اسرجانة حرق على الارض فاعلى ارجاء الانبياء عليهم السلام

واخرج

واخرج البيهقي في شعب الانبياء والاصحاب في في الشريفة عن ابي حمزة
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى عند قبر من
سجدت ومن صلى على نائبا جنته واخرج البجلي في تاريخه عن حماد
سجدت النبي صلى الله عليه وسلم يقول ان الله ملكا اعطاه اسماء كل من
قام على قبر من فاس احد يصلي على صلاة الانبياء واخرج البيهقي في
في حيوة الانبياء عليهم السلام والاصحاب في في الشريفة عن انس رضي
الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى على مائة في يوم الجمعة وعلية
الجمعة فغفر له ما بينه وبين حواء من حوائج الآخرة وثلاثين من حوائج
الدنيا ثم دعا الله سبحانه ملكا يدخله علي في قبره كما يدخل عليه الهدايا
ان علي بعد الموت كذا في الحيوة والنفط البيهقي في خبر من صلى على مائة
ونسبه فافسده عند من في الجنة ايضا واخرج البيهقي عن انس رضي الله
عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم ان الانبياء عليهم السلام لا يتركون في قبورهم
بعد اربعين ليلة ولكنهم يصلون بين يدي الله سبحانه وتعالى حتى يخرج من
الصدور وروى سفيان الثوري رحمه الله في الجامع قال قال الشيخ لنا عن
سيد بن المسيب رضي الله عنه فأكثرت بني في قبره اكثر من اربعين ليلة
حتى يخرج قال البيهقي رحمه الله فعل هذا يصيرون كسائر الاحياء يكونون حين
يتركون الله تعالى ثم قال البيهقي في الحيوة الانبياء عليهم السلام بعد موتهم
شواهد قد كثر في الاسماء في الجنة جماعة من الانبياء وكنهم وكنهم واخرج
حديث ابو هريرة في الاسماء وكنهم في الجنة من الانبياء وكنهم وكنهم
موسى قائم يصلي في داره على ضرب جود كما في رجال شنفرة واذا عيسى
مريم قائم يصلي واذا ابراهيم عليه السلام قائم يصلي كشبه الناس به كما حكم
بمن نفسه صلى الله عليه وسلم في انت الصلاة فاحسنهم واخرج حديث ان
الناس يصلون فاكون اقول من يعيق وقال هذا انما يصح على الله سبحانه
وذلك على الانبياء واخرج رحمه الله عن ابي عبد الله عليه السلام قال قد بلغني في الصدور
النفخة الاولى وصيغة اثنين صيغة ثم لا يكون ذلك موافق في جميع معانيه
الان في باب الاستشارة انتهى واخرج ابو يعلى عن ابي هريرة رضي الله عنه
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الذي يتسبي بغيره ليس له حصة

نق

بين قبره عليه السلام من قبله فقام على قبره ثم قال يا محمد لا يجيبته واخرج
 ابو عبد الله من ذلك المشقة عن سعيد بن المسيب قال لم ازل اسمع الاذان
 والاقامة في قبر رسول الله صلى الله عليه وسلم ايام محمودة حتى عاد الناس
 واخرج ابن مسعود في الطيفات عن سعيد بن المسيب انه كان يلازم سجدة
 ايام محمودة والناس يقتتلون قال فكنت اذا احسنت الصلاة اسمع اذاناً
 من قبيل قبر الشريف فخذوا الخبر والى على جبهة النبي صلى الله عليه وسلم
 وسائر الانبياء عليهم السلام وقد قال سبحانه وتعالى اني اشهدكم ولا تحسدوا
 الذين قتلوه اني سبيل الله ليعلموا ان على احياء عشرتهم من قتلهم فخرجوا
 الانبياء عليهم السلام اولي بذلك منهم اجل واعظم عقل بني الاوطى جميع
 مع النبوة ووصف الشراوة في ذلك فخلقوا في يوم لفظ الانبياء واخرج النبي
 رحمه الله واليهيقي عن عائشة رضي الله عنها قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم
 يفتن في قبره من الذي توفي فيه لم ازل اجد الطعام الذي اكلت بغير هذا اذ
 انقطع ان يذوق من ذلك السم فثبت كونه صلى الله عليه وسلم خيالي في قبره بفتح
 القرآن اسما من عدم وانما من مضمون الحديث فقلت قال البيهقي رحمه الله في كتاب
 الانبياء عليهم السلام بعد ما قبضوا ردت اليهم ارواحهم فقام احياء وعندهم
 كالشهداء وقال القرطبي في التذكرة في حديث الصفة فذكر عن شيخنا المحدث
 ليس بعد محض انما هو انتقال من حال الى حال في حال على ذلك الشهداء
 بعد شهادتهم وموتهم احياء وعندهم من قتلهم فخرجوا من جنتهم وهذه صفة
 الاحياء في الدنيا وانما كان في الشهداء والانبيا عليهم السلام احيى بذلك
 واولي وقد صرح ان الارض لا تاكل احياء والانبيا عليهم السلام وانما صلى
 الله عليه وسلم جميع الانبياء عليهم السلام ليله الاسراء في بيت المقدس
 في السماء وراى موسى قاتنا صلى الله عليه وسلم واخبر صلى الله عليه وسلم بانه في الاسلام
 على كل من سب عليه الى غير ذلك مما يحصل من جملته انقطع بان صوت الانبياء
 عليهم السلام انما هو راجع الى ان عيوبنا عينا بحيث لا نذكرهم وانما كانوا احياء
 احياء وذلك كالحال في الملائكة فانهم موجودون احياء ولا يراهم احد من
 نوعنا الا من خضع الله فكرامته من اوليائه انهم وقال في حديث ضعيف الدرع
 انما في رحمة الله والى وليا من ربه عليهم احوال شامدون سلوات السحوات

والارض

والارض وينظرون الانبياء عليهم السلام احياء بغير احوال كما لفظ النبي صلى
 الله عليه وسلم موسى عليه السلام في قوله قال وقد تقرر ان ما جئت به الانبياء
 عليه السلام محمودة جاز لا وليا ولا كرامة بفتح طاء عدم النسخ قال لا ينكر
 ذلك انما حصل بيني وبينهم العلماء في جبهة الانبياء وكيفية فصل
 واداء الحديث ان حرقا حرقا احمد في مسنده وابو داود في مسنده البيهقي في
 شعب الانبياء من طريق جعفر الرحمن المغربي عن ابي هريرة رضي الله عنه ان
 رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما من احد يسلم علي الا رداه الله علي
 حتى ارد عليه السلام ولا شك ان ظاهر هذا الحديث مفاضة الروح البديهة
 اذ في حديثه بعض الانبياء وهو محال في الاحاديث السابقة وقد تأملت
 فتخرج انه سبحانه وتعالى علي في كواكب عنه باوجه الاول وهو ضعيف وان
 ان الراوي وحده في لفظ من الحديث حصل سببا في الاشكال وقد اذعن
 ذلك العلماء في احاديث كثيرة لكن الاصل خلاف ذلك فلا يقول على هذه
 الدعوى الثاني وهو اقوا بالاولى لانه الاذواق في العربية ان قوله عليه
 السلام رداه جملته حاله وقا عدة العربية ان جملته الحال اذا وقعت فعلا
 ما فيها قدرت فيها قد كثر في احوالكم حضرت صديقكم ان قد حضرت
 بكونها احياء بعد الموت ما فيه سببه على السلام الواقع في كل احد وحتى
 ليست للتعليل بل في حروف عطف بمعنى الواو فصار تقدير الحديث ما
 من احد يسلم علي الا قد رداه علي روح قبل ذلك وادرك عليه وانما
 جاء الاشكال من ظن ان جملته رداه بمعنى الحال او الاستقبال وظهر ان حتى
 تعليليه وليس كذلك وجه الذي فترناه ارتفع الاشكال من اصله
 وانه من حيث المعنى ان الرد لو اخذ بمعنى الحال والاستقبال لزم تكرار
 عند تكرار السلام المسلمات وتكرار التوقيت لزم تكرار المفاضة وتكرار المفاضة
 يوزم عليه محمد في ان اخذ بها لما لفظ الشريك بذكره في خروج الروح
 منه او نوع ما من مخالفة التكرير ان لم يكن تأليه والاخر في ان سائر الدنيا
 تشهد او غيرهم انهم ثبت لاحد منهم ان ينكر له مفاضة الروح وعوضا
 في اليه ربح النبي صلى الله عليه وسلم كولي الاستمرار الذي هو اعلى رتبة ومجوز
 ثالث وهو مخالفة القرآن فانما دل على انه ليس الاموات في وجباتنا

وان شافوا انهم لا يسمونه الكشف عن محاور هذه الاممة الالفة
فان قول اول الذين دلت عليه الآثار ان مدة هذه الاممة تزيد على الف
سنة ولا تبلغ الزيادة عليها ستمائة سنة وذلك لانه وزعم طريق ان مدة
الدنيا سبعة الاف سنة وان النبي صلى الله عليه وسلم نبئت في آخر الالف
الساوس وورد ان الدجال يخرج على رأس مائة ويزل عيسى عليه السلام
فيقتله ثم يمكث في الارض اربعين سنة وان الناس بعد طلوع الشمس
من مغربها يمكثون مائة وعشرين سنة وان بين السفينتين اربعين سنة
فهذه مائة سنة لا يذنب منها والباقي من الالف مائة سنة و
سنتان والآن لم تطلع الشمس من مغربها ولا خرج الدجال الذي هو
قبل طلوع الشمس بعد سنتين ولا ظهر المهدي الذي هو قبل الدجال سبع
سنتين ولا وقعت الاشارة التي رأس مائة وقبله مائة مائة تكون في سنة
كثيرة فاقول ما يكون ان يجوز حروجه على رأس الالف ان لم يأت في مائة سنة
فكيف يتصور احد ان الالف تقوم قبل تمام الالف هذا شيء غير ممكن
بل ان تقف حروجه الدجال على رأس الالف وهو الذي انبأه بعض العلماء
احتمال مكشاة الدنيا بعد اربعين مائة سنة الاقضية المشارة اليها والاربع
ما بين خروج الدجال وطلوع الشمس من مغربها ولا ندرى كم هو وان يخرج
الدجال عن رأس الالف الى مائة اخرى كانه المدة اكثر ولا يمكن ان يكون
المدة الف وخمسمائة سنة اصلا البتة وبما اننا ذكرنا احاديث والآثار
التي اعتد عليها في ذلك قال الحكيم الترمذي في نفاذ الاصول حدثنا صالح
بن محمد حدثنا يعلى بن مائل عن كعب بن جراح عن ابي هريرة قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم لما الشفاعة يوم القيمة لمن عمل الكفاية من
عمرات حليها فممن في الباب من جبرته لا تسعد وجوههم ولا ترفع اخر
اعينهم لا يغلقون بالاعمال ولا يعرفون بجائزها طبع ولا يعرفون بالمقامع
ولا يظفرون في الادراك مستقيم من يكسب فيها ساعة ثم يخرج مستقيما
من يكسب فيها يوما ثم يخرج من يكسب فيها شهرا ثم يخرج من يكسب
من يكسب فيها سنة ثم يخرج واظهروا مكشاة فيها مثل الدنيا منذ يوم خلقت
الى ان اقيمت ذلك سبعة الاف سنة وذكر بقية الحديث وقال ابن عسك

فيل تايور والمهات
فلا يبقى يمكن خروج
الدجال عن قرب لانه
انما يخرج عند راس الالف

اخبرنا

اخبرنا ابو سعد احمد بن محمد البغدادي اخبرنا ابو سريال احمد بن احمد بن محمد
الطبري اخبرنا ابو محمد عبد الله بن محمد بن احمد بن عبد الوهاب بن اخبرنا ابو
جعفر محمد بن شاذان بن سعد بن اخبرنا ابو علي الحسن بن داود الطبري
حدثنا سفيان بن ابراهيم الزاهد حدثنا ابو جعفر الهادي عن الحسن بن
مالك رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قضى حاجته
المسلم في سنة كتب الله له بها الدنيا سبعة الاف سنة فصيام منها روزه
فصيام ليلة وقيل الطبري عن الكوفي حدثنا الوليد بن احمد بن النضر العسكري و
جعفر بن محمد بن البرقي قال حدثنا الوليد بن احمد بن عبد الملك بن مسهر عن
حدثنا سليمان بن عطاء القوسي الحارثي عن سلمة بن محمد بن يحيى عن
محمد بن سبيح بن ربيع الجعفي عن الضحاك بن زمر الجعفي قال رايت
رويا نقصه حدثنا علي بن رسول الله صلى الله عليه وسلم قد ذكرنا حديث وفيه قال
انما يكسب ما رسول الله صلى الله عليه وسلم واما السبعة الاف رايت فيه سبع درجات
وانما في عللها ورحمة قال الدنيا سبعة الاف سنة والآن في هذا الف اخبرنا البيهقي
عن الدلائل وقال بن ابي حاتم في التفسير عن ابن عباس رضي الله عنهما ان
من جميع الاخرة سبعة الاف سنة ففرض من مائة سنة الالف وقال ابن ابي
الدنيا في كتاب ذم الامم حدثنا علي بن سعيد حدثنا حمزة بن عيسى بن
قال قال سعيد بن جبير ما الدنيا مائة من جميع الاخرة وقال عبد بن حميد
في تفسيره حدثنا محمد بن الفضل حدثنا حماد بن زيد عن يحيى بن عتيق عن
محمد بن سبيح عن رجل عن ابي الحسن عليه السلام قال انه سجد وقال في
السموات والارض في سنة ايام وان يوما عند ربك كالالف سنة
ما تعدون وجعل اهل الدنيا سنة ايام وجعل ايامهم في اليوم اربع
فقد مضت سنة ايامهم وانتم في اليوم اربع وقال بن اسحق حدثنا
محمد بن ابي محمد عن عكرمة بن سعيد بن جبير عن ابن عباس رضي الله عنهما
ان اليهود كانوا يقولون مدة الدنيا سبعة الاف سنة وانما مضت
لكن الف سنة من ايام الدنيا يوما هو امد في النار وانما هي سبعة ايام
سعد ورايت ثم ينقطع العذاب فانزل الله سبحانه في ذلك وقالوا

جمع
من جمع بذكر

الاولى بيست الله بها كل من

والتشابة بين يحيى و الله بهما

بسم الله الرحمن الرحيم

وہابی

تابعه على ذلك الامام الحافظ البيهقي
فلا تفت كتاب الرؤية محمد

Figure 1

بسم الله الرحمن الرحيم

19

الحسن وقد تكلم فيهم بموضع من كمال حاشيت البنية واخرج البيهقي
 في سننه عن عبد الله بن المبارك قال ما اورد من اجزاء من قتادة قال النبي
 صلى الله عليه وسلم لم يتنوروا ابراهيم وادود وادم في المراكيب من طلاق هذه
 الوهاب بن عطاء عن سعد بن قتادة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه
 وسلم لم يتنوروا الا بوبر ولا عود ولا عود ولا عود ولا عود ولا عود ولا عود
 البيهقي رحمه الله من طريق مسلم الملا في عن انس رضي الله عنه قال كانت
 رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يتنوروا فاذا اشعره حلقه قال البيهقي مسلم
 الملا في ضعيف الحديث لا كان حلقه يتنور ان يكون قفا وانه اخذ من عرس
 ايضا رضي الله عنه فقلت خرج الاطراف في حديث واحد وهو ان النبي صلى
 وانا معارض بالاحاديث البنية وهي التي من كسدا وكثرة عودا واما
 ان تلك شبيهة له وهذا في القاطعة الاصلية عند السغار في تقديم الحديث
 على الثاني فخصوا ان التي روت او كانت باثبات الواقعة ووصف من اقربها
 المؤمنين ووصف اجده في هذه العقيدة فانها ما يطلع في الحلو عابا لا يبين اظهر
 الناس في كل مقام وجوه البرهجات فمعه خمسة اجوبة وسادس وهو
 انه على حسب اختلاف الازمان فانه كان صلى الله عليه وسلم يتنور وتارة
 كان يكون ويتنور وقد روي عن هذا اختلاف عن ابن عمر رضي الله عنهما
 من طريق عن طريق عنه ان كان يتنور واخرج الطبراني في الكبير بسند رجال
 موثقون عن عكرمة بن عمار عن ابن عمر قال دخلت على محمد بن
 عمر رضي الله عنهما فوجدتهما يتنورون في الشعرة فقال ان الشعرة تترك الجمل فاجمع
 بنية بهذا وبين ما تقدم في ان النبي صلى الله عليه وسلم فعل للمعراج هذا في اوقات
 وهذا في اوقات فمعه ثمة عن محمد بن الخطاب رضي الله عنه ان كان بكرة
 المتنور ويعلم بانه من التعميم روي البخاري رحمه الله في تاريخه واما
 محمد بن الحسن الكاظم والطبراني في الكبير والملا وسقط عن ابى موسى الاشعري رضي
 الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اول من فعلت له النورة و
 دخل الحمام سليمان بن داود عليه السلام واخرج ابن ابي حاتم رحمه الله
 عن ابن عباس رضي الله عنهما في قصة بلقيس في اهلها او على الصخرة
 فلما رأت حبيبتة لجة وكشفت عن ساقها فاذا هي شعرة فقال سليمان عليه

عليه السلام ما يذبه قالوا ذبه الموالسي قال انزلوا السبي فبيح
 فجعلت الشياطين النورة واخرج ابن ابي حاتم عن السدي
 في القصة ان الشياطين صنعوا النورة
 من اصداق فطلوها فلما سب
 الشعر وادعاهم
 بالصوا

كتاب الاسفار عن قلم الاظفار تأليف الامام الفاضل قدوة
 المحققين الكرام المولى العلامة جلال الدين السيوطي قدسه
 الله برحمته واكرمه الباري
 تعالى في دار كرامته

سلم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى وبسم الله الرحمن الرحيم
 وآداب قلم الاظفار رسالة بالاسفار عن قلم الاظفار اخرج
 الشيخان رحمه الله عن ابى هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى
 الله عليه وسلم خمس من العطرة الختان والاستحذاء وقض الشارب
 وتقليم الاظفار وتنفذ الابطال واخرج البخاري رحمه الله عن
 ابن عمر رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان من
 العطرة فخر الشارب والظفر وحلق العانة واخرج عبد الرزاق
 وابن جرير وابن ابي حاتم وابن المنذر في تقاسيمهم ومالك بن النضر
 وصححه البيهقي في سننه عن ابن عباس رضي الله عنهما في قول تعالى واذا لبى
 ابراهيم ربه بكلمات فاستمع قال ابتلاه الله بالظلمة وحنس في
 الجسد في الرأس فخر الشارب والظفر وحلق العانة وتنفذ الابطال
 وفرق الرايس وفيه تقليم الاظفار وحلق العانة وتنفذ الابطال
 وحلق كان البول والقارظ بالماء واخرج البيهقي في شعب الابرار وحده

من طريق سعد بن المسيب عن ابي هريرة رضي الله عنه قال كان ابراهيم
عليه السلام اول من اغتسل في يوم الجمعة واخرج ابن عدي في الكامل والبيهقي
في الشعب بسند ضعيف عن ابي هريرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم
قال ان ابراهيم عليه السلام اول من اغتسل في يوم الجمعة اقول من فضل الشارب
واقول من رأى الشارب واقول من فضل الاطباء واقول من اغتسل بقدر
واخرج الحافظ ابو القاسم بن عيسى في تاريخه بسند ضعيف عن جابر بن
عبد الله عن عروة عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يغتسل في يوم الجمعة
واخرج البزار في مسنده بسند ضعيف عن ابن مسعود رضي الله عنه قال
سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن كل شيء حتى سئل ما لا اوجم ورضي
احكم بين ائمة وطهرة واخرج في الكبير بسند ضعيف عن وابصة بن معبد
قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن كل شيء حتى سئل عن الوسخ
الذي يكون في الاظفار فقال يغسلها بالبركة واخرج البيهقي
في الشعب بسند رجال ثقات عن حمر بن عيسى عن ابي جازم قال النبي
صلى الله عليه وسلم صلوة فاصوم فيها تسليما قال لا اوجم ورضي احكم بين
طهرة والائمة واخرج مسلم رحمه الله عن انس رضي الله عنه قال وقت لنا
في قنقريث رب وقلتم الاظفار ونشف الاطراف وحلوا لنا ان لا نك
اكثر من اربعين يوما واخرج اصحاب السنن بلفظ وقت لنا رسول
الله صلى الله عليه وسلم واخرج ابن عدي في الكامل بسند فيه مجهولان عن
انس رضي الله عنه قال وقت لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يحلوا
عائشة كل اربعين يوما وان ينشف الاطراف كما طلع وان لا يوج شارب يطهرا
وان يغتسل اظفاره من الجمعة الى الجمعة واخرج البزار والبيهقي رحمه الله في الا
بسند فيه لاري عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقلم اظفاره ويوقش شاربه يوم الجمعة قبل ان يخرج الى الصلاة واخرج
الطبراني في الاوسط بسند ضعيف عن عائشة رضي الله عنها ان النبي
صلى الله عليه وسلم قال من قلم اظفاره يوم الجمعة وقش شاربه الى مثلهما
واخرج البيهقي رحمه الله عن حمر بن عيسى عن ابي جازم قال كان رسول
الله صلى الله عليه وسلم يحب ان ياتخذ من اظفاره قش شاربه يوم الجمعة

مالي بيه

واخرج

واخرج البيهقي في اليوم والليلة بسند حسن عن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه
ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من اغتسل يوم الجمعة وقش شاربه وقلم
اظفاره ونشف ابطه واعتسل فقد اوجب واخرج سعيد بن منصور
رضي الله عنه في مسنده عن راشد بن سعد رضي الله عنه قال كان اصحاب
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقولون من اغتسل يوم الجمعة واستاكف قلم
اظفاره فقد اوجب واخرج عبد الرزاق في المصنف عن ابي عبد الله
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قلم اظفاره يوم الجمعة اخذ الله
منه الماء وادخل عليه الدواب واخرج سعيد بن منصور وابن ابي شيبة
من طريق المسعودي قال حدثني ابي عبد الله محمد بن ابي بكر قال كان يات الصائم
اظفاره يوم الجمعة اخذ من الماء وادخل فيه الشفاء واخرج سعيد
ابن منصور عن مكحول عن ابي عبد الله قال من قلم اظفاره وشاربه يوم الجمعة
لم يمت من الماء الاصف واخرج البيهقي رحمه الله عن ابي عبد الله ان
بن عيسى رضي الله عنه كان يقلم اظفاره ويوقش شاربه في كل جمعة واخرج
البيهقي عن معاوية بن قرة رضي الله عنه قال كان لي حمار قد شربه الشاة
ياخذ من شاة ربهما واطفا رهما كل جمعة واخرج ابن ابي شيبة عن حماد
بن ابراهيم عن ابي عبد الله قال رأيت ابا الحسن في اظفاره في كل
جمعة واخرج عبد الرزاق في المصنف عن سفيان بن الثوري رحمه الله
ان كان بينكم اظفاره يوم الجمعة قبل له فدا يوم الجمعة فقال رحمه الله
لا تخر واخرج الديلمي رحمه الله في مسنده عن ابي عبد الله عن ابي هريرة
رضي الله عنه عن عروة عن ابي عبد الله ان ابا عبد الله في الغزو وشكا به اليه
فليقلم اظفاره يوم الجمعة والعمر وليد الجعفر البصري واخرج الطبراني
بسند ضعيف عن علي رضي الله عنه عن عروة عن ابي عبد الله قال
العاة يوم الخميس والفتل والطيب والقباس يوم الجمعة ورواه مسند
في مسند قتات التيمي واخرج الديلمي رحمه الله بسند فيه عن ابي هريرة
رضي الله عنه عن عروة عن ابي عبد الله قال يوم السبت خرج من الدواب وحل
فيه الشفاء ومن قلم اظفاره يوم الاحد خرج من الغافة وحل الشفاء
ومن قلم يوم الاثنين خرج من الجنون وودخلت فيه الصحة ومن قلم

صلى الله عليه وسلم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرئت بعد الاضحية
 جعل الله لهذه الاضحية قال الرجل قال لم يجد الاضحية انى اوتىته اذ
 اذبحها قال لا ولكن قلتم اظفاركم وقص شاربكم واحلق عانكم وذكركم
 تمام اصبحت عند الله تعالى وسمى كتاب اواب الشريعة لانا نتمسك
 الدين ابن مفلح الجبلي ما يقتضيه ان يفتقر اظفاره مما اذا كل يوم
 لجمعة زاد بعضهم قبل الزوال لما جاء في الحديث من قص اظفاره يوم الجمعة
 دخل فيه شفاء وخرج منه داء رواه ابن بطة بسند عن حميد بن عبد
 الرحمن عن ابيه وقال في المستحب وقدرت هذه الفضيلة و
 استحباب في اليوم الخميس بعد العصر وهو قول في الرعاية والذي في التفرغ
 انه يستحب ان يقرأ يوم الخميس بفعل النبي صلى الله عليه وسلم وانه عينا
 رضى الله عنه بذلك فذكر اربعة اقوال وقال عبد الرزاق رحمه الله اذ
 رجل ان يقرأ اظفاره عند سفاريه وكان يوم الخميس فقال له رجل لو تركت
 الرقعة يوم الجمعة فقال سفيان لا تؤخرات لشيء ويسق اذ يقرأها
 كل اربعين يوما فاق الخبر الصحيح وقيل المقسم كل عشرين يوما والمأخر
 كل اربعين يوما وقيل كل ثمانية ايام وهو ظاهر واشهره قال غيره
 واحد يستحب ذلك كل اسبوع ان شاء عليه يوم الجمعة وان شاء يوم
 الخميس وروى ابن بطة رحمه الله عن ابن عمر رضى الله عنهما انه
 كان يقرأ اظفاره ويصلي شاة به كل جمعة ويسق ان يقرأها في كل جمعة
 على ما فسره ابن بطة انه يبدأ بخنصر اليمين ثم الوسطى ثم الاخرى ثم الخنصر
 ثم السبابة ثم البهام اليسرى ثم الوسطى ثم الخنصر ثم السبابة ثم
 البنصر وقال الاموي يبدأ بالبهام اليمين ثم الوسطى ثم الخنصر ثم السبابة
 ثم البنصر ثم كذلك اليسرى وقيل يبدأ بالسبابة من يده اليمين من غير
 مخالفة الى خنصرها ثم خنصر اليسرى ويختم بالبهام اليمين وقد روى
 وكيع رضى الله عنه بسنده عن عائشة رضى الله عنها قالت قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم اذا كنت اظفارك فاقبها لا تسلي ثم الخنصر
 ثم الاخرى ثم البنصر ثم السبابة فان ذلك يورث الغنى وهو قول
 في الرعاية وفي حديث اخر من قص اظفاره مما اذا لم يبق في عينه رمد رواه

ابن بطة

ابن بطة رحمه الله وروى وكيع رضى الله عنه عن ابي بصير رضى الله عنه قال كان
 يستحب ومن الاظفار ان يقرأ بها من غير رضى الله عنه
 عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يستنثر في كل شدة ويقرأ اظفاره في كل
 خمسة عشر يوما واخرج ابا عبد الله رحمه الله في تاريخه عن ابي بصير
 قال سمعت الامام ع يقول دخلت على هرون الرشيد يوم الجمعة فوجدته
 اظفاره فقلت له في ذلك فقال احسن الاظفار يومه الخميس من
 السنة ويبلغني انه يوم الجمعة ينقى العرق فقلت
 يا امير المؤمنين وخشيت ان انت ايضا
 العرق فقال يا اصمعي هذا اخذ
 بحش الحفر
 ميم

كتاب جليل المصائب في اختلاف المذاهب تأليف المولى
 الشهير الاقوى خاتمة المجتهدين على الاطلاق جلال الدين
 السجدي طي قدس الله سره ونور
 منيرة وجهه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وكفى وسلام على عباده الذين اصطفى روى البيهقي رحمه الله
 انه دخل بسنده عن ابي بصير رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم مما اوتيتم من كتاب الله فالعمل به لا عذر لاحد في تركه فان
 لم يكن في كتاب الله فمما فيه من فان لم يكن سنة من فان قال لا
 فان اصحابي يستنزهون في السبابة فاما اخذتم به او لم تأخذوا به
 اصحابي فكم حجة في هذا الحديث فواته اخباره صلى الله عليه وسلم ولم يثبت
 المصائب بعد من الفروع وذلك من سماع ابي بصير رضى الله عنه
 الاخبار من الغيبة ورواه بذلك ونقده عليه ومعه له حيث

۱۱۱۱

الذي اذهب في هذه الملة نوع كبيرة وفضيلة عظيمة وله ستر لطيف اذ لم يتركه العالمون وعلموا انه الجاهلون من سمعت بعض الجهال يقولون ان النبي صلى الله عليه وسلم جابر شرع واحسن ابراهيم مذاهب اربعة ومن الحجج الباطن في ذلك في تفصيل بعض المذاهب على بعض تفصيلنا ليدوس الى تحقيق المفضل عليه وسقطة وربما اوسى الى الخصام بين السفهاء وصارت عصبية وحمية الجاهلية والعلما منزهون عن ذلك ونزوع الاختلاف في الفروع بين الصحابة رضي الله عنهم اجمعين وضع خبر الامامة فخلصهم جد منهم احدا ولا عادوا لجد احدا ولا نسب احدا الى خطا ولا تصوروا السنة الذين اسررت اليه قد استنبطت من حديث ورواين اختلاف هذه الامنة رحمة مع اسر لها وكان اختلاف الامم الى ابنة عذرا وما كانا منه هو معناه ولا يحضر في الاصل لفظ الحديث فوفى بذلك ان اختلاف المذاهب في هذه الامنة تخصيصة فاضلة لهذه الامنة وتوسيع لهذه الشريعة السنية السهلة فكانت الانبياء وقبل النبي صلى الله عليه وسلم يبعث احدهم بشرع واحد وحكم واحد فمن ان من شرعهم لم يكن فيها تخيير في كثير من الفروع التي شرع فيها النبي صلى الله عليه وسلم في شريعتهم كقائمة الفصا من شريعة اليهود ونحوها الدينية في شريعة النصاري ومن ضيقها اربعا لم يجمع فيها التام والانساج والمنسوخ كما وقع في شريعتنا ولذا لم يترك اليهود والنصارى واستعملوا نسخ القليلة ومن ضيقها ايضا ان كتابهم لم يكن يقرأ الا على حرف واحد كما ورد بكل ذلك احاديث وهذه الشريعة سنية يسهل ما خرج منها كما قال الله سبحانه وتعالى ببره الله يكلم بالسبل ولا يذم كبر العسر وقال تعالى ما جعل عليكم في الدين من حرج وقال صلى الله عليه وسلم بعثت بالحنفية السمحة السهلة فمن سقها ان كتابها انزل على سبعة احرف يقرأوا به متعذرة والكل كلام وقع فيها التام والانساج والمنسوخ ليسهل ما صان في هذه الملة في الجملة فكانت على ضربا يسرا عيس معا وقع فيها التام بين اربعين شرع كل منها في ملة كالفصا والدية فكانها جفت الشرعيات معا زادت حسنا بشرع ثالث وهو التخييل الذي لم يكن في اصل الشريعة ومن ذلك شروعية الاختلاف بينهم في الفروع فكانت المذاهب على اختلافها كشرع اربع متعذرة لكل ما مورر بها في هذه الشريعة فصارت هذه

الشريعة كما هي عادة شرايع الله التي صلى الله عليه وسلم جميعها وفي ذلك
 قد سجدوا لها وفيها عظمة لقد انبى صلى الله عليه وسلم وحده صبي
 له صلى الله عليه وسلم السلام حيث بعثت كل منهم بكم واحد وبث رسول
 الله صلى الله عليه وسلم في الامم واحد بكم متعددة متنوعة بكم مكانها
 ومنه في بصرى قائله وجر عليه ويهدى به وهذا معنى لطيف فيجيب الله سبحانه
 واستحسنه كل من له فؤاد ذكي لاسرار الشريعة وقد ذكرنا في كتابي رحمه الله
 في تلخيص كتاب جميع الشرايع السابقة كالانبياء عنه لانه صلى الله عليه وسلم
 نبى وآدم بين الكرم وحمله وحمل اذ ذاك نبى الانبياء وقرن به كقوله
 صلى الله عليه وسلم بعثت الى الناس كافة فجعلوا معه ثلث الخلق كلهم من لدن اذ
 الى ان تقوم الساعة في كلام طويل مشتمل على ثلثين برعيات وقد سقت في
 اول كتاب المجتهدات فاذا جعلت في جميع الشرايع التي بعثت بها الانبياء
 عليهم السلام شرايع الله صلى الله عليه وسلم زيادة في التكميل صلى الله عليه وسلم
 فالله اعلم بالذي استنبطها اصحابه من قول الله وادفع الى علي فتوهمها ان تكون
 متعددة من باب اولى فنفذها وقد اخبره قواعدها ودفعها بالهداية على ان اخذ
 بايتها صلوات الله على من لا اله الا هو والليل على ما قلناه قصدا اختصاف الصحابة
 رضي الله عنهم جميعا في اسرارهم يدركان ابا بكر رضي الله عنه ومن تابعه
 اشاروا باخذ الفداء وعمر رضي الله عنه ومن تابعه اشاروا بقتلهم فحكم النبي
 صلى الله عليه وسلم بالاول ونزل القرآن بتفضيل الراي الثاني مع تغير الاول
 وهذا دليل على تصويب الرايين وان كلام المجتهد من مصيب والاول الذي
 الاول خطأ لما حكم به النبي صلى الله عليه وسلم وكيف وقد اخبرنا به سبحانه
 عن حكمه بقوله تعالى لو لا كتاب من الله سبق وطلب الفداء يقول تعالى
تكلوا مما غنمكم حلالا طيبا وانما وقع العتب على اختياره لا بفضل فاكسر
 ما يقع الترجيح في هذا المصعب بالنظر الى الافضل من حيث قوة الادلة والعرب
 من الاحسان والورع وكذا في هذه المعقولات المسماة لاسم حيث يجمع
 المذاهيب واما بالنظر الى التصويب فكل مصداق وحج لا شبهة فيه ولا ريب
 ومن هوها كانت طريفة الصوفية ان لا يلتزم مذهب معين بل يتركها
 كل مذهب بالاشارة والاختيار والاروع فاذا كان في هذا مذهب مثل كذا

في مسئلة التوهم في حرم مذهب غيره بالكلية فاجدوني بالحق في
 المسئلة فبقوله في بقوله في الوضوء بمسئلة في الوضوء
 بالحقين والاول ان كل يقولون بوجوب الشبهة في الوضوء ووجه
 كل الراي ووجهه الوضوء الى غير ذلك وهذا امثل ما حكى في البرقة
 عن ابن عمر كان كان يسل الاذان مع الوجه ويمسح بها في الراس
 ويمسح بها في وجهه احتياط لكل مذهب في التيميم
 ونظير ذلك ان المذاهيب كلها مصداق وانها من باب جارية افضل
 لاسم باب مصداق وخطا ما ورد من جماعة من الصحابة رضي الله عنهم
 في صلاة مشهورة انهم انكروا على عثمان رضي الله عنه وقروا في ص
 واجاب العلاء رحمه الله عن الكبارهم راووا ان الاول
 اختيار غير ما يروى من انكار القراءة بها اليه وقد عطفوا ذلك فضلا
 في الاثبات صلوات الله على من لا اله الا هو فترى ما عرفت من حجج القول
 بان كل مجتهد مصيب وان حكم الله سبحانه وتعالى في كل واقعة ما يسمع
 لظن المجتهد وهو احد لقوله لا اله الا الله ورجح القاضي ابو بكر
 وقيل في التفسير الاظهر من كلام الامام الثالث في رحمه الله والاشبه
 بمذهب مذهب امثال من العلماء القول بان كل مجتهد مصيب و
 قال من اصحابنا ابن شريح والقاضي ابو حامد والداركي واكثر العراقيين
 من المحققين ابو بكر صف رحمه الله ومحمد بن الحسن وابوزيد القاسمي
 فكل من علم انهم جميعا فان قلست قول صلى الله عليه وسلم ان اجتهاد
 كل واحد منكم في امره امره واذا اجتهد فخطا فله اجر واحد من كل امر
 المجتهد من مصيب ومن تحلل به ان الحكم يكتف ولو كانا مصيبين
 لم يكن للتقريب معنى قلست اجل قوله في خطا وعلى عدم
 ادراكه للافضل والاولى كما عتب على الصحابة رضي الله عنهم في اجتهاد
 الفداء لان غير الافضل مع هذا حكم مصداق وقد قال الفقهاء رحمه الله
 انه تعالى حين صلى صلاة رابعة الى اربع جهات كل بكفة اربعة اجزاء
 انه لا تضاد عليه مع القطع بان ثلث ركعات منها وقعت الى غير القبلة
 واختلف اجتهاد عمر رضي الله عنه في اجتهاد مفسر في بعض ما يكتنفه و

كان رضي الله عنه يقول ذلك على ما قضينا و هذا على ما قضينا
 و اخرج البيهقي رحمه الله في الخبر عن النبي صلى الله عليه وسلم
 عليه وسلم كان يقضي بالقضاء و ينزل القرآن في غير ما يقضي به قبل
 حكم القرآن و لا يرد قضاءه الا في الاشغال
 من مذهب المذهب هو جازم بانه لا يرد في شئ من شئ
 الله قال في الروضة اذا وقت المذهب فهل يكون المذهب
 من مذهب المذهب قلنا لا بل هو الاجتهاد في العلم و العلم على علمه
 ان الاشغال العلم ينبغي ان يكون بل يجب و ان خيره انه ينبغي ان يكون ايضا
 كما لو قلنا العقلية بهذا انما هو هذا انما استشهدوا بقوله لا يتصل احد الى
 الا قول ان يكون السبب كما لم يعلل الاشغال امره و يقولون لا يتصل احد الى
 و طيفه او غرضه او قرب الملوك و اهل الدنيا فهذا حكمه كما جازم
 فيس لان الامور بما يقصد بها ثم لا حاله احد مما ان يكون عاريا معروفا
 الفقه ليس له من مذهب الله سوس اسم شافعي او حنفي كما لا ينبغي
 انما نعلم ان ارباب الوظائف في المدارس حتى ان رجلا سئل عن
 العلامة تقي الدين الحلي رحمه الله فذكر ان مذهب له فذكر تعليق قوله
 اقول و طيفه يقتضي بالشافعية فقال له ما مذهبك قال مذهب حنفي
 و طعام يعني و طيفه اعني الشافعية او المالكية او لئلا يرد فان كان حنفي
 في الشافعية لا خير لهم و لا طعام فهذا امره اخذ في الاشغال لا يصل
 الى جهة اخرى ثم لانه الى الآن عاقب المذهب له على الحقيقة فهو يشافعي
 مذهبها جازم ان يكون فغيره ان مذهب مذهب و يرد الاشغال لهذا
 الغرض فهذا امره استشهد عندني انه يصل الى جهة اخرى ثم لانه
 بالاحكام الشرعية لم يرد غرض الله في الحال الثاني ان يكون الاشغال
 لغرض ديني و لا غرض ثان الا ان يكون فغيره ان مذهب مذهب و قد ترجع عند
 المذهب الاخر كما راه من و صنف اوله و فقه مداركه فقه المذهب
 عليه الاشغال او يكون كما قال الرازي رحمه الله و لهذا لما قدم الشافعي رحمه الله
 مصر كحل اولي اكثر اهلها شافعية بعد ان كان مالكية و الثانية ان
 عاريا من الفقه قد استعمل بكذا به فلم يجعل منه شئ و وجد مذهب

فقه سبب عليه سببها او كنه بحيث يرجع الى مقتضيه فلهذا يجب عليه
 الاشغال قطعا و كرم عليه الخلف لان مقتضيه على مذهب امام من امره
 الامر بغيره خير من الاستمرار على الجمل و ليس من المذهب سوى مجرد
 اسم حنفي او شافعي او مالكي فالتقيد على مذهب ابن كمال امام كمال حنفي
 من الجاهل بالفتنة على كل المذاهب فان الجاهل بالفتنة يقتضيه كبر و قل ان صح
 بعد وفاة و اظن ان هذا هو السبب في دخول الطحاوي و رحمه الله
 حنفا بعد ان كان شافعي فانه كان يعرف على حاله المذنب فاعتصم عليه
 الفهم يوم مات فقلت للمزني رحمه الله انه لا ينبغي منه شئ فان نقل حنفا اقتضاه عليه
 و وصف كنه شافعي سبب في انما كان اذا اولى عليه يقول لو عاين
 خالي للفرق بينه قال بعض العلماء و قد حكى هذا في كتابه ان حنفي على
 المزني لان مراده لا ينبغي منك شئ في مذهب الشافعي فقلت
 و لا يستلزم ذلك فثبت شافعي يقتضيه علمه و علمه في مذهب
 و ان مذهب و حنفي سبب من الله سبحانه و تعالى و كل سبب لا يصلح
 له و علامة الاذن الشافعي انما كانت ان يكون الاشغال لغرض
 و شيوع و لا لغرض ديني بل مجردا عن القصد من منه لا يجوز للمسلم ان يكره
 ان يمتنع للفتنة لانه قد حصل نقد ذلك المذهب و يحتاج الى من اخر يفسر
 فقه هذا المذهب فيستفيد ذلك مما هو الاصح من العمل بما عليه و قد
 يقتضي العلم من حصول المقصود من المذهب الثاني انما ولي يترك ذلك
 من قال من معنى المالكية البوجه ان من يتحول من مذهب فلهذا يصح
 هو لان امام مذهب الشافعي حاله ان يكون ابن الحاج رحمه الله لم يقل ذلك
 و اما من يقول ان لا يجوز له ان يتحول حنفي او مالكي او يكره الحنفي ان يتحول
 شافعي او غيره فهو كمن لا دليل عليه و مقتضيه ان لا يترك كلامه في حنفي
 سواد و لم يرد حديث عن رسول الله صلى الله عليه وسلم يمتنع من مذهب
 ابن حنيفة رحمه الله عنه غيره و انما يستدل بالمتقدم زمته لا يتوقف و لو صح
 لوجب تقليده على كل احد و لم يكن مقتضيه الكثرة و هو خلاف الاجماع و
 خلاف الحديث مما تقدمه الشافعي فلهذا مقتضيه الكثرة و لا يتحول
 المصداق و لا يترك عليه طرد ذلك في بقية المذاهب فيقال يجوز له الاشغال

من مذهب المتأخرين هذا مذهب المتقدم كان في متحول ما كتبه والحاصل
بمتحول ما كتبه من المتكلمين هذا المذهب من أحد وكل قول ليس عليه مذهب
مروء ولا يعنونه وان كان لا بد من التزجج فمذهب الشافعي اولى بالرجوع
لان اقرب الى موافقة الاحاديث ومذهب ابي حنيفة لا يوافق
على امر في قول من السبكي في شرح مختصر ابن الحاجب رحمه الله في مذهب
الاجتهاد والتقليد من ائمتنا من اوزع السبب مستند لتقليد الشافعي
كما هو محرم بين ائمة السمعاني والفرقي وغيرهم من جمهور المتكلمين من
الان ان تقليده واجب على كل من ائمة الامة وان لا يذنب لهم عند الله في القول
عنه به فيخرج اياهم من حيز من تقليد الطائفة ائمة في ذلك وسماه بحجب
الكل من احتياطه قال الاستاذ ابو منصور رجب القاسمي طاهر الشافعي
في كتابه في تصنيف في اصول الفقهاء ما يقتضيه ايا الذي يوجب ترجيح مذهب
الشافعي رحمه الله على مذهب غيره في جملة قبل التفصيل قد لا تلحقه كثرة مذهب
قوله صلى الله عليه وسلم ان الله من شر بيتي و ذلك عام في خلافة وفي
اجامعة الذين ولم يجد احد من اصحاب المذاهب فترشيتا غيره لان ابا حنيفة
رضي الله عنه من الموالى وما لك رحمه الله الى من ذى الصنيع والتفخي من
شيعه وهو من الذين لا يفرق بين واحد من جنس واحد من جنس واحد
شعبا شيئا واحدا من ربيعة لاني فترشيت والامم من غير الشورى رحمه الله
سما بين ثورين مخروطين مكحول والافواضي من الموالى وهذا مختلف الشافعي
في فترشيت فقال اكثر من جمع ولد المنظرين كنانة وقال آخرون هم ولد اليبال
بن منظر قال آخرون ولد عدنان كلهم فترشيت وولاه غيره وعلى جميع الاقوال
يجب ان يكون الشافعي رحمه الله من ولد المنظرين كنانة من حوزة
برآمد كنه ابراهيم الساس بن منظرين نزاوين معدل عدنان ومنه
قوله عز وجل والذين جاءهم الايمان وهم كفار فلهم عذاب عظيم في ايجها و
باب في المذاهب والاسلام ووجه وجهها و باب في النظر في اصحاب الشافعي رحمه الله
غير ضاف وهم الذين من حوزة الهمول وواحد من قواهم الجدل والاشارة
اقول من صنف في اصول الفقه صنف فيه كتاب الرسا له وكتاب الحكم
الفران واختلاف الحديث وابطال الاجتهاد وكتاب جامع العلم وكتاب

الغياص ثم تبعه المعنفون في الاصول في مقتد ابد وشبهه على شفا الله
والله بما يستلح مخصوص باهل الشفوة والسوا من عظم مناصب
الشافعي واعتبر بشفوة الشافعي وشفوة رابعا وشفوة رابعا وشفوة رابعا
وشفوة رابعية واذربجان وشفوة رابعا والشافعي في ناحية الترك
وغيره ما اذا كان في هذه المطائفة فثبت انهم الذين صنفوا الله
عز وجل لهم المصداقية ومنه كثرة الاحتياط في التجادل بين
اختلاف مذهبهم وقلة في مذهب غيره فمن ذلك الاحتياط في الساعات
واعظمها شأن الصلاة ومن ادى صلاة على مذهب الشافعي كان على
نيت من صحته ومن اداها على مذهب غيره فحاله وضع الخلاف في صحة صلاته
من وجوه اجازة لهم المصداقية في الشريعة والفقهاء السلف والشافعي
عن الغياص بالماينات واجازوا الصلاة في جلد الكتاب المذموم من
في رايه واجازوا الوضوء من غير نية ولا ترتيب واستقلوه في مثل الرجوع
والخلاصة واجازوا الصلاة على وقت تمام مع قدره من النية في الشافعي
اوربع الشفوة من الموالى او مع كشف بعض المورث وابطلوا انقياد الله
التكبير والقرأة واجازوا القرأة منكوسة او بالفتا رسية واستقلوا في حوزة
الطائفة في الركوع والسجود والاعتدال من الركوع وبين السجدة
والشهادة الصلاة على النبي صلى الله عليه وسلم في الصلاة مع خروجه عنها
لمحدث وابطلوا الصلاة في هذا الوجه ولو جهنا الاعادة على من صلى
خلف امام واحد من هؤلاء وهم لا يوجبون الاعادة على من صلى خلفنا
على من جهنا في هذه المسئلة على نحو ما صاحب جامع الغناوي في
المختلفة يجوز لرجل المرأة ان ينقل من مذهب الشافعي الى مذهب الحنفي
وما يكسركن بالكلية اما في مسئلة واحدة فلا يمكن حتى لو خرج دم من
حنفي المذهب وسأل لا يجوز ان يصلي قبل ان يتوضا امتداه بمذهب
الشافعي في هذه المسئلة فان صلى قبل ان يتوضا يصفى قال بعضهم
ليس للمعا من المتحول من مذهب الى مذهب حنفي كان او شافعي
وقال بعضهم من انتقل الى مذهب الشافعي ليزوجه في كبر البالفظة
من غير الرضا بحال عليه ان يسلب ايمانها وموت مائة سنة الذين

لم ينفذ قدرة فان قال حشفي انتم توجبون فلا تسمى طائفة فتمشا فتمشا
 ثم استعني شافعي المذهب فاجابته بان لا ينطوي ومبينة باطل فلا توس
 في شافعي المذهب في هذه المسئلة لان كثير من اصحابه رضي عنه من
 جانيبه شافعي قال القرافي رحمه الله في شافعي قال الزياتي في جواز تركه
 وفي التوازل والانتقال من مذهب الى مذهب ينكث مشروطة بالاجازة
 لا يجمع بينهما على وجه يكمل الاجماع كمن تزوج بينه وبينه ولا يولي ولا يولد
 فان هذه الصلوة لم يثبت بها احد وان قصد فليس بقوله الفضل بوجوب اجازة
 اليه ولا بقوله رسا في عماله ولا بتبعه رضي عنه كذا في باب قال والانداب
 كذا في باب كذا في الجنية وطرف الى ان حادثة في سلك منها طريقا وصل
 حاله قال غيره يجوز تركه كذا في باب ولا انتقال اليها في كل ما ينقض حكم
 الحاكم وهو اربع ما خالف الاجماع او القواعد او النصوص او الفاسد في كل حال
 وانفرد الاجماع على ان من اسلم فلان لا ينفذ من شافعي من العلماء وغيرهم وجميع
 الصحابة على ان لا يستغنى اياهم ولا يكرهوا رضي الله عنهم وقوله في باب شافعي ايا
 هريرة ومعاوية بن جبير رضي الله عنهما وغيرهما وعملوا بما في غيرهم من اوصي
 رجع هذا من الاجماع على من فعله لم يلبس شافعي كلام القرافي وكثير من انتقال عن
 مذهبهم من الامة عبد العزيز بن عثمان معاذ بن الحسن بن علي بن ابي بصير
 ما يكره رجع معكم كان من اكله الى الكلب فاما قدم الشافعي رحمه الله معكم كذا
 ونفقة على مذهبهم الامام ابو ذر رابر بن عيسى بن خالد البغدادي كان علم مذهب
 الحنفية فلما قدم الشافعي بغداد اقره فثبت شافعي عليه ذكره الاسدي
 في طبقاته حتى بن عبد الله بن عبد الحكم كان على مذهب مالك فلما قدم الشافعي
 معه انتقل الى مذهب قال في جميع قوم من اصحاب ابي عبد الله في ذلك المكان
 بلا طفرهم ويا وري ستره بلا زينة طامات الشافعي رحمه الله كما يروى من ان
 يستمكن في خلقه بعد فلم يفعل واستخلف ابو بطن في انتقال الى مذهب مالك
 ابو جعفر محمد بن بغير الله مدني راسل في حقه فلهذا قال الاسدي في طبقاته
 كان اول حنفية خرج في ارض ما يعتقد انتقاله الى مذهب الشافعي فثبت على اربع
 وغيره من اصحاب الشافعي مات سنة خمس وتسعين وثمانين ابو جعفر
 الطحاوي رحمه الله كان شافعيًا ونفقة كذا في المزي رحمه الله ثم تحول حنفيا

صنف فيه كتابا سماه معاني الاثر في حطاب السيف والسيوف فيكون له
 رحمه الله تعالى كان اول حنبليًا ثم تحول شافعيًا وذكره ابن كثير رحمه الله في تاريخه
 ريان ابو الفتح رحمه الله احد ائمة الفقه والاصول كان حنبليًا ثم تحول
 شافعيًا وذكره الاسدي في طبقاته ابو المظفر منقول من محمد السمعاني
 كان مالكيًا رحمه الله ثم انتقل الى مذهب الشافعي ايمانا بالله ورسوله
 صاحب المجلد في الفقه كان شافعيًا كما يه شافعي انتقل الى مذهب
 الامام مالك رحمه الله تعالى سبغ الدين الامام في الاصول المشهور
 رحمه الله تعالى كان اولًا في مذهب الحنابلة ثم انتقل الى مذهب الامام
 الشافعي رحمه الله ورضي الله عنه كذا في باب احمد بن محمد بن خلف
 الفقيه في المعروف في حنبلي قال الاسدي في طبقاته كان اولًا حنبليًا
 حنبليًا ثم تحول شافعيًا في مذهب احمد بن محمد بن محمد بن محمد بن
 ابي محمد ثم تحول شافعيًا في مذهب احمد بن محمد بن محمد بن محمد بن
 مات رحمه الله سنة ثمانية وثلاثين وستمائة الفوجيه بين الامة في النجدي
 كان حنبليًا ثم تحول حنفيا لان الحنفية رحمه الله طلب كونه حنفيا
 بعد التحول ثم تحول شافعيًا لان تده ربيع المذاهب بالنظامية شعر
 وشرط وتقربا انا لا ينزل بها الا شافعي وفيه اشياء سائرة
 نفق المدبر بن وبق العبد كان اولًا مالكيًا
 ثم تحول الى مذهب الشافعي رحمه الله
 خاص القضاة جواد بن عبد الله بن عبد الله بن ابراهيم
 بن عبد الله بن شافعي الشافعي كان
 حنبليًا ثم انتقل الى مذهب
 الشافعي مائة سنة ثمان وثلاثين
 وسبعمائة ارجبان كان
 اولًا على مذهب حنبل
 النظامية ثم انتقل
 الى مذهب

العرش والكرسي اللوح والقلم السموات والارض
 الشمس والقمر والنجوم الليل والنهار والساعات
 الماء والرياح السحاب والمطر البرق والبرق والصواعق
 المجدبة والقدس الزلزلة بحال البحار النيل
 كتاب الحبيبة السكتية في الحبيبة السكتية تأليف الامام العبد
 والحكيم الغرماية ملاذ العباد الامام مرجع المجد والكرام المولى
 النافذ الشهاب كمال الدين السيد علي بن ابي طالب وجعل
 الجنة مشواه
 بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله الذي علمنا ما لم يكن تعلم وعلينا ما لم يكن علم وسبح الله على سبيل خلقه وحمده وعلى ما هو عليه
 وسلم هذه الكتب في علم الحبيبة السكتية من الامار وشيعة من الاخبار
 يشهد ان الله تعالى قد علمها في كتابه العزيز في الحبيبة السكتية في الهيئة
 السكتية وانه اسال في الهيئة وخاتمة عرضة ذكرها في العرش
 والكرسي قال الله سبحانه وتعالى وهو رب العرش العظيم وقال تعالى
 وسع كرسي السموات والارض اخرج ابن ابي شيبة في تفسيره
 وابو الشيخ في كتاب العظمة عن وجوب من رضى الله عنه قال ان
 الله سبحانه وتعالى خلق العرش من نور والكرسي بالعرش من نطق والاماء
 كذا في جوف الكرسي والاماء على حق الركب وحوال العرش اربعة انها من نور
 من نور بئلا ولا من نور من نار ثلثي ونور من ثلث ابيض تلمع منه

الابصار ومنهم من قال في الحبيبة السكتية من نور العرش والكرسي
 الله والعرش السكتية بعد السكتية المخلق كرمهم في سبيل الله في ذكره
 في الحبيبة السكتية اخرج ابن ابي حاتم وابو الشيخ عن سعد الطحطاوي
 قال العرش من نور خالص اخرج سعيد بن منصور وابن ابي حاتم
 وابو الشيخ عن مجاهد بن عبد الله عن قال ما اخذت السموات و
 الارض من العرش الا كما تخذ الحافة من ارض فلاة اخرج ابو شيبة
 عن ابن عمر بن الخطاب عن قال خلق الله اركشاه وبيده اوم والعرش
 والعلم وجهه عن قال لسا في خلق كذا فكان اخرج ابو الشيخ
 وابن ابي حاتم عن ابن عباس رضي الله عنه قال لا يقدر رقد العرش الا الله
 خلقه وانه السموات في خلق الرحمن مثل ثبته في محرابه اخرج الطحطاوي
 وابو الشيخ عن مجاهد بن عبد الله عن سعيد بن منصور عن ابن عباس رضي
 الله عنه قال ان العرش مطلق بجنته والروح ينزل في السلاسل اخرج
 ابو الشيخ عن الشعبي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 العرش من ياقوتة حمراء وان ملكا من الملائكة نظر اليه والى عظمته
 اسجدوا اليه الى قد جئت فيك قوة سبعين الف ملك لكل ملك
 سبعون الف جناح مطرفا الملك بايديه من القوة والاجته ما شأنا
 الله ان يطير فوقه ونظر ملكا لم يرم اخرج عن مجاهد رضي الله عنه
 قال ما وضع كرسية سجد من العرش الا من خلقه في ارض فلاة و
 اخرج عن الربيع بن انس رضي الله عنه ما في قوله تعالى والسقف المرفوع
 قال هو العرش والعرش المسجور قال هو الماء الذي تحت العرش
 اخرج سعيد بن منصور وعبد الرزاق وابن ابي حاتم عن علي بن ابي
 طالب رضي الله عنه في قوله تعالى والعرش المسجور قال تحت العرش
 اخرج ابن ابي حاتم عن كعب بن جابر رضي الله عنه قال ان السموات
 من العرش كالعندبل المعلق بين السماء والارض اخرج ابن ابي
 حاتم عن عمر بن يزيد النخعي قال في كتاب ما تشبأ عليه يرون النبي
 عليه السلام ان يكونا قلعين من ينطق من ينطق وانه وهو محيط
 الارض كالارض وما فيها من البحار عند ينطق كعبين على سيف النحر

مخطوطات لا تعرف في المخطوطات
وما ذكره عنه كغيره
على سيف البحر
وخلع المانيين الباكلي

وخلع فيطش قيس محبط بالارض فيطش ما دونه عند كعبته
على سيف البحر وخلع قيس الاثم فيطش ما دونه عند كعبته على
سيف البحر وخلع الاثم فيطش بالارض ما لا ضم وما دونه عند
كعبته على سيف البحر وخلع فيطش من المانيين الباكلي وهو ما ذكره
مخطوط بالارض من امره فيطش ان يكون تحت العرش قاروا ان ينجح
فخره فيطش بكب يستقره سبحانه قالوا في ما دونه عند كعبته على
سيف البحر وخلع فيطش ذلك مخطوط بالارض ما لا ضم وما دونه عند
كعبته على سيف البحر واخرج ابو الشيخ رحمه الله تعالى عن حماد بن عيسى
عنه قال خلق الله سبحانه وتعالى العرش من زمرة خضراء وخلق له اربع
قوائم من ياقوتة حمراء وخلق له الف سنان وخلق في الارض الف اسنة
فمن شجرة الله سبحانه بستان من السن العرش واخرج ابو الشيخ تواب
تعبه في كتابه بسند رواه عن علي بن رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم الكرسي لولاء وطول العالم سبع مائة سنة وطول الكرسي ثمان
حيث لا يبلغ العالمون واخرج ابن ابي حاتم وابو الشيخ رحمه الله تعالى
عن ابي سعيد بن ابي خنيس رضي الله عنه في قوله تعالى وكان عرشه على الماء قال
لما خلق الله السموات والارض قسم ذلك الماء الذي كان عليه عرشه
قسمه فيجعل نصف تحت العرش وهو البحر والبحر نصفه قطرة
حتى يبلغ في الصور نيزل من مثل المطر فتبت منه الاجساد وجعل النصف
الاخر تحت الارض الثقل واخرج ابن ابي حاتم وابو الشيخ رحمه الله تعالى
من طريق السدي عن ابي مالك رضي الله عنه قال الكرسي تحت العرش
واخرج ابن جرير وابن مردويه وابو الشيخ عن ابي ترقي قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم يا ابا ذر ان سموات السبع والكرسي الملقفة
ملقفة في ارض فلاة وفضل العرش على الكرسي كفضل الفلاة على تلك
الحقفة واخرج ابن جرير عن الضحاك قال الكرسي الذي وضع تحت
العرش الذي جعل للوك على اقدارهم واخرج الفرابي وابن ابي حاتم
وابن المنذر والطبراني والحاكم في المستدرک وصح على شيخنا الشيخين
رحمهما الله عن ابن عباس رضي الله عنهما قال الكرسي موضع القديين و

العرش

لا يقدر احد قدرة بياضه

والعرش لا يقدر احد قدرة واخرج ابن جرير وابن المنذر عن ابي موسى
الاشعري رضي الله عنه قال الكرسي موضع القديين ولا يطيط له
الرجل قلت قوله موضع القديين استمارة وتمثيل بالكرسي
الذي كانا وصحة رواية الضحاك واخرج ابن ابي حاتم وابن المنذر
رحمهما الله عن ابن عباس رضي الله عنهما قال لو ان السموات
السبع والارضان السبع بسطت ثم وصلن ببعضهن الى بعض
ما كن من سعة الكرسي الا بمنزلة الحلقة في المفازة واخرج ابن جرير
وابن المنذر وابن ابي حاتم عن السدي رضي الله عنه
قال ان السموات والارض في جوف الكرسي بين يدي العرش
واخرج ابن جرير عن الضحاك رضي الله عنه قال كان كرسى ليزد
الكرسي هو العرش ما بين العرش والسماء السابعة واخرج ابو الشيخ
من طريق حماد بن عيسى رضي الله عنه عن ابي عبد الله رضي الله عنه من طريق آخر
عن حماد بن عيسى قال انما بين العرش وبين الملكة سبع مائة سنة واربعة
وخمسة من خلقه وحجاب من نور واخرج ابو الشيخ رحمه الله تعالى
عن ذرارة بن اوحى ان النبي صلى الله عليه وسلم سئل جبريل عليه
السلام هل رأيت ربك فانقضى وقال ان بيني وبينه
سبعين حجبا ما من نور لو نزلت من احد ربها لاحترقت وانزلت
من حيث انفس رضي الله عنه سند واخرج ابو الشيخ رحمه الله تعالى
من طريق عمرو بن شعيب عن ابيه عن حماد رضي الله عنه عنهم قال
احجب الله سبحانه وتعالى عن جميع خلقه بناور خلقه ثم بنور خلقه
من فوق السموات السبع والبحر والارض فوق ذلك كله تحت العرش
واخرج ابو الشيخ وابن مردويه عن سري بن سعد رضي الله عنه قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم دون الله سبعون الف حجاب
من نور وخلق ما سبع نئس ما يشاء من حسن تلك الحقرة
قلت واخرج ابو الشيخ عن القزطبي رحمه الله قال بلغنا ان بين
الحجابات ما بين اول خلقه وبين كل حجاب بين كباين السماء
والارض حجاب من خلقه وحجاب من نور وحجاب من ماء وحجاب من

مطلوع

يا ربنا **واخرج ابو الشيخ رحمه** قال يا رب ملائكة حوله الكرمي و بين
 ملائكة العرش سبعون حجبا من الظلمة وسبعون حجبا من البر وسبعون
 حجبا من الثلج وسبعون حجبا من النور غلط كل حجاب منها مائة
 خمسة مائة عام و بين الحجاب الى الحجاب خمسة مائة عام **واخرج ابو الشيخ**
 عن ابن عباس رضي الله عنهما قال انما مثل السموات والارض فيما وراء
 من الكواكب حيث لا سماء ولا ارض كمثل غطاء في صحراء الم نزل
 الغطاء اخذ من الارض **واخرج ابو الشيخ رحمه** الله بسند ضعيف
 عن ابن عباس رضي الله عنهما قال من اراد ان يشهد الساعة الى العرش
 مسيرة ثمانين الف عام **واخرج** عبد الله بن حماد في تفسيره
 و ابو الشيخ عن مكر بن رضى الله عنه قال الشمس جزء من سبعين جزءا
 من نور الكوكب و كوكب من سبعين جزءا من نور العرش و العرش جزء من
 سبعين جزءا من نور السموات **واخرج** في اللوح والقلم قال الله سبحانه
 و تعالى في لوح محفوظ و قال تعالى **ست** والقلم ما بسطوه **واخرج**
 ابن ابي حاتم و ابو الشيخ رحمهما الله صلى الله عليه وسلم عن ابن عباس
 رضي الله عنهما قال خلق الله تعالى اللوح المحفوظ بمائة مائة عام
 فقال للقلم قبل ان يخلق الخلق و هو على العرش اكتب فقال للقلم
 و ما اكتب فقال اكتب علمي في خلقي الى يوم القيمة **واخرج** القلم ما هو
 كائن في علم الله سبحانه و تعالى الى يوم القيمة **واخرج ابو الشيخ** من طريق
 مالك بن دينار عن انس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم ان الله تعالى لو احاطت جبريته بالقوة هواء و الوجه الثاني
 زهره و خضر و قلم النور فيه يخلق و فيه برزق و فيه يحيى و فيه يميت
 و فيه يورث و فيه يذل و فيه يعزله ما يشاء و في كل ليلة **واخرج ابو الشيخ**
 و الطبراني رحمه الله عن ابن عباس رضي الله عنهما عن ابن عباس
 رضي الله عنهما ان الله تعالى لو احاطت زهره و قلمه و قوته هواء
 و قوته هواء و زهره و خضر و قلمه لو احاطت به نور و عرشه ما بين السماء
 و الارض ينظر فيه كل يوم ثمان مائة و ستين نظرة و يخلق فيها برزق و يحيى
 و يميت و يعز و يذل و يعزله ما يشاء **واخرج ابو الشيخ رحمه** الله عن

طريق

طريق الفخاكة عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى
 الله عليه وسلم خلق الله سبحانه و تعالى لو احاطت ذرة بيضاء ذرة من
 زهره و خضره و قلمه لو احاطت به نور يخلق الله كل يوم ثمان مائة و ستين نظرة
 يحيى و يميت و يخلق و يرزق و يعزله ما يشاء **واخرج ابن ابي الدنيا**
 رحمه الله في كتابه الاخلاص و ابو الشيخ في العظمة و البيهقي في شعب
 الايمان من طريق ابن خلوان الغلي عن انس رضي الله عنه قال قال رسول
 الله صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى لو احاطت زهره و خضره و قلمه
 العرش ككتب فيه ان انا الله لا اله الا الله **واخرج** ابراهيم و ابراهيم جيلته
 في تفسيره عشرة و ثمان مائة خلق من جاء يخلق من مائة مائة ان لا اله الا الله
 و دخل الجنة **واخرج** البيهقي في الشعب عن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان بين يدي الله تعالى لو احاطت
 ثمان مائة و خمسة عشر مرة يقول الرحمن عز وجل و هو الذي لا ياتى
 عبدا من عباده من عالم يشرك فيه بواحدة من من الآخرة و كذا
واخرج ابن جرير و ابو الشيخ في تفسيره عن جابر بن عبد الله عن النبي
 كان عرشه على الماء و ان الله سبحانه و تعالى خلق القلم فكتب به ما هو
 كائن عن خلقه ثم ان ذلك الكتاب سجد الله و تحمده الف عام قبل
 ان يخلق شيئا من الخلق **واخرج ابو بكر بن محمد** عن ابن عباس
 رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان اول خلق
 خلقه الله القلم و اراه ان يكتب كل شيء **واخرج الطبراني بسند**
 حسن عن ابن عباس رضي الله عنهما عن النبي صلى الله عليه وسلم
 قال لما خلق الله تعالى القلم قال لا اكتب بحرف ما هو كائن الى يوم القيمة
واخرج الطبراني عن ابن عباس رضي الله عنهما قال ان الله سبحانه و تعالى خلق
 العرش فاستوى عليه ثم خلق القلم فامر ان يكتب به ما هو كائن و عظم القلم
 ما بين السماء و الارض فقال القلم يا اجزى يا رب قال يا انا خالق و
 كائن في خلق من قلمي و يا رب اوفس او ايزعني به العمل او رزق او
 اجل فخر القلم ما هو كائن الى يوم القيمة فاشبه الله تعالى في كتابه الكون
 عند خلقه تحت العرش **واخرج** عن ابن عباس رضي الله عنهما عن النبي صلى الله

علي بن ابي طالب قال ان الله سبحانه وتعالى اول كل شئ خلق القلم وهو من
 نور شمس خمسمائة عام فاحره النجس بما هو كائن الى يوم القيامة
 فخلق القلم فكان يقسم عن الله تعالى من قدرته واخرج عن جوارحه رضى الله
 عنه قال خلق الله تعالى البراء اول ما خلق من الاشياء والبراء القصب
 ثم خلق القلم من ذلك البراء ثم ما كتب ما يكون الى يوم القيامة
 واخرج بسند وراه عن ابن عباس رضى الله عنهما قال اول شئ خلق الله
 تعالى العرش من نور ثم الكرسي من لؤلؤ ثم له جاحضون من دقة ايضا
 وقتناه من باقوتة حرارة فله نور وكما به نور ليل نظر الله فيه كل يوم ثمانمائة
 وستين نظرة كل خلق في كل نظرة ويجزي ويميت ويعز ويذل ويرفع اقواما
 ويخفض اقواما وخلق فلان من نوره طور خمسمائة عام فقال له اكتب قال
 وما اكتب قال علمي في خلق الى ان تفوتك الساعة وستة القلم شقوتة
 يتبع من المداومة ما ورد في السماء ستة السبع والارضين قال
 الله تعالى الذي خلق سبع سموات ومن الارض مثلين واخرج من
 ارجاءه في سنة واحدة وابو الشيخ والبرز روى عن الله تعالى بسند صحيح عن ابي
 بكر رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما بين السماء
 والارض سبع خمسمائة عام ومثل كل سماء خمسمائة عام وما بين كل
 الى اثني ثلثيها سبع خمسمائة عام كذلك السماء السابعة والارض
 مثل ذلك ما بين السماء السابعة الى العرش مثل جميع ذلك واخرج
 ابو الشيخ رحمه الله عن ابي الدرداء رضى الله عنه قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم كشف الارض مسيرة خمسمائة عام وكشف الثانية
 مثل ذلك وما بين كل الارضين مثل ذلك ثم ذكر منونا واخرج
 الامام احمد في مسنده وابوداود والترمذي وابن ماجه ومسلم في
 صحيحهم وابو داود في مسنده وابو الشيخ وابو يعلى وابن خزيمة
 والطبراني رحمه الله تعالى عن العباس بن عبد المطلب رضى الله
 عنه قال كذا عند النبي صلى الله عليه وسلم قال انه يرون كرم
 بين السماء والارض فكلنا الله ورسوله اعلم قال بينهما سبع
 سنة ومن كل سماء الى سماء خمسمائة سنة وارض السابعة

مطهر

سورة

بحر بين السماء واسفل كما بين السماء والارض ثم فوق ذلك ثمانية
 او عالى بين ركبتين واخطا من كفا بين السماء والارض ثم فوق
 ذلك العرش بين اسفله اعلاه كما بين السماء والارض ثم
 فوق ذلك واخرج الترمذي وابن مردويه وابو الشيخ رحمهما
 تعالى عن ابي بصير رضى الله عنه قال كنا جلوسا مع النبي صلى الله
 عليه وسلم فمرت سحابة فقال انه يرون ما هذه قالوا الله ورسوله
 اعلم قال هذه الغياض هذه رواها بالارض تسوقها الى بلاد البصرة
 ولا يشكرونه بل تدهون ما فوق ذلك قالوا الله ورسوله اعلم
 قال فان فوق ذلك موج مكشوف وسقف تحفظ بل تدهون
 ما فوق ذلك قالوا الله ورسوله اعلم قال فان فوق ذلك سماء اخرى
 يملأ من تدهون ما فوق ذلك قالوا الله ورسوله اعلم قال فان فوق
 ذلك سماء اخرى يملأ من تدهون ما بين ما قالوا الله ورسوله اعلم قال فان
 بينهما مسيرة خمسمائة عام ثم قال بل تدهون ما فوق ذلك قالوا الله
 ورسوله اعلم قال فان فوق ذلك العرش يملأ من تدهون كرم بينهما
 الله ورسوله اعلم قال فان بين ذلك كما بين السمايين او كما قال
 ثم قال بل تدهون ما هذه هذه ارض تدهون ما تحتها قالوا
 الله ورسوله اعلم قال ارض اخرى وبينها مسيرة خمسمائة عام حتى
 عند سبع ارضية بين كل ارضية مسيرة خمسمائة عام واخرج ابن
 ابي حاتم وابو الشيخ رحمهما الله عن كعب رضى الله عنه قال الله سبحانه
 وتعالى خلق سبع سموات ومن الارض مثلين وجعل ما بين كل ما بين
 كما بين سماء الدنيا والارض وجعل كنفها مثل ذلك وجعل ما بين كل
 ارضين كما بين السماء والارض وكشف كل ارض مثل ذلك وكان
 العرش على الماء فرفع الماء وجعل عليه العرش ثم ذهب بالماء حتى جعله
 تحت الارض السابعة واخرج ابن المنذر عن تفسيره وعمره
 سعيد بن العاص عن ابن عباس رضى الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم قال ما بين السماء والارض مسيرة خمسمائة عام وما
 بين كل سماء الى سماء خمسمائة عام وقصر كل سماء وارض بين غلاف ذلك

اهل

حنيفة
 سيرة
 حنيفة
 سيرة
 حنيفة
 سيرة

من شجرة خضراء تامة وعاين السحاب والاباء الى الكرسي مسيرة
خمس مائة عام وما بين الكرسي والاباء مسيرة خمسمائة عام والعرش
على الماء واما سجدته وصال فوق العرش واما سجدته وصال فوق العرش
ابن جبريل وابن المنيذر عن مسعود بن عبد الله عن علي بن ابي حمزة عن
اسد عنهم قال ان الله كان عرشه على الماء لم يخلق شيئا غير ما خلق قبل الماء
فلما اراد ان يخلق اخرج من الماء دخانا فارتفع فوق الماء فسموا
عليه سماء سما ثم ايسس الماء فجعلوا رصنا واحدة ثم خلق الجبل سابع
ارضين في يومين الاحد والثاني خلق ان رضى على حوت وهو الذي
ذكره في قوله تعالى سم والقلم والحوت من الماء والماء على ظهر صفات
على ظهر ملك والملك على الصخرة والصخرة في السبع وهو الصخرة التي
ذكر لقمان ليست في السماء ولا في الارض فتذكرت فاضطرب
فتزلزلت الارض فارسي عليها الجبال فزفت وخلق الجبال فزفت
اهلها وشجرها وما ينفع لها في يومين الثالث والاربعاء ثم استوى الى
السماء رضى وخال وذكى الارض من تحتها الماء وحينئذ خلق
الجبال سماء واحدة ثم خلقها سابع سموات من يوم خمس
وانما سمى يوم الجمعة لان جميع فيه خلق السموات والارض وادعى في كل
سما واهر قال خلق في كل سما خلقها من الملائكة والخلق الذين في الارض
والجبال البرود ما لم يخلق ثم زين السماء الدنيا بالوالد اكسجفيل بارئته و
حفظا للشياطين واخرج عن سعيد بن جبير عن ابي عبد الله عن ابي عبد الله
كانت اربعة سموات اربعة سموات والارض من طين في يوم
السماء وابتدأ من الارض مكان فخلقها واخرج عن حماد بن عثمان عن
في قوله تعالى كانت اربعة سموات اربعة سموات والارض من طين في يوم
من السموات ست فخلق سبع واخرج عن ابي بن معاوية عن ابي
عمر قال السماء مقبلة على الارض في الغيبة واخرج عن حماد بن عثمان
عن وهب قال شئ من اطراف السماء محذوف قال رضى والبركار طنا
الغسق طاط واخرج عن ابي جابر عن حماد بن عثمان عن ابي عبد الله عليه
وسلم قال ان الله تعالى على عرشه وعرشه على السموات وسموات

والصفات

114
وسموات على عرشه ملكه اذ قال يا جبريل انزل الغيبة واخرج ابن ابي حاتم عن
السدي رضى الله عنه في قوله تعالى والسموات السابعة والسموات السابعة
كسبعة الغيبة وحسب مقتضى على الارض واخرج ابن ابي حاتم عن ابي عبد الله
بن ابي حاتم عن ابي جابر عن ابي جابر عن ابي جابر عن ابي جابر عن ابي جابر
الغائب سمى ابن بزرقة قال ليست السماء مقبلة ولكن مقبلة على الارض
السموات خضراء واخرج ابن ابي حاتم واخرج ابن ابي حاتم عن ابي جابر عن ابي جابر
رضي الله عنه عن ابي جابر قال قال رجل يا رسول الله ما هذه السماء قال سموات سبع
مكشوفة عليكم واخرج ابن ابي حاتم عن ابي جابر عن ابي جابر عن ابي جابر عن ابي جابر
وابن ابي حاتم واخرج ابن ابي حاتم عن ابي جابر عن ابي جابر عن ابي جابر عن ابي جابر
عنه قال السماء الدنيا خضراء وكسوة بيضاء واما الثالثة
جديد والاربعه نحاس وكسوة فضة والسادسة ذهب والسموات السابعة
باقية حمراء واخرج ابن ابي حاتم عن ابي جابر عن ابي جابر عن ابي جابر عن ابي جابر
يسمى في ذلك الا ان الله سبحانه وتعالى وملكه موكل بالخلق يقال له
ميطاطوس واخرج ابن ابي حاتم عن ابي جابر عن ابي جابر عن ابي جابر عن ابي جابر
عنه قال السماء الدنيا من زهره خضراء واسمها رضى واما الثانية
من قبة بيضاء واسمها ازرقون والثالثة من باقوية حمراء واسمها
خبر وم هو الكرسي من ذرة بيضاء واسمها ما عود والسموات من رغبة
حمراء واسمها حمراء واسمها دسة باقوية خضراء واسمها دفتاء و
السموات من نور واسمها عرياء واخرج ابن ابي حاتم عن ابي جابر عن ابي جابر
قال كنت ابن عباس رضى الله عنه عن ابي جابر عن ابي جابر عن ابي جابر عن ابي جابر
شئ من ثلث اسماء السموات موعج مكشوفة واخرج ابن ابي حاتم
رحم الله عن حماد بن عثمان قال سمعت عليا رضى الله عنه ذات يوم يقول
والذي خلق السماء من دخان وما واخرج ابن ابي حاتم عن ابي جابر عن ابي جابر
كعب رضى الله عنه قال السماء السابعة من اللهب واخرج عبد الرزاق
وابن ابي حاتم عن صفوان الثوري رحمه الله قال سمعت ابا عبد الله عليه
ان تلك السموات من زهره خضراء واسمها عرياء واخرج ابن ابي حاتم
عن ابي جابر عن ابي جابر عن ابي جابر عن ابي جابر عن ابي جابر عن ابي جابر

واخرج ابن ابي حاتم عن عطية العوفي في قوله تعالى انكسر في صخرة فقال صخرة
 صخرة من صخرة كسرت قبل ما عداها قال ابن ابي شيبة قال قال الحسن بن علي
 قيل لما على كسرت قال لا يجوز قيل الصخرة على ابن شبيب في قوله تعالى انكسر في صخرة
 قيل الصخرة على ابن شبيب هو قال على الثوري واخرج ابن ابي حاتم عن البرقي
 انس بن مالك عن ابن عمر قال قال الله تعالى انكسر في صخرة قال في الصخرة التي تحت
 الارضين السفلي واخرج ابن جرير وابن ابي حاتم عن عبد الله بن عمر
 قال الصخرة صخرة خضراء على كسرت واخرج ابو الشيخ عن وهب بن خالد قال
 في يوم كان مقداره خمسين الف سنة قيل على ما بين اسفل الارض والارض
 واخرج ابو الشيخ عن عبد بن ابي لهيا قال الدنيا سبع اقاليم اخرج
 وما جوج في ست اقاليم وسائر الناس في اقليم واحد واخرج عثمان بن
 سعيد الدارمي في الرواية على كسرت عن ابن عباس رضي الله عنهما قال السما
 التي فيها العرش سبعة السموات والارض التي تحتها سبعة الارضين
 واخرج ابن المنذر عن ابن عباس رضي الله عنهما قال افضل السموات السما
 التي فيها العرش وافضل الارضين الارض التي امة عليها وان افضل النجوم
 النجوم ومنها عظام موسى عليه السلام ما ورد في التوراة والقرآن
 قال الله سبحانه وتعالى وجعل العرش من نور وجعل الشمس من نور
 وقال وجعل القمر من نور وجعل النجوم من نور وجعل النجوم من نور
 وما في تلك البر والبحر قال تعالى اننا زينا السماء الدنيا من
 وجعلنا من كل شيطان مار واخرج الطبراني في الاوسط واخرج ابو الشيخ
 وابن مردويه احمد بن انس رضي الله عنه قال حدثني رسول الله صلى
 الله عليه وسلم ان الشمس والقمر والنجوم خلقوا من نور العرش واخرج ابن
 حاتم واخرج ابو الشيخ عن كعب بن جابر قال قال خلق الله القمر من نور الارض
 ان قال وجعل القمر من نور او خلق الشمس من نار الا ترى ان قال وجعل الشمس
 من نار والسر ان يكون النور اخرج ابو الشيخ عن معاوية بن صالح
 رضي الله عنهما انه بلغنا ان النبي صلى الله عليه وسلم قال وجعل الشمس من نور
 وجعل القمر من نور وجعل النجوم من نور وجعل النجوم من نور وجعل النجوم من نور
 ولا تأكل من النار التي خلقت منها الشمس والشمس طين واخرج ابن مردويه

ظهور

مطالع السور والشمس

نار الدنيا ونارها كل
 ولا تأكل من النار

واين عكره واين الشيخ عن ابن عمر رضي الله عنهما قال ان السما
 التي السما وقفا على الارض بين السما من السما وكذا يقينان من
 في الارض واخرج ابو الشيخ احمد بن محمد بن عبد الله بن عباس
 رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في قوله تعالى وجعل القمر
 من نور ان السما ما بين الارض والارض وجعل ما بين السما والارض
 رجلا من ابن عمر رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الشمس
 والقمر وجهان من الارض واقتفا واقتفا بها الى الناس واخرج ابو الشيخ
 عن سويد بن ربيعة رضي الله عنه قال جزء من ثلثة الاف جزء واخرج عن
 سلمان الفارسي رضي الله عنه قال خلق الله الشمس من نور عرشه
 وكتب في جبهتها ان لا اله الا الله انا صنف الشمس بقدرتي و
 اجبرتها بامر الله وكتب في جبهتها ان لا اله الا الله انا صنف الشمس بقدرتي و
 كلامه وهذا في كلامه وخلق القمر من نور جبهته الذي عليه وكتب في جبهته
 لا اله الا الله انا صنف القمر خلقت الظلمات والنور فانظروا في
 والنور من نور من شئت واهدي من شئت وكتب في جبهته لا اله الا
 انا خلقت النور والشمس بقدرتي وخلق من شئت من خلق
 واخرج ابو الشيخ احمد بن محمد بن طبراني عن ابن عباس رضي الله عنهما
 رضي الله عنهما ان رجلا قال له كم طول الشمس وطول القمر قال مائة فرسخ
 وطول الكواكب اثني عشر فرسخا في اثني عشر فرسخا واخرج ابن ابي
 حاتم واخرج ابو الشيخ عن قتادة رضي الله عنه قال الشمس طوله ثمان مائة فرسخ
 في ثمان مائة فرسخ واخرج ابن ابي حاتم واخرج ابو الشيخ عن عكرمة رضي الله
 عنه قال قال الله تعالى تدور الدنيا ونورها في ثلث مائة فرسخا واخرج
 ابن ابي حاتم واخرج ابو الشيخ احمد بن محمد بن طبراني عن ابن عباس رضي الله
 عنهما قال قال الله تعالى تدور الدنيا ونورها في ثلث مائة فرسخا واخرج
 ابن ابي حاتم واخرج ابو الشيخ احمد بن محمد بن طبراني عن ابن عباس رضي الله
 عنهما قال قال الله تعالى تدور الدنيا ونورها في ثلث مائة فرسخا واخرج
 ابن ابي حاتم واخرج ابو الشيخ احمد بن محمد بن طبراني عن ابن عباس رضي الله
 عنهما قال قال الله تعالى تدور الدنيا ونورها في ثلث مائة فرسخا واخرج

الشمس

البصري رحمه الله قال اذا غربت الشمس زلت في فلك الساعات ما يلي
 وبر القبله من ترجع الى المشرق الذي تطلع منه ويخرج في السماء من
 مشرقها الى مغربها ثم ترجع الى المشرق الى المشرق الى المشرق
 حتى تسقط في فلكها وكذلك القمر واخرج ابن ابي حاتم وابو الشيخ
 احمد عن حسان بن عطية رضي الله عنه قال الشمس والقمر يخرجان من
 في فلك بين السماء والارض تدور واخرج البخاري رحمه الله في تاريخه
 ابو الشيخ وابن عكرمة عن كعب بن جابر رضي الله عنه قال اذا راى سحابة وقطبان
 ان يطلع الشمس من مغربها او ارضا بالقطب فيجعل مشرقها مغربها
 ومغربها مشرقها واخرج ابن ابي حاتم وابو الشيخ عن ابن عمر رضي الله
 عنهما قال ان الشمس تجري في فلك واحد والارض في فلك اخر
 منها ولكنهما لا يلتقيان في الصيف والشتاء فلو انهما طلعت
 طلعت في الشتاء في الصيف لا يخرجهما فلو انهما طلعت طلعت في
 الصيف في الشتاء ولعلهم البهر واخرج ابن ابي حاتم وابو الشيخ
 عن عكرمة رضي الله عنه قال ان الشمس اذا غربت دخلت بحر تحت العرش
 فخرج احمد عن ابي بصير عن عكرمة عن ابن عمر رضي الله عنهما قال
 اني عجلت من ذلك قال لها اخرجي فليس لك من ذلك شيء فبينهم
 جهنم واخرج عبد الرزاق وابو الشيخ عن ابن عمر رضي الله عنهما قال ان الشمس
 تطلع بكرة ما وتذهب بين ادمها اذا غربت سلت وسجدت فاستأذنت
 فبنت ذن لها حتى اذا غربت سلت وسجدت فلبا بوزن ثمانية مائتي
 امد ثم ياتي بها اطلق من حيث غربت واخرج ابن ابي شيبة وابو
 المنذر وابو الشيخ عن سعيد بن المسيب رضي الله عنه قال لا تطلع
 الشمس حتى تختصم في ثمانية وسبعين ملكا كراهية ان تطلع الشمس
 احمد عن ابي واخرج ابن المنذر عن عكرمة رضي الله عنه قال ما طلعت الشمس
 حتى يوتر لها ثمانون الف ملكا واخرج الطبراني وابو الشيخ وابن مردويه عن
 ابي امامة الباهلي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وكلما طلعت الشمس سجدت اعداك يومئذ بالشبح كل يوم ولو لا ذلك اصابنا
 شيئا الا احرقته واخرج ابن ابي حاتم وابو الشيخ عنهما عن علي

ابن

عن ابن ابي حاتم عن ابي حنيفة رضي الله عنه قال ان الشمس اذا طلعت
 معها ملكا ثمانون الف ملكا يخرجون معها ما جرت حتى اذا وقعت في قطبها جوار
 سلطان العرش خربت ساجدة حتى يقال لها احضني فحضت فبدر الله
 قالوا طلعت اهلها وجرها سبع سموات وانها ساجدة لاهل الارض وفي السماء
 ستون ملكا يخرج كل واحد منها من حرفة العرب للشمس في كل يوم
 منها منيرة حتى اذا وقعت في قطبها قام ملك بالشمس فقال الملك
 اعط مني ثمانون ملكا ونام ملك بالمغرب فقال انتم اعطتمكم كائنكم
 واخرج ابن المنذر عن عكرمة رضي الله عنه قال ما طلعت شمس حتى
 يتأذنها سبعون الف ملكا اطلقوا في كل يوم ثمانون ملكا في كل يوم
 امد فبدر الله ملك حتى تسقط في فلكها واما السحابة لا تخرج اهل الارض
 من حر الشمس الا الصوائت الروم او رومية يسبح الناس جوب الشمس
 حين تخب واخرج ابو الشيخ عن ابن عكرمة رضي الله عنه قال ان عباس
 رضي الله عنه قال الشمس تطلع في كل يوم ثمانون ملكا في كل يوم
 فلا تخرج الا تلك الملكة الا ذلك اليوم من العام المقبل لا تطلع الا وصلى
 يقول ربنا تطلع على عبادك فاني اراهم يوصونك واخرج ابو الشيخ
 عن سعيد بن عبد الرحمن بن ابي حنيفة رضي الله عنه في قوله تعالى ربنا
 ورب الفاروق قال للشمس ثمانون وسعدون برحمتي المشرق وثلثمائة
 وسعدون برحمتي المغرب لا تطلع يومها من برج واحد ولا تغرب يومها
 من برج واحد واخرج ابو الشيخ عن ابن ابي حاتم عن ابي حنيفة رضي الله عنه
 شهدوا او البرج ثمانون ملكا بين كل طلعين ساعة حتى تسقط في فلكها
 ثم تخرج الى البرج الاخر واخرج ابن عكرمة عن ابي حنيفة رضي الله عنه قال قال
 نفسي بيده ما طلعت الشمس حتى يتسجد سبعون الف ملكا في كل يوم
 لها اطلقوا في كل يوم ثمانون ملكا في كل يوم امد فبدر الله ملك
 مستقل لغيرها وبن ادم ثمانية مائة ملكا في كل يوم امد فبدر الله ملك
 ابن ادم ثمانية مائة ملكا في كل يوم امد فبدر الله ملك ابن ادم ثمانية مائة ملكا
 عبد الله طلعت الشمس التي بين قمر في شيطان ما غربت الشمس حتى اذا غربت
 ساجدة ثمانية مائة ملكا في كل يوم امد فبدر الله ملك ابن ادم ثمانية مائة ملكا

حتى تسقط في فلكها

فيكون من السبعين في وقتي كذا وقد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان غزبت
الاجرام في الشمس طمان **و** اخرج ابو الجارود رحمه الله عن ابي بصير عن ابي عبد الله
عنه عنهما عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان الشمس والارض والسموات
من خلق الله تعالى واحد من جواهره فانكسفت **و** اخرج ابو الشيخ وابن حزم
في تفسيره عن طريق ابي عبد الله عن ابي بصير عن ابي عبد الله عن ابي بصير عن ابي بصير
عن ابن عباس رضي الله عنهما قال خلق الله سبحانه وتعالى كبراً ودين الاستعداد
بعد ان خلق فرسخ منه مخرج مكنون قائم في الهواء باور الله تعالى لا يقطع
منه قطرة جارية من سرعة السهم في شدة الشمس والحر والظلمة في ذلك الوقت
على ذلك سجود والعلو وادان الخلق في ذلك من ذلك السجود والاحياء الله تعالى
ان يجدت الكسوف وخربت الشمس على العباد فيقع في عرش ذلك الجوز فاذكر
سبحه وادون ذلك وقع النصف منها هو الثلث او الثلثان في السماء
ويبقى الثلث على الجوز وصارت الملائكة الموكدة بها فرقتين فرقة على
الشمس فيجوز في كذا العجل وفرد فيقبلون الى الجوز فيؤذون في الشمس في غزبت
رغمها الى السماء ابعد في شدة طيران الملائكة وتجب تحت العرش
فتبذل من ابن آدم ما يطول ثم ينطلق بها ما بين السماء ابعد و
يرون اسفل درجات الجوز في شدة طيران الملائكة فيجدون حبال المشرق من سماء
الى سماء فاذا وصلت الى هذه السماء فذلك جبريل فيفزعها فاذا وصلت
الى هذه الوجه من السماء فذلك جبريل فيفزعها قال خلق الله عز وجل المشرق في الجوز
من الظلمة فوضعا على الجوز مع سفار ردة الملائكة في الدنيا فخلق خلق
الله الى يوم القيمة فاذا كان غروب الشمس فذلك هو كمال الليل فيقبض
قرب من ظلمة ذلك الحجاب ثم يستقبل المشرق فلا يزال يرسل تلك الظلمة
من خلق الله تعالى فذلك هو كمال الليل فيفزعها فاذا كانت الشمس تشرق
الظلمة يكتفي ثم يفسح جبهه فيخلق في فطر الارض وتنفذ السماء
من ظلمة الليل فيجاء به فاذا كان الصبح فحين حين يفسح الظلمة
كلها جفنها الى بعض كعبه من المشرق ويضوء على الجوز مع الكسوف
و اخرج ابو الشيخ رحمه الله عن مسبرة رضي الله عنه قال قلت ان الشمس في
غزبت صلت والفر والكواكب والليل والنهار والملائكة **و** اخرج عن

الرد

عن السدي رضي الله عنه قال الجبل الذي تطلع الشمس من وراءه جلوه
ثامن فرسخ من السماء **و** اخرج ابو الشيخ عن الحسن رضي الله عنه
قال قال الغزير بن سبابة ان الله ستم كذا فشكلت الشمس على
و نقصت والسموات فخلق الله ما نقصت من تلك البراءة
ان الله تعالى ما بين الشمس **و** اخرج عبد بن حميد و ابو الشيخ رحمه الله
عن قتادة رضي الله عنه عن ابي بصير عن ابي عبد الله عن ابي بصير عن ابي بصير
قد رآه سبحانه وتعالى منازل الجبل ينقص حتى كان مثل غدي النخل
و اخرج ابو الشيخ عن ابن عباس رضي الله عنهما في قوله تعالى فداهم
بالحق قال الحق كذا من قطع الجوز كما تجزى الغرس **و** اخرج عن ابن
عباس رضي الله عنهما قال في سبيل امرت الجوز بامر و امر بامر فخلق
فخلق **و** اخرج عن طريق ابي الطوفان عن علي بن ابي طالب رضي
الله عنه قال سمعنا كان عاصراً باليمن بين يمين بينة الناس بالظلمة
الله تعالى فيها **و** اخرج عن طريق ابي الطوفان عن علي بن ابي طالب رضي
و اخرج ابن عباس رضي الله عنه عن ابي بصير عن ابي عبد الله عن ابي بصير
كان عاصراً باليمن فخلق الله تعالى فيها **و** اخرج ابو الشيخ عن طريق
ثم قال لم يطلع سبيل الا في الاسلام وانه المسوخ **و** اخرج ابو الشيخ عن
الفرط عن رحمه الله قال رآته ملاح من اصل الارض في السماء من حجم كوكب
يستعدون الكسوف ويخضعون الجوز علة **و** اخرج ابن جرير و ابن حبان
و ابو الشيخ عن ابن جرير بن اسمعيل رضي الله عنهما في قوله عز وجل ومن
شدة ما بين اذا وثب قال كانت العرب تقول الفاسق هو سقوط
التراب وكانت الاسقام والطوامين تكثر عنده وقوعها **و** اخرج ابو الشيخ
عن ابي جبر رضي الله عنه قال ما طلع الجوز ذات غرة قط الا دفعت على
أفقه وحاميه او حقت **و** اخرج احمد والطبراني في الصغير ابن السني
في الطب النبوي و ابو الشيخ في الطب في كتاب الجوز عن ابي جبر
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا طلع الجوز رفعت
العامرة عن كل بلد **و** اخرج عن ابي بصير عن ابي عبد الله عن ابي بصير
من طريق ابن جبر عن ابي بصير عن ابي عبد الله عن ابي عبد الله عن ابي عبد الله
عنه فقال ما كنت الهامة فقلت لم قال قالوا طلع الكوكب ذو

مسألة ما ورد في الخبر

حال
حفظ
الحسن

الذي ثبت فثبت ان يكون الدخان قد طرد **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر**
والمسألة **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر**
عن ابيه عن وجب عن سلمان رضي الله عنه قال الليل موكل بملاك يقال
له شراجيل فاذا وقت الليل اخذ خزنة سوداء فدخلها من قبل المغرب
فان نظرت اليها وجبت الشمس من طرفه العاصم وقد اخرجت الشمس لا
تقرب حتى ترى الخزنة فاذا عرفت جوار الليل فلا تزال الخزنة معلقة
حتى يجيء ملك اخر يقال له ارجل بخزنة بيضاء فضعها من قبل المطلع
فاذا رآها شراجيل من الخزنة وترى الشمس الخزنة البيضاء تطلع وقد
اخرجت ان لا تطلع حتى تراه فاذا طلعت جوار النهار **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر**
الله وصححه عن ابي هريرة رضي الله عنه قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم
فقال يا نبي الله اريد جنة عرضها السموات والارض قال انك لا تريد
الليل الذي قد انفس كل شئ فان جعل النهار قال الله اعلم قال كذلك
يعمل عبادي **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر**
بما سئل انما كان قبل الليل الدخان كما نرى اوله من الذين كفروا ان السموات
والارض كانتا رتقا ففتقناهما ثم قال هل كان بينهما آلة فلهذا ذكركم ليلة
ان الليل كان قبل النهار **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر**
سجادة وتعالى خلق يومنا فاستاء الاحد ثم خلق ثانيا فاستاء الاثنا
ثم خلق ثالثا فاستاء الثالث ثم خلق رابعا فاستاء الرابع ثم خلق
خامسا فاستاء الخامس فخلق الارض يوم الاحد والاشبع وخلق الجبال
يوم الثلاثاء ولذالك بعد ان اناس ان الليل وخلق الاشجار والحيوان
يوم الاربعاء وخلق الطير والوحش والسمك والمصوام والآفة يوم الخميس
وخلق الانسان يوم الجمعة وخلق من خلق يوم السبت **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر**
رحم الله في الاربعاء المفضل عن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم
وسلم انه قال ان احدكم باخية الدار قال الله سبحانه وتعالى ان الله ارسل
الليل والنهار واداستت فبعضهما **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر**
الشئ رحمه الله من طرفه الى عصية نوح بن ابي هريرة عن معاذ بن ابي
عن النبي صلى الله عليه وسلم عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان الله اراد ان
يخلق الانسان فخلق من السور باقوتة فخلق خلقا سابع سموات

مسألة ما ورد في الخبر

وسبع

وسبع ارضين **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر**
عن حذيفة بن اليمان عن النبي صلى الله عليه وسلم قال سمعت كلام الله كذا
فمن صارت ماء منه فموت بعد من مخالفة الله الى يوم القيمة ثم خلق
فخلق الى على من الرية ثم خلق النور فوضعه على الماء **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر**
وابن جرير وابن ابي حاتم وابن السكيت وابن السكيت وابن السكيت **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر**
بن عباس رضي الله عنهما انه سئل عن كانت العرش على الماء على ارض
كان الماء قال على من الرية **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر**
قال ثم خلق الله الرية فخلق على الماء فخلق الله على من الرية **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر**
ما ورد في الخبر **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر**
نعم الى والريه جند الله العظيم **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر**
الريه لهما جنة عان وذهب **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر**
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما خلق الله من السور الا لخلق موضع
الحاجم **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر**
كسب رضي الله عنه قال ساكن الارض الثانية السور كما اراد الله سبحانه وتعالى
ان يهلك قوم عاد وحيي الخزيين ان افترقا من بابا قاله ابا ريتا مثل مخز
السور قلنا ان تلقى الارض من بابا افترقا منها باقوتة مثل خلقه الخاتم **ما ورد في الخبر**
ما ورد في الخبر **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر**
صلى الله عليه وسلم السور سجدة في الارض الثانية فلما اراد الله سبحانه
ان يهلك قوم عاد اخرجهم من السور ان يرسل عليهم ريحا ففعل ما قال ابي
ارسل من السور ريحا ففعل ما قال ابي ريتا قال لا اكون كمن الارض ومن
عليها ولكن ارسل عليهم ريحا ففعل ما قال ابي ريتا **ما ورد في الخبر** **ما ورد في خبر**
المكذبة وابن ابي الدنيا وابو السكيت عن ابن عمر رضي الله عنهما قال الربيع
ثان اربع منها رحمة واربع منها عذاب **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر**
فانما شرارت والنبشرات والكرسلمات والكراربات واما العذاب
فالعقير والقصر وعافى اليه والقاصف وعافى اليه **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر**
ابو السكيت رحمه الله عن ابن عباس رضي الله عنهما الا انه قال والكرخا
بال الذرابة **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر**
يلفنا ان الربيع سبع القبا والكرخا والكرخا والكرخا **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر**
والكرخا والكرخا والكرخا والكرخا والكرخا والكرخا **ما ورد في الخبر** **ما ورد في الخبر**

[illegible]

حیدر

the

لا أدري ما بين السماء والأرض وأخرج عن عبد الله رضي الله عنه قال
ما راحته جنوب قطب الأرض من وادي سموة أو لم تروه وأخرج
عن ثعلبة بن عباد رضي الله عنه قال الشمال سلك الأرض وله الشمال
ما تحت الأرض وأخرج عبيد الله بن أحمد في الزوائد الزهري والشيخ
رحمهما الله عن ثعلبة رضي الله عنه قال لما حشبت الريح عن الناس ثلثة
أيام لا تخفى ما بين السماء إلى الأرض وأخرج أبو الشيخ رحمه الله عن
الأعرج رضي الله عنه قال إن ما بين الريح وكنت الجحش والكروبيم حلقه
العرش فتخرج فتقع بجملته الشمس فحينئذ الملكة على جرحها ثم تخرج من
عمله الشمس فتقع في البحر ثم تخرج من البحر فتقع برأس كابل ثم تخرج من
رأس كابل فتقع في البر فإما الشمال فأنها تمر بحجر عذراء فتأخذ من عذراء
طليها ثم تأخذ الشمال عذراء من كروبيات النعش إلى مغرب الشمس
ثم تأخذ من البحر عذراء من مغرب الشمس إلى الصباح مطلع سبليل فأنها تخرج
عذراء من مطلع سبليل إلى مطلع الشمس وتأتي الصباح من مطلع الشمس
إلى كروبيات النعش فلا تزل هذه في هذه ولا هذه في هذه
وأخرج ابن جرير وابن أبي حاتم وابن المنذر وأبو الشيخ رحمهم الله عن عبيد
الله بن عمر رضي الله عنهما قال يبيت الله البشمة فتقع الأرض ثم يبيت
المشمسة فتشتر السحاب ثم يبيت المولف فتولد ثم يبعث الله المولف فتقع
الشمس كخبر ذرا وأرسل الريح لو افغ الآية وأخرج ابن أبي حاتم رحمه الله عن
عبيد الله بن المبارك رضي الله عنه قال إن الريح جناحان وإن الفجر يكون
الخلافة من الماء والله أعلم وأورد في السحاب والمطر وأخرج ابن
أبي حاتم وأبو الشيخ رحمه الله عن عطاء رضي الله عنه قال السحاب
يخرج من الأرض ثم هو الذي يرسل الريح فتشتر سحابا الآية وأخرج
أبو حاتم وأبو الشيخ عن ابن عباس رضي الله عنهما قال إن الله يتكلم في
الريح فيقول يا أيها السحاب تذري السحاب كما تذري اللحية وأخرج الطبراني
في الأوسط بسند جيد عن علي رضي الله عنه قال إن الله خلق ريكة عشرة
حبال واحد يدحج الحبال والآخر تاكل الحديد والآخر يطعن النمل والآخر
المتفرق بين السماء والأرض يحمل الماء والآخر ينفخ السحاب والآلاف
يقع الريح بيده ويذهب بها كما تحب وأما السكر فيقول الإنسان والنوم

١٥

ابو الشيخ عن الحسن رضي الله عنه قال ما من عام ولكن الله يبعث فيه رجلا
 يشاء ويرسل مع المطر كذا وكذا من الملائكة يكتبون حيث يقع ذلك المطر
 ومن يرزقه وما يخرج منه من كل فطره واحرج ابن ابي الدنيا في المطر ابو
 الشيخ عن ابن عباس رضي الله عنهما قال ما يزال مطر من السماء والارض
 البذر اما انكم لا تسمعون قطرا لا يسموه واحرج ابن ابي الدنيا وابو
 الشيخ رحمهما الله عن ابن عباس رضي الله عنهما قال المطر طهر من الجنة
 فاذا كثرت المزاج عظم البركة وان قلى المطر واذا قل المزاج قلت البركة
 وان عظم المطر واخرج ابن ابي حاتم عن خالد بن يزيد رضي الله عنه
 ما ما كان من البحر فلا يكون لربات واما النبات فما كان من السماء
 واخرج ابو الشيخ رحمه الله عن ابن عباس رضي الله عنهما قال ما من عين
 حاربت الا واصلت من الشاي واخرج ابو الشيخ عن كعب رضي الله عنه
 قال لو لا ان الجبل ينزل من السماء لراى الله لم يربشني الا اهلكه
 واخرج ابو الشيخ رحمه الله عن ابي مالك الغفاري رضي الله عنه قال
 سألت ابن عباس رضي الله عنهما فقلت شتر من الارض الفقير فخطرت
 من الليل فيصبح من القوي الارض فغادع خضر فقال ابن عباس رضي الله
 عنهما ان سدر السماء الدنيا الى التي تليها وما بينهما ماء مطبق تجري
 فيه من الدواب مثل ما في ما لكم هذا واحرج ابن ابي زمين في قوله
 السنن بنده عن سلمان الفارسي رضي الله عنه قال كنت بمسرة
 السما بكونا يطغ فيه الدواب مثل ما في بركم هذا ومن ذلك
 البحر اغرق الله تعالى قوم فرج عليه السلام وهم ما سكنه الله تعالى
 للعدا ب وسينزل نيل يوم القيامة فيغرق به من يشاء وبعث
 به من يشاء فاستدعا واحرج ابو الشيخ رحمه الله عن قتادة قال كان
 آدم عليه السلام يشرب من السحاب فادركني الرعد والبرق
 والصواعق قال سبحانه وتعالى فيه ظلمات ورعد وبرق يجعلون
 نفي اذا منهم من الصواعق وقال تعالى وهو الذي يريك البرق الابية واحرج
 احمد والترمذي وصححه والنسائي وابو الشيخ رحمه الله عن ابن عباس رضي
 الله عنهما ان اليهود قالوا يا رسول الله انما نحن الرعد ما هو الصوت قال

قال الصاعقة من السماء ومنه
 ما يصيد الغنم من السماء
 البرق فيقذف به الرعد والبرق
 فاما ان

مطلة

ملك

ملك من الملائكة فكل السحاب معه ناري من نار سوق بها
 السحاب حيث شاء الله تعالى قالوا انما الصوت الذي يسمع به
 قال غلبت من نار زجره السحاب اذا زجره حتى يشترى الحيت
 شاء الله تعالى قالوا صدقت واحرج ابن المنذر وابو الشيخ
 رحمهما الله عن طريق مشهور بن ثوبان عن ابن عباس رضي الله عنهما
 قال الرعد ملك يسوق السحاب بالشيخ كما يسوق الكاكي
 اللابل بخلافه واحرج ابو الشيخ عن طريق ابي مالك رضي الله عنه
 عن ابن عباس رضي الله عنهما قال الرعد ملك يزجر السحاب
 بالشيخ والكبير واحرج عن مشهور بن حوشب قال الرعد ملك
 يسوق بالسحاب يسوق كما يسوق الكاذي اللابل فاذا جالفت
 سحابة صاخر بها فاذا اشتدت غضبه تناثرت من فيه النيران
 وهي الصواعق التي رايتهم واحرج عن السدي رضي الله عنه قال
 الرعد ملك يسير السحاب وما يريه ان يطير واحرج ابن
 المنذر وابو الشيخ رحمهما الله تعالى عن العتيك رضي الله عنه قال
 الرعد ملك يستقي الرعد وصوته الذي يسمع شبيه واحرج ابن
 جبرير وابن ابي حاتم والبيهقي رحمهم الله في سنده عن علي بن ابي طالب
 رضي الله عنه قال البرق يخربون من نار ياب من ملائكة السحاب
 من جبرون بها السحاب واحرج ابن ابي الدنيا وابو الشيخ رحمهما الله
 عن طريق جندب بن الفضل عن ابن عباس رضي الله عنهما قال
 البرق ملك تراعد واحرج ابن مردويه عن حماد بن عمار الاشعري
 رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اسم السحاب
 عند الله العنان والبرعد ملك يزجر السحاب والبرق طرف ملك
 يقال له روقيل واحرج ابن مردويه عن جابر بن عبد الله رضي الله
 عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم سئل عن من السحاب فقال
 ان ملكا يسوق بالسحاب بلمة القاصية وبلمة الرابية في يده السحاب

فخرجني فافترق برفقتي واذا زجر رعدت واذا ضربت فصفقت
واخرجني البخاري رحمه الله في الادب وابن ابي الدنيا في المطر وابن
جرير عن طريق عكرمة عن ابن عباس رضي الله عنهما قال ان السحاب ملك
يسبق بالحق كذا يسبق الراعي بعنقه واخرج ابن جرير وابن مردويه
عن طريق الضحاك عن ابن عباس رضي الله عنهما قال ان السحاب ملك اسمه
الرعد وهو الذي يسمعون صوته والبرق سوط من نور يخرج من ملك
السحاب ويخرج ابن المنذر وابن جرير عن طريق جابر عن ابن
عباس رضي الله عنهما قال ان السحاب ملك وهو ينفث هذا السحاب فاذا اشتد
زجره احسك السحاب واقتطعت من حوزة فخرج الصواعق من بينه
واخرج ابن جرير عن جابر رضي الله عنه قال البرق يضع ملكه اخرج
ابن ابي حاتم رحمه الله عن محمد بن سنان قال بلغنا ان الرعد ملك
له اربعة وجوه وجه اثنان ووجه نور ووجه شر ووجه اسد
فاذا وضع بوجهه فذلك البرق واخرج ابن ابي حاتم عن ابن مهران عن
ابن ابي عمير قال جسطاق البرد واخرج ابو الشيخ رحمه الله عن ابي جابر
رضي الله عنه قال السحاب من ماء مكثوف والبرق تلالوا الماء والصور
فخرج ابن جرير عن السحاب واخرج الامام الاحمد رحمه الله عن الزهري
وابن ابي حاتم وابو الشيخ عن ابي حنيفة عن ابي حنيفة قال بلغنا ان دون
العرش كجوارس نارتفع منها الصواعق واخرج ابو الشيخ عن ابي حنيفة
رضي الله عنه قال الصواعق نار واخرج ابن عباس رضي الله عنهما قال
عن ابي حنيفة عن ابي حنيفة قال يوشك بالبرق ان يرقب الله
بهما جبال الشام حتى لا يكون رعدة ولا برق الا ما بين العرش والعرش
فكر ما وادى الجحرة والعوس اخرج الطبراني وابو الشيخ رحمه الله
عن طريق ابن عباس رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم
قال الجحرة في السماء من عروق الاضي التي تحت العرش واخرج الطبراني
عن جابر بن عبد الله رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه

البرق

من

وسلم

وسلم يا معاذا اني مرسل الي قوم اهل كتاب فاذا استلبت
عن الجحرة التي في السماء فقل من اهاب حية تحت العرش واخرج
ابو الشيخ عن خالد بن معدان رضي الله عنه قال الجحرة التي في السماء
من عروق السموات الذين يحملون العرش واخرج البخاري رحمه الله
في الادب المفرد وابو الشيخ عن طريق علي بن ابي طالب رضي الله
عنه قال الجحرة ابواب السماء التي صفت الله منها الماء المنهول فخرج
نوح عليه السلام واخرج ابو الشيخ رحمه الله عن جابر عن ابن
عباس رضي الله عنهما قال الجحرة ابواب السماء وطرفها من ههنا فثبت
الذي يوشك ان يخرج البخاري رحمه الله في الادب المفرد عن ابن عباس
رضي الله عنهما قال الجحرة ابواب من ابواب السماء وانما هو من فخرج
فاما من الفرق بعد نوح عليه السلام واخرج سعيد بن مسعود
وابو البخاري في سننه في الادب المفرد بسند صحيح عن سعيد بن جبير
رضي الله عنه ان من قبل كتب الى معاوية رضي الله عنه في البرق
الجحرة وعن العوس وعن مكان طلعت منه الشمس ثم لم تطلع فيه بل
ذلك ولا يوجد فقال معاوية من لي بذلك فقيل لابن عباس رضي
الله عنهما فكتب اليه ابن عباس رضي الله عنهما انما الجحرة ابواب
السموات التي تفتح من تحتها العوس فانه انما لا يهل الارض من
الفرق وانما المكان الذي طلعت منه الشمس فالمكان من البحر حين
انطلق لبنى اسرائيل واخرج ابو النخعي في الحديث عن ابن عباس رضي الله
عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لا تقولوا عوس فخرج في فخرج
شيطان ولكن قولوا عوس ان الله عز وجل لا يهل الارض واخرج جابر
في المسند عن ابن عباس رضي الله عنهما عن امان لا يهل الارض
من الفرق العوس واخرج اسحق بن بشير وابن عباس رضي الله عنهما
عن طريق جابر عن معاوية بن النخعي عن ابن عباس رضي الله عنهما
في قوله تعالى وقيل يا ارض ابلعي ما فيك وباسمار اقلعي فابتلعت
الارض ما وها وارتفع ما وسموات حتى بلغ ماء السماء رجاء ان

تقام

ابو هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سمعنا
 وجنتان والعزائم والشيل كل من انما الجنة واخرج الحارث بن ابي
 اسامة في سنده والبيهقي في الشعب رصدهما الله عن كعب بن جراح
 عنه قال قال النبي صلى الله عليه وسلم الجنة في الجنة ونهر وجدة ونهر اللبن في الجنة
 ونهر الغرابت نهر الجنة في الجنة ونهر سيجان نهر الجنة واخرج
 ابو اسحق احمد بن محمد بن العفلة عن الليث بن سعد رضى الله عنهما قال
 بلغني انه كان رجل من بني العيص يقال له جابر بن ابي رشا لوم بن العيص
 بن اسحق بن ابراهيم بن عبد السلام خرج حاربا من ملك من ملوكهم حتى دخل
 ارض مصر فاقام بها فلما رأى اعاجيب ملكها جعل الله عليه ان لا يطاق
 ساحلها حتى يبلغ منها من حيث يخرج او يموت في رعد فمات
 سنة في الناس وثلاثين سنة في غير الناس وقيل خمسة عشر سنة
 وخمسة عشر سنة حتى انتهى ملكه بخرم فلفظ الى النيل فشق مقبلا واذا
 وجعل قائم يصلي تحت شجرة فتفاج فلما راه استأش به وسلم عليه فقال
 لمن انت فقال انا حارث بن ابي رشا لوم بن العيص فمن انت فقال انا
 عمران بن قنانه بن العيص فالتزم جاريك يا حارث قال من اجل هذا
 الشيل قال وان جاري الذي جاء بك حتى انتهيت الى هذا فاني وحي
 الله الي ان اقف حتى ياتيني امره قال له حارث اخبرني ما انتهى اليك
 من امر هذا النيل وجعل يلهو في الكتف ان احدا من بني اقوم يبلغه قال
 نعم بلغني ان رجلا من بني العيص يبلغه ولا اظنه غيرك قال كيف الطريق
 اليه قال سر كما انت هذا البصر فانك ستاتيك دابة من اولها ولا تتر
 آخرها فلا يهلكك امر او من معاونة للشيطان فطلعت الاموات اليها
 لتلقينها واذا غربت الاموات اليها كذلك فاركبها ذهب بك الى
 جانب البحر فسر عليه فانك ستبلغ ارضا من حديد فان جنتها
 وقعت في ارض من نحاس فان جنتها وقعت في ارض من فضة
 فان جنتها وقعت في ارض من ذهب فربما ينهي اليك علم النيل
 فسر حتى انتهى الى ارض الذهب فسر فيها حتى انتهى الى سور
 من ذهب ستره من ذهب وقبته من ذهب وتعب لها اربعة ابواب

مظلم

فلفظ الى ما وجد من ذلك السور حتى يستقر في القبة ثم شق
 بيضت في البواب الى ربيعة فاقام ثلثة فمقيض في الارض
 واقام واحد فيسير على وجه الارض وهذا النيل في شرب منه
 واستراح وادعوى الى السور لم يصعد فاما ملك وقال له
 يا حارث فقتل ملكك فقد انتهى اليك علم هذا النيل وهذا الجنة
 وانما ينزل من الجنة واخرج ابن ابي حاتم عن عبد الله بن عمر
 رضى الله عنهما قال قال نيل مصر سب الانهار سبها الله لكل من لم يشق
 والمغرب فاداروا سدا ان يجري نيل مصر اهر كل مصر ان يمد
 فامدته الانهار بما فيها فخر الله له الارض عبيد فاقام انتهى
 جريته الى ما اراد الله اوحي الله الي كل ما اضر جمع الى غصن
خاتمة اخرج الطبراني عن مسلم بن الحجاج قال قال الله
 بن عمر رضى الله عنهما ما علم خلق يخلق قال من ما ورجع ونور
 وظلمة فاتيته اية عباس رضى الله عنهما فسالته
 عن ذلك فقال فيسلك كما قال الله
 يدع عمر رضى الله عنهما ثم
 و كمل

قلت

قد وقع الفراغ من كتابة هذه الرسالات الشريفة عن يد
 احقر الورى واحوج العباد والى صدره بالكبر والحياء والحاج
 صالح القرطبي عفا الله له ولوالديه واحسن
 اليها واليه في اربع عشر شهر
 صفر اخير من شهر ربيع احدى
 وعشرين ومائة
 والف
 م
 م

بسم الله الرحمن الرحيم

١٠

فيه حصص يسبح الى نصف النهار ويرجعه فاذا صلى الاذان الى ان يربح
فيسبح به حتى يبيح واخرج احمد في الزهد ان الماصفة وكان
من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم كان يسبح بالخصي واخرج
ايضا ان سعد بن ابى وقاص كان يسبح بالخصي خشية الغلط
واخرج ابن سعد في الطبقات من فاطمة بنت الحسين بن علي بن
ابى طالب رضى الله عنها انها كانت تسبح بحبيط معقود معها
واخرج ابن احمد في الزهد عن ابى هريرة رضى الله عنه انه كان له
حبيط فيه الفا عقدة فلما يم حتى يسبح واخرج احمد في الزهد
انه كان لابي الدرداء نوى من نوى الحجة في كيس فكان اذا صلى
اخرجه من واحدة واحدة يسبح بها حتى يقدره واخرج ابن ابى
شيبه عن ابى سعيد الخدري رضى الله عنه انه كان يسبح بالخصي في كل
صاحب خلفه العباد وان عقدت يسبح بالانامل افضل من السجدة
كثيرت ابن عمر رضى الله عنهما وكفى اذا من الغلط والافلا فامره
وقد اتخذ السجدة تاسيعول عليهم يؤخذ عنهم **منهم** ابو هريرة
رضى الله عنه كان له حبيط فيه الفا عقدة كان لا ينام حتى يسبح
اشي عشرة الف تسبيحة **ومنهم** ابو الدرداء رضى الله تعالى
عنه كان يسبح في اليوم مائة الف تسبيحة سوى ما يقرأ انما
مات رحمه الله ورضي عنه ووضع ليفا صارت اصابه ثمة
بنفسه كما ذكره فيها وهو حتى **ومنهم** ابو سلمة الخولاني رحمه الله وثمة
عنه ومن الغرائب انه رحمه الله نام وسجدة في بده نصارت تسبيح
الله سبحانه وقال بنسها حتى استيقظ **ومنهم** عمر البارز رحمه الله
ومنهم سيدنا العارف بالله شاذي عبدالقادر الكيلاني قدس سره
ومن الغرائب انه رحمه الله كان اذا وضع سجدة على الارض يسبح
بنفسه باحبة حبة **ومنهم** الكينيد قدس سره قدس سره روى في بده
سجدة فقبيل لانت مع شركك فتخذ لك سجدة قال فخطرتني وقلت
بها ان يربني عز وجل فلما افاض بعد ذلك **ومنهم** الكوفي السلفي
نزار بن مضر كند **ومنهم** العوفي الكوفي قدس سره العزيزي

وحي بده سبعة مغشيل رانت مع مفاتيح تختلج سبعة نديك
 فقال رحمه الله سبحانه شئ كنت استغفانه في البدايات ما كنتا فتركة
 في النهايات فلو لم يكن من انحاء السبعة الا اتباع هؤلاء الاعيان
 رحمه الله ورضي عنهم والناس برؤسهم لكان يكفي **وبين قولنا**
 ثم كثر الله كرم الاستغفانه عليه خشية الغلط وخطاها **فقد**
 حكى ان رجلا كان في قافلة خرج عليهم العرب بحجرة وضع استعطف
 من رأس رجل سبعة نقل راكها رزقوا عليهم ما اخذوه كوقالوا هذا
 صاحب سبعة وانه اعلم **قال الشيخ** عما والدن رحمه الله
 منقول في سبعة من منظومة التمثيل بخبرها اللب فخرج من ههنا
 اذا ذكر الله جل اسمه عليها نفوس من ههنا وانحد منه رب العالمين
 والصلاة والسلام على نبيه محمد سيد الانبياء
 والكرسلاين صلوات الله الى يوم الدين قد تم
 وكل كتاب الكوفة من قبض بحر العلوم
 المولى الفاضل المحقق جلال
 الدين السبطيني قدس
 الله برحمته وعونه
 ابي
 م

بسم الله الرحمن الرحيم

سبحان الذي اخلص الانسان بالنطق من عالم الجاه والنجس وتعدا للذي علم الالباب
مع تنزيل القرآن من اكرم القاء وصلا على من غيبت عن الالهة واصلا
على من هذا الى جنات عدن الشجرة بالنعمة وترضة على من صاب حبة ولو ساعته
ومن شجرة باحسان ولو لحظها وتعلمها على قلوب متبعهم اليوم القيمة لحدافهم وقد
فلا كان غالب اسرار الحق على كل من صوغه على السبب العارفين باللقمة الفارسية وكانت
ضوابطها منافع معاني الفاضل البهية لاجرم جري على في العلية ان نفعها اول قواعد
الفرس وان يطالع ثانيا في كتبهم بالقرآن والدرس حتى وقف على تمام مرادهم بلا خطأ
ولا خطأ يحلم اشارة بهم بلا زعم ولا ذل ورسلنا هذه ان شاء الله خلافا لغيره
بيانا جميع ضوابطها ومضمونها بمقاييس قواعد هادية تميزها منافع الدرية في انبات
القوانين الدرية وهذه فريدة لم تقب الا ان خلقه لحد فكل حين وهو اوان باب
المصدر وهو اسم آخر نزل ساكنة بعد ال اويا مفتوحين ساكن ما قبلها قياسا
منظرة فهو على قسمين دالي واثاني فالقسم الاول على خمسة انواع لان ما قبل الال
اما حرف قد اورا ساكنة او نون ساكنة فجمعها ياء ولو فاقا يستدرك تخفف
من يستاد لان ما قبله يستاد لا يستدرك واما مثل اقدن وشدن وزدن وتزدن
فمنه

وراء بكسر الهمزة ونون الراء مبدئية
بفتحها شذرا من ما ولا كرمه
جاء الا انهم العالم
انما في الشعر الا في كل من الماء وفرد
الجماد وهو الذي تمشي الريح من الارض
عالم الاول وهو في السماء من قبل الشمامسة
ويكون ان يقال المراد من الال وهو الال
ههنا فتح
والضم والفتح ضابط
وهي القاعدة
بالراء الباء واللام والكاف عطف تفسير
فرا منافع الدرية في انبات
الادوية من باب هو باب هرام كرمه فامر
ان لا يتعلمه باقية القاصد الفاضل فكتب القاب
كل من يصيب من القاب الفرس او يخطو دوى
تجديت الدنيا الحرام لانه اوله في الفارس
لم تقب الا ان ارهه الاساءة التي تشبهه فحسن
والشفاة والفتن درة كبر لم ينفذ ولم ينطق
غير الصراحت من النضال والوقت ما لم يمتد هذه الامور
حرفه وراقب المتفرقة ما قبلها والراء الساكنة قبلها
ما قبلها والياء الساكنة الكسرة قبلها

شواذ من وجوه الاول فترك ما قبل الال في الماضي والفتن والفتن عدم وقوع ما قبل الال ادخالا
من معرف ياء ولو والثاني في المضارع سمي في فقه **الفتح الثاني** الذي قبل الاء اما دالي
مثل زيدن او خاسن مثل زيدن او سداسن مثل زيدن او سباعي مثل زيدن او سداسن مثل زيدن او سداسن
او ثلثي مثل ارميدن **الفتح الثاني** الذي الاء اما دالي نحو زيدن او سداسن مثل زيدن او سداسن
ويكون او سداسن نحو زيدن او سداسن نحو زيدن او سداسن نحو زيدن او سداسن نحو زيدن او سداسن
دالي مثل زيدن او سداسن وقرينة اذن ومنه دال ان **الفتح الثالث** الذي الال في
دالي مثل زيدن او سداسن وقرينة اذن ومنه دال ان **الفتح الثالث** الذي الال في
هنا وان كان ذلك على اربعة انواع لان ما قبل التاء اما خاء او سين او
اوتاء فالتاء في ما قبلها حرف مد مثل يا ختن وكري ختن واهو ختن واما يا ختن
فشاء والثاني السين مثل حسبن وحسبن وفوسبن وداسبن وارايسبن
والثاني الشين مثل كسبن وكذسبن وانكاسبن والثاني الفاني مثل رفن وبانن
وفرفن وذي يافن **المصدر** مطلقا اما مفرد نحو زيدن وداسبن او مركب
نحو داسبن او سداسن فيكون الجزء الاول اسما والثاني من مضارير الاعمال
مثل كرون وشدن وزدن وسبن وغيرها وهذا التركيب فيه قياسي ويدخل الياء
على الدرية على الجزء الثاني من التركيب وتقلب الافات ياء نحو ييامدنت ويياموشن
على الدرية على الجزء الثاني من التركيب وتقلب الافات ياء نحو ييامدنت ويياموشن

شواذ من وجوه الاول فترك ما قبل الال في الماضي والفتن والفتن عدم وقوع ما قبل الال ادخالا
من معرف ياء ولو والثاني في المضارع سمي في فقه **الفتح الثاني** الذي قبل الاء اما دالي
مثل زيدن او خاسن مثل زيدن او سداسن مثل زيدن او سباعي مثل زيدن او سداسن مثل زيدن او سداسن
او ثلثي مثل ارميدن **الفتح الثاني** الذي الاء اما دالي نحو زيدن او سداسن مثل زيدن او سداسن
ويكون او سداسن نحو زيدن او سداسن نحو زيدن او سداسن نحو زيدن او سداسن نحو زيدن او سداسن
دالي مثل زيدن او سداسن وقرينة اذن ومنه دال ان **الفتح الثالث** الذي الال في
دالي مثل زيدن او سداسن وقرينة اذن ومنه دال ان **الفتح الثالث** الذي الال في
هنا وان كان ذلك على اربعة انواع لان ما قبل التاء اما خاء او سين او
اوتاء فالتاء في ما قبلها حرف مد مثل يا ختن وكري ختن واهو ختن واما يا ختن
فشاء والثاني السين مثل حسبن وحسبن وفوسبن وداسبن وارايسبن
والثاني الشين مثل كسبن وكذسبن وانكاسبن والثاني الفاني مثل رفن وبانن
وفرفن وذي يافن **المصدر** مطلقا اما مفرد نحو زيدن وداسبن او مركب
نحو داسبن او سداسن فيكون الجزء الاول اسما والثاني من مضارير الاعمال
مثل كرون وشدن وزدن وسبن وغيرها وهذا التركيب فيه قياسي ويدخل الياء
على الدرية على الجزء الثاني من التركيب وتقلب الافات ياء نحو ييامدنت ويياموشن
على الدرية على الجزء الثاني من التركيب وتقلب الافات ياء نحو ييامدنت ويياموشن

يروى عن أبيه
 المستند إلى أبيه
 وهو ليس بغيره
 ليست بغيره
 ويجوز أن يكون
 وقد يكون
 وصفه على
 والثاني

اَلَا يَحْتَسِبُ لِقَوْلِهِ هَٰذَا عَصِيَ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ اَلَّذِي جَاءَ بِهٖ
 بِالْبَيِّنَاتِ ۚ قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اِلٰهَكُمْ فَاتَّبِعُوْا اَمْرِيْ
 فَتَحْبِبُوْا اِلٰهَ الرَّسُوْلِ ۚ اِنَّ اِلٰهَكُمْ اِلٰهُ وَاحِدٌ ۚ
 فَتَحْبِبُوْا اِلٰهَ اَبِيْكُمْ اَلَّذِيْ هُوَ اِلٰهُكُمْ ۚ اِنَّكُمْ
 اَعْيُنُكُمْ اَنْ تَرٰوْا اِلٰهَكُمْ فَتَكُوْنُوْنَ اَعْيُنًا
 لِّاِلٰهِكُمْ ۚ اِنَّكُمْ اَنْ تَرٰوْا اِلٰهَكُمْ فَتَكُوْنُوْنَ
 اَعْيُنًا لِّاِلٰهِكُمْ ۚ اِنَّكُمْ اَنْ تَرٰوْا اِلٰهَكُمْ
 فَتَكُوْنُوْنَ اَعْيُنًا لِّاِلٰهِكُمْ ۚ اِنَّكُمْ اَنْ تَرٰوْا
 اِلٰهَكُمْ فَتَكُوْنُوْنَ اَعْيُنًا لِّاِلٰهِكُمْ ۚ اِنَّكُمْ
 اَنْ تَرٰوْا اِلٰهَكُمْ فَتَكُوْنُوْنَ اَعْيُنًا لِّاِلٰهِكُمْ

و بعد از آنکه در این باب تمام شد و به واسطه
تکمیل این کتاب که در این باب تمام شد و به واسطه
تکمیل این کتاب که در این باب تمام شد و به واسطه

وقوله كسرة الاختلاس هو ان يقي خفية
وتذهب خفية كما في خنز وبعث الخاط
كافي للخبث وذا الاصل باعطاء ثلثي
على ما يذهب فصار خرافة وتورده القصة
لقد وردت في القصة
والخطوط المثلث

فكره في الرسو والبلد
ارسله في تاجه

كان في هذا التاج بالبلد كسرة
لا يمكن وكذا وجهه في خطه
واقطع بجي معاني التزيين والافان من الله والعباد
بعض الحسن وبعض الرقة هو التاج في

[illegible]

والمعلم ان التثنية ولجم في الفارسي يشتركان في الالف كالذكر والمؤنث وقد دخل عليه الياء
والصدر بلا فرق نحو يداينست واذا اردت الحكاية عن حال الماضي زدت لفظي
عليه نحو يداينست واذا اردت تقييد تزييد النون المفتوحة في المفرد وعلى الجذر الثاني
الركب بتقليب الالفات ياء نحو شياموخت ووزرك تذكر ويشتق الحمد للطلوع
منه

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وكرمه
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

والقالب الذي لازم من قديم الوجود
خارج قلب المؤمن راسخ وراسخ
وغيره

في باب الرفع والجر...
يعرف ذلك بحيد...

في باب الرفع والجر...
يعرف ذلك بحيد...
في باب الرفع والجر...
يعرف ذلك بحيد...

في باب الرفع والجر...
يعرف ذلك بحيد...

في باب الرفع والجر...
يعرف ذلك بحيد...

في باب الرفع والجر...
يعرف ذلك بحيد...

في باب الرفع والجر...
يعرف ذلك بحيد...

في باب الرفع والجر...
يعرف ذلك بحيد...

في باب الرفع والجر...
يعرف ذلك بحيد...

في باب الرفع والجر...
يعرف ذلك بحيد...

في باب الرفع والجر...
يعرف ذلك بحيد...

في باب الرفع والجر...
يعرف ذلك بحيد...

في باب الرفع والجر...
يعرف ذلك بحيد...

في باب الرفع والجر...
يعرف ذلك بحيد...

في باب الرفع والجر...
يعرف ذلك بحيد...

في باب الرفع والجر...
يعرف ذلك بحيد...

في باب الرفع والجر...
يعرف ذلك بحيد...

القلب المتكافئين بالآلة والهيئة فصاريا فقد تم لانه يلزم حذف الذم عن القلب المتكافئين

٩٩
كان في أمر خلق وبياض خلق بمعنى شعاع التلويح
على ما مر في المصدر ورد قول الماء الموحدة

کتابخانه مسجد جامعہ اسلامیہ

وذلك يقع الكاف القوي وسكون الهاء
من توحيدهم التاء والواو والهمزة
من توحيدهم التاء والواو والهمزة
من توحيدهم التاء والواو والهمزة

143

اراد يكون مجرد الاستماع فآخذ الكلمة والضم
مع

وَجَعَلُوا مِنْ غَيْرِهِ لُفْظًا وَحَكْمًا
لِكُلِّ الْفِعْلِ
أَعْلَانُ لُفْظُهُ وَرَاطِبُهُ إِشْرَافُهُ
أَيْ وَفِيهِ
اسْمٌ مُصَدَّرٌ وَبَعْضُهُ صِلَةٌ مَا فِيهِ مِنْ يَوْزَنَ
وَفِي الْمَقَالِ إِشْرَافُ الْإِشْرَافِ وَفِيهِ يَوْزَنُ وَرَاطِبُ الْوِثَاقِ
فِي الْأَخِيرَةِ الْمَقَالِ فَيَقَادِرُ
وَفِي الْوِثَاقِ وَاعٍ فَيَقَالُ يَادُ وَجَازٍ
أَنْ يَكُونَ يَادُ بَعْضُهُ اسْمٌ مُصَدَّرٌ

٨
 علم ان اخذتو حيز خطاب بعين انت والقصبة ان انما
 واروه وقد انما الضمير العوزة وقد لم يجز انما
 عزم على انما انما بالمرئى كسوى وكسوى سبب
 عين الغنى انما انما انما انما انما
 انما انما وسه انما انما انما

الشَّعْبُ قَبْلَ اسْمِ الْخَيْرِ حَشَاةُ
 بَابُونَ بِقَاءُ لَمْ يَصْلُحْ فِي بَعْضِ
 قَبُولِ كَرِي فِي بَعْضِ لَمْ يَصْلُحْ
 بَابُونَ بِأَبَادٍ فِي بَعْضِ لَمْ يَصْلُحْ
 بَابُونَ فِي بَعْضِ لَمْ يَصْلُحْ

ولما كان المقبول والقسم مثلاً أو القزادة كان من سبب التقدير مثل ذلك ما ينزل في ذلك
 ولما كان المقبول والقسم مثلاً أو القزادة كان من سبب التقدير مثل ذلك ما ينزل في ذلك
 ولما كان المقبول والقسم مثلاً أو القزادة كان من سبب التقدير مثل ذلك ما ينزل في ذلك

اعلم انه لا يظهر الاغراب الثلاثة في الفارسية الا في محالين الضائف المطفون على الفاضل مجرور
فلا يظهر الضائف الثلاثة في الفارسية الا في محالين الضائف المطفون على الفاضل مجرور
كما ان الضائف اليه مجرور في العربية نحو جان من اذا اذ صيف اليه المصنف فلا يظهر في الف

بلا يفتح ^{بلا} فتح نحو جاش خانم جات والمطوف عليه ان ^{بلا} احتل اخره المكون ^{بلا} وكتب الواو للدلالة
على الضمة والمطوف بالضمه واقا الواو ^{بلا} فعلامه لتلاوة الضمة لان الضمة تلفظ والمطوف بالضمه
اخرى ^{بلا} والواو لا يتخذ وهو يفتا الميم لان العطف ^{بلا} بالواو ويقل العطف بالواو موافق

للعربي والضممة المنقولة علامة للماء والهاطة الغير المنقولة والاولى وانما انصب للعربية
 مثالها جان وسر يضم التون وان لم يحمض الضمة بان كان آخره وفيها اوهاء وفي غير المنقوط
 فتمم الواو فقط نحو انا وينا واين ورونة **اقول** ان الصدر كما لا يستتر فيه الضمائر
 في العربي ويضاف اليها كذلك في الفارسية نحو استنش و دانست و دانستم **فصل**
 في بيان ما لا يضاف اليها في الفارسية

اذا روت ان تصبر الصبر فقد يا ترى في الارض الحاضر منه ليقا ونفعا مسكورا ويا ساكنة ودا الا
مفوضة ونفعا ساكنة مرتبة تحدد انا بيدك واذا حذفت التوت من آخره يكون ما فيها منعديا
شدة انا بيدك وحذف اليا دفع التوت يكون مضاعفا منعديا مثل انا قد حذفت اليا عنه
ولا بد وان يدور

[illegible]

ماحقق في علم الهندسة وعلم الحساب ان مراتب الاعداد اثنا عشرة الاولى احادية
 واثنائية عشرية • والثالثة مائت • والرابعة الفوف • والخامسة عشرية الفوف
 والسادسة مائت الفوف • والسابعة الفوف الفوف • والثامنة عشرية الفوف الفوف

والثاسعة مآت الُوف الُوف الُوف والعاشرة الُوف الُوف الُوف والحادية عشر
عشريت الُوف الُوف الُوف والثانية عشر مآت الُوف الُوف الُوف • ثم تبدأ

بِقَدِّهَا. وقال بعض أهل الحساب مراتب الأعداد أربعة فقط وهي آحاد وعشرات

وَمِائَاتٍ وَالْأَلْفِ وَإِنْ زِيدَ الْعَدَدُ عَلَيْهَا يَسْتَأْنِفُ اعْلِمُ أَنَّ بَدْءَ الْأَحَادِ
مِنْ الْوَاحِدِ إِلَى التَّسْعَةِ وَالْعَشْرَةِ إِلَى التَّسْعِينَ وَبَدْءُ الْمِائَاتِ
مِنْ مِائَةِ الْإِسْمَاءِ وَبَدْءُ الْأَلْفِ مِنَ الْفِ إِلَى تِسْعَةِ الْأَلْفِ وَبَدْءُ عَشْرَةِ الْأَلْفِ
مِنْ عَشْرَةِ الْأَلْفِ إِلَى تِسْعِينَ الْفِ وَبَدْءُ مِائَةِ الْفِ مِنَ الْفِ إِلَى تِسْعَةِ الْمِائَةِ

ط
بكره الباء الواو والهمزة والياء
الواو كانت قداءه ثم بخر حاء ولو كثير
اللام ابتداء
على راء الازفة يستأنف على بناء المفعول
ويبدأ من أول مرة بعد اخرى
ع

وبدء الؤف من الف الف الى تسع الف الف وبتداء عشريات الؤف الؤف من عشريات
 الآف الى تسعين الف الف وبتداء مئات الؤف الؤف من مائة الف الف الى
 التسوية الف الف وعلية هذا القياس في سائرهم **فهم اعلم** انه كما لانهاية المعلومات الله

ومقدوراته كذلك لانهاية للاعداد ولا يعدمها تفصيلها الا الله العليم الحكيم

اصول الأعداد اثنا عشر سواء كانت في العربي أو في الفارسي أو غيرهما وهي الآحاد إلى التسع وعشرون

وعشرة ومائة ألف مئة وأربعة وأربعون ألفاً وثمانمائة واثنين
وإذا كان في بعض النسخ

من أحسنه ولا يشيء لشيء أبداً ففتيت بما آتيتك تبلغ معارج العلماء

بفلات يظنه الظلم ماء وحقى الفاظه لا يرى الفلعل

ولا ينبغي كلاً بل لا يخلص بعد من رتبة التقليد

الفن مفتاح الفرس على طبق النعم الاقدم

وقبلها ورثت امة الفرس على رفق

الطبع الاقدم ليكونا هذين
لاولى اللسان

[illegible]

لعل المراد من الرقية الآتية كلام التخلوطة

بالقوى... وفي بعض النسخ من رتبة التقليد

رقية التقليد

11 12

لا تعد في أحد الأعداء بكما هو كنه حقيقتهما
إلا الله

أربعة عشرية والحادي عشر مائة والتاسعة عشر

في بعض النسخ ما قال المثلثة وحدها

فعل يفتنه حذ معارج العلماء مع

ام فلا يلزم عليه فهدى القوام دود
وقد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
عليه ما فقهنا دود

بأنهم سوف كيف يعلم معانيها
لأنه الموقنون ولا تفتت آموها

الانفلاق بمفعول

والماء ثم اطلقه وعلم انه ليس بماء

يقولون انهم لم يروا
شيئا من العرش من فوق العرش
انهم لم يروا العرش من فوق العرش

تاریخ و احوال

بالباء المعجمة

من بعد الرقة

[illegible]

185

134

تولدوا لبعض الناس حال الشفاعة اذ ابا حنيفة قلت الوجه ليس يمتنع بهذه القيل بل انما
من الفقهاء معه في ذلك وليسوا بما في حيزه من ذلك واما
لا يقال ان ركز المعدن انما هو شئ فليس كذلك هم في ذلك حديث يخصه بغيره فلهذا المعدن خيارا كما ساقى مع ان هذا القول لا يصح
لانه ليس باداة الله بل عجزا ايضا لان ههنا الاعمال ما يكون لاحداث المروج الا ان يقال ان هذه الاداة لتقصير الماء على طريقه القداء والذي
تعود به اوكر الرجل اذا اصابه شئ كان اذى او جرحا ولو شئ هذا النقل كان متعجلا لاطلاق الركاز على الشئ الخارج من المعدن واما قولنا لا يمتنع
عليه فتدبر لمن ذهب الى ان اوجهه اربعة او اكثر او كثر او كثر في ذلك فلهذا يفتقر اطلاق الركاز على التماس مع ان في التماس الشر لا يمتنع فلا قلت
انها وكذا زعمنا على هذا القول وقامت فيه خمس الجواب عن هذا من بناء القاصد على الفاسد اذ ما راى المذهب ليس على القدر الا لا حتى يعترض
عليه بالقول الثاني مع ان القول الثاني من باب الجواز المشهور بل هو من لئلا التماس فلا يستشهد به على ثبات الله واذ قد عرفت ان هذا المذهب لا
فاسد فاعلم ان الركاز في العلم وقد سلم من الحديث الذي فيه المعدن خيارا اذ اختلف فيه الزهري من رواية عديدة في الحديث مضطرب
قلاصه عن الزهري من سعيد ان هذا واو في سلكه كما ساء البخاري قلت الانصاف ان الحديث لا يكون مضطربا بمجرد الاختلاف على الزهري من عدة
رواية لقرا ان يسمع من كل يكمل اذ اورد الطرق المؤرخ بها زيدا والحديث قوة فاذا كان الضعيف يغير بالقرينة فاطنك بالخيار القرينة بمثله
مع ان في الباب احدث صحاحا في الحديث صحيح الجواب المبني على الاضطراب مضطرب ساقط بالجواب ان قوله معدن من العام المخصص
والخاص من العام والمخصص ما رواه البيهقي بسنده عن ابي هريرة عنه قال الركاز الذهب الذي ينبت بالارض قال البيهقي وروى ابو يوسف
بسنده عن ابي هريرة عنه ما رواه قال الركاز في الخمس قبله ما رواه الكاظم يارسوله الله قال الذي خلقه الله تعالى في الارض يوم خلقت السموات والارض
المعدن جنس تحت ثلثة انواع ما يذهب بالذهب المكرر في حجره وما يوجد في الجبال كاليانين وما يكون ما كما لا تنقطع ختمه النزع
النوع بخير الحديث البيهقي وبقيت هدية المعدن في النوعين الاخيرين ولم كما يفتكر الامر ليل شري منه الاجماع على ان ليس على اليانين
شئ على الواجد فاعلمنا ان الركاز من اهلها ما اوجها لا حرجا فكان مذهب ابي حنيفة مع من معدن المذهب لكون هذا التعريف
هو الفقهاء الاسرى الى قوله في الجبال خيار كيف تصرف الفقهاء بقاء سات فحتمه وادله غنية لكونه محل الاجتهاد وعين الفقهاء مع ان
وليلهم لا يبادر الى التمسك بهما فاسرعا تراهم القائل بان دليلهم محجة وقول الرسول نازله على ان هذا الشئ عجيب فان قلت لعل حديث
ابي يوسف واليهق ليس على شرط البخاري ولم ينسب عنده فلم يعين قلت عدم بثبوت عنده لا يقر بان من حفظه في محله من ان لم يحفظ
واما عدم كونه على شرط كذلك لانه اذا قبله مثل الذي يرسد والتسفيان والاوزاعي وهم جبال الحديث وبعضهم شيوخ البخاري وكذا البيهقي
وهو اجد ان الحديث فلا شبهة في تخصيصه مع ان عليا راجع المعدن كان اوجوب فيه الخمس وهذا الزهري مع رواية
المعدن خيارا في غير خلاف وهو يقتض ان في الحديث عدة فادله حتمه والرواية اذا اتى على رواية يكون القول لا رواية وكذلك عمر بن
جعل المعدن بمنزلة الركاز في الخمس وكذا صاحب العدين ومجمع الفرائض وابن الاثير قالوا المعدن والركاز واحد وراى بيان اطلاق الركاز
على المعدن لغة وشرا وطرق هذا الاقوال مسروقة في عمدة القاري للعين فارجع واما قوله ثم ناقضه وقال لا بأس ان يكتمه من الاسام هو
ولا يؤدى الخمس اليشعاه عدم الاداء وتكتمه عن اذ كان جارا بل يعرفه الواجد الى المساكين او الى نفسه اذ كان لاحق من بيت المال او معناه
ان وجده بيتا لا يجب عليه شئ مما لا يبعد ما حله للقول لكنه في ملكه ولقول عدم لادارة فيما لا حتى يجوز له الجور وهو فداخر وليس فضاخر
بما فاضت بناء على عدة وعدم فهم مراده واما هذا كان سبعا للمناقشة الجارية بين البخاري والحق في جبال البخاري را

تولدوا لبعض الناس حال الشفاعة اذ ابا حنيفة قلت الوجه ليس يمتنع بهذه القيل بل انما
من الفقهاء معه في ذلك وليسوا بما في حيزه من ذلك واما
لا يقال ان ركز المعدن انما هو شئ فليس كذلك هم في ذلك حديث يخصه بغيره فلهذا المعدن خيارا كما ساقى مع ان هذا القول لا يصح
لانه ليس باداة الله بل عجزا ايضا لان ههنا الاعمال ما يكون لاحداث المروج الا ان يقال ان هذه الاداة لتقصير الماء على طريقه القداء والذي
تعود به اوكر الرجل اذا اصابه شئ كان اذى او جرحا ولو شئ هذا النقل كان متعجلا لاطلاق الركاز على الشئ الخارج من المعدن واما قولنا لا يمتنع
عليه فتدبر لمن ذهب الى ان اوجهه اربعة او اكثر او كثر او كثر في ذلك فلهذا يفتقر اطلاق الركاز على التماس مع ان في التماس الشر لا يمتنع فلا قلت
انها وكذا زعمنا على هذا القول وقامت فيه خمس الجواب عن هذا من بناء القاصد على الفاسد اذ ما راى المذهب ليس على القدر الا لا حتى يعترض
عليه بالقول الثاني مع ان القول الثاني من باب الجواز المشهور بل هو من لئلا التماس فلا يستشهد به على ثبات الله واذ قد عرفت ان هذا المذهب لا
فاسد فاعلم ان الركاز في العلم وقد سلم من الحديث الذي فيه المعدن خيارا اذ اختلف فيه الزهري من رواية عديدة في الحديث مضطرب
قلاصه عن الزهري من سعيد ان هذا واو في سلكه كما ساء البخاري قلت الانصاف ان الحديث لا يكون مضطربا بمجرد الاختلاف على الزهري من عدة
رواية لقرا ان يسمع من كل يكمل اذ اورد الطرق المؤرخ بها زيدا والحديث قوة فاذا كان الضعيف يغير بالقرينة فاطنك بالخيار القرينة بمثله
مع ان في الباب احدث صحاحا في الحديث صحيح الجواب المبني على الاضطراب مضطرب ساقط بالجواب ان قوله معدن من العام المخصص
والخاص من العام والمخصص ما رواه البيهقي بسنده عن ابي هريرة عنه قال الركاز الذهب الذي ينبت بالارض قال البيهقي وروى ابو يوسف
بسنده عن ابي هريرة عنه ما رواه قال الركاز في الخمس قبله ما رواه الكاظم يارسوله الله قال الذي خلقه الله تعالى في الارض يوم خلقت السموات والارض
المعدن جنس تحت ثلثة انواع ما يذهب بالذهب المكرر في حجره وما يوجد في الجبال كاليانين وما يكون ما كما لا تنقطع ختمه النزع
النوع بخير الحديث البيهقي وبقيت هدية المعدن في النوعين الاخيرين ولم كما يفتكر الامر ليل شري منه الاجماع على ان ليس على اليانين
شئ على الواجد فاعلمنا ان الركاز من اهلها ما اوجها لا حرجا فكان مذهب ابي حنيفة مع من معدن المذهب لكون هذا التعريف
هو الفقهاء الاسرى الى قوله في الجبال خيار كيف تصرف الفقهاء بقاء سات فحتمه وادله غنية لكونه محل الاجتهاد وعين الفقهاء مع ان
وليلهم لا يبادر الى التمسك بهما فاسرعا تراهم القائل بان دليلهم محجة وقول الرسول نازله على ان هذا الشئ عجيب فان قلت لعل حديث
ابي يوسف واليهق ليس على شرط البخاري ولم ينسب عنده فلم يعين قلت عدم بثبوت عنده لا يقر بان من حفظه في محله من ان لم يحفظ
واما عدم كونه على شرط كذلك لانه اذا قبله مثل الذي يرسد والتسفيان والاوزاعي وهم جبال الحديث وبعضهم شيوخ البخاري وكذا البيهقي
وهو اجد ان الحديث فلا شبهة في تخصيصه مع ان عليا راجع المعدن كان اوجوب فيه الخمس وهذا الزهري مع رواية
المعدن خيارا في غير خلاف وهو يقتض ان في الحديث عدة فادله حتمه والرواية اذا اتى على رواية يكون القول لا رواية وكذلك عمر بن
جعل المعدن بمنزلة الركاز في الخمس وكذا صاحب العدين ومجمع الفرائض وابن الاثير قالوا المعدن والركاز واحد وراى بيان اطلاق الركاز
على المعدن لغة وشرا وطرق هذا الاقوال مسروقة في عمدة القاري للعين فارجع واما قوله ثم ناقضه وقال لا بأس ان يكتمه من الاسام هو
ولا يؤدى الخمس اليشعاه عدم الاداء وتكتمه عن اذ كان جارا بل يعرفه الواجد الى المساكين او الى نفسه اذ كان لاحق من بيت المال او معناه
ان وجده بيتا لا يجب عليه شئ مما لا يبعد ما حله للقول لكنه في ملكه ولقول عدم لادارة فيما لا حتى يجوز له الجور وهو فداخر وليس فضاخر
بما فاضت بناء على عدة وعدم فهم مراده واما هذا كان سبعا للمناقشة الجارية بين البخاري والحق في جبال البخاري را

Handwritten text in Arabic script, likely a religious or philosophical treatise. The text is dense and covers most of the right page.

خبر و شریعت من الله تعالى يعني معنا سحر و شریعت
عنه بلکدر خبری الطیفة کفری فیه نزل
طیفة ایضا ففقد
الطیفة حد کفری فیه نزل استیفاء کفری
رسالة صادق
رسالة صادق

۱۴۵

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله واصحابه اجمعين فاما ان شئت الانا وحضيت التي
بها فازجج احضار الخلق ليس الا باستغاده لموتهم وانما يستغاده لوقته الله تعالى بقلبه لا بجوارحه من جوارحه
وليس المراد بالقلب اللحم المتصور في الشكل لا في الحقيقة لم توجد في الهياكل وفي الميت ايضا ولا قد ركبها بل المراد به
الطيف في رايته روحانية لها بهذا القلب الجسماني تعلق وشبه تعلقها به تعلق الخواص بالجوهر وتعلق الصفات
بالوصفات والقلب بهذا المعنى يطلق على لفظ الروح والتفكير العقل ايضا وهو حقيقة الانسان وهو مقبض
أنوار الرحمن وهو العالم بالله وهو العالم لله وهو الساعي الى الله وهو الكاشف عند الله وهو المحاسب
وهو الطالب وهو المعانيب وهو المعانيب وانما الخواص اتباع وخدم يستخدمونها استخدام الملاك للربة
ويستعملها استعمال الملاك للربة وهو انما يطهر بذكر الله تعالى كما قال الله تعالى لا تذكروا الله في طهر من القلب
وانفصل الذكر على ما ورد في الحديث لا اله الا الله فلا بد للسالن ان يستغل بذكر الله الا الله حتى يطهر
قلبه ويستغفر لخطيئته الله تعالى ولكن قبل اشغاله به يجب عليه ان يحصل علم اكلام ما يتصور اعتقاده
على هذا حال السوء وما يعتذر به عن شدة البتة لان القلب مدام مكدر بظلمة البدنة الاعتقادية
لا يتورع انوار الطاعة ويوجب عليه ايضا ان يحصل علما من الفقه ما يتصور اعماله على وفق الشريعة المطهرة
على الخواص بين المذاهب الاربعة والافان التقدم لما في الأصول في الفقه اصوليا ووسطا وطرفيا جملة شطائنه وتفرع
نفسا في ترجيحها الغضبية في الدنيا والآخرة اكثر مما يفتقر صاحبها بالتحيزات النفسانية والتقليبات
الشرطية وينظرها كرامات وهي في الحقيقة استمداج وزيادة له في انواع الصلوات ثم انه في لو ان اشغاله
به لا بد له من شيخ مرشد كامل صالح يكون نائبا لرسول الله صلى الله عليه وسلم في الارشاد لحفظ المريد من
مزالق الاندفاع ويخرج عن الاخلاق السيئة ويجعل مكانها اخلاقا حسنة وشرع الشيخ الذي يكون نائبا لرسول
الله عم ان يكون عالما متمسكا بالشريعة في فعله واخواله واعتقاده وتابعا لشيخه جدير بتسليم متابعتها
الى الرسول ومحسنا في رايته نفسه وجاعلا لها من الاخلاق سيرة له لكن وجود مثله نادرا عن من اكبره
الامر ومن مساعدته السعادة توجد شيئا مثله ينبغي له ان يعتز به ظاهره وباطنا اما احترامه ظاهره فهو
من الاحياء والارباب في الاحترام معه في مسئلة من المسائل ان علم خطاه بل هو باق من العلم بقدر وسعة وقافته
ولا يكتفي في انزال الصلوة عنه واما احترامه باطنا فهو ان كل شيء منه وقيل في الظاهر لا يكتفي في الباطن لا في التواضع
وان استطيع ان اكون محسنا في ان يوافق ظاهره باطنه ان شئت الاستغناء من الخطرة الوحيدة دوام ربط القلب بالشيخ
على التسليم والتجبر ويكون في اعتقاده ان هذا الظاهر هو الذي عند الله لا في ذاته عليه والحاصل له الفيض الا بواسطة

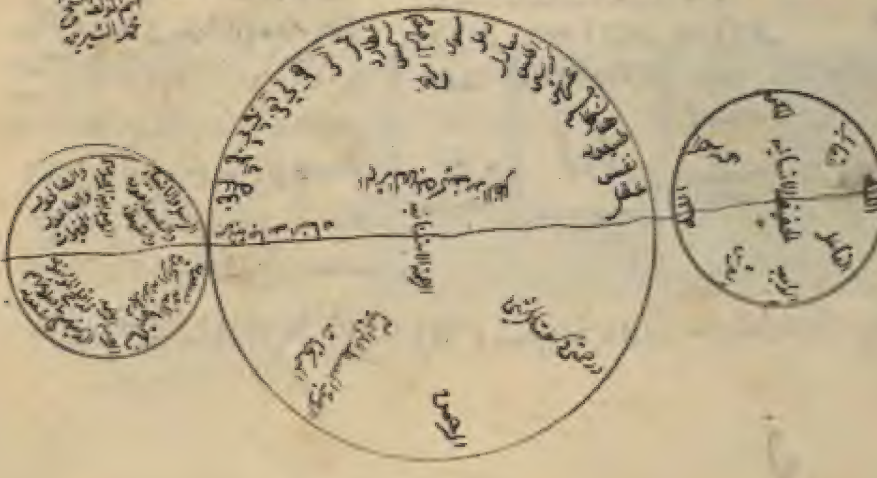
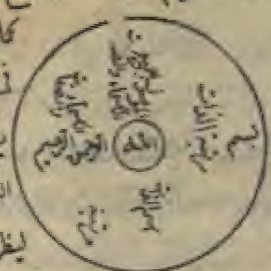
دور غيره وان كانت مملوكة من الشياخ ومقربا كان في باطن المريد تعلقا على شيخه لا ينبغي باطنه
الى حقيقة الوحدة لا ان شئت في باطنه وله بدل ورؤيته وانما في باطنه من الجوارح فانفسه كمن استغنى
من في باطنه عن الشياخ الذي قد يكون له من يعين له في الاصل والركب من اكبر من اكبره جنة واحدة
يكون توجبه اليه من تلك الجنة وهي الكعبة في عالم الاجسام وان يعين في الروح التي في الجوهر محيط انوار
الصفات الالهية جنة واحدة يكون توجبه اليه من تلك الجنة وتلك الجنة روحانية رسول الله صلى الله عليه وسلم
في عالم الارواح فكذلك لا يغفل الصلوة الا بالوجه الى الكعبة كذلك لا يحصل الفيض من الله الا باتباع رسول الله
والتسليم له وربط القلب ببيوته والا اعتقاد بان هو الوسط بين وبين الله دون غيره من الانبياء هم
قائمه وان كانوا اكملهم انباء الله تعالى كان جميعهم على الحق كمن لا يحصل من الله فيحصل الا عن ارتباط القلب برسول
الله ثم لما كان الشيخ نائبا لرسول الله صلى الله عليه وسلم ان توجبه اليه شيئا يربط قلبه فيحقن ان الفيض لا يجيى الا
بواسطة وان كان الاولياء اكملهم هادون مهديين ويعين ان استمدادهم من شيخه استمدادهم من رسول الله
فان شيخه وشيخه من شيخه ايضا وهكذا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم على هذا يكون في الحقيقة مستغنى
من رسول الله وهو من الله تعالى فارتبط بالقلب في الشيخ اسو كبرى الاستغناء عنه بل هو اصل الاصول
ولهذا بالغ المشايخ في رجاية هذا الشرح حتى قالوا ينبغي للمريد ان يكون بين يدي شيخه كاليتيم بين يدي
الاب شيخه اعرف بمن المراد ومضاهة ومراشدة ومصلح ومقاسم وقدر حرب الامور وقارب الاحوال
وركب الاحوال وبلغ مبلغ الرجا لا يحفظ المريد من المهالك ويعلمه عيوب نفسه وقدره في الحديث
على ما ابتدئ المشايخ في كتبهم ان الشيخ في قوله كالتبعية في فعله ينبغي للسالن ان لا يخذلوا الزجج من
تلقين الشيخ ان يستغفر بهامزة في عمل الواجب الذي تلقن بطا طاه واسأل في شدة ويخرج لا اله
من ذلك الخوض وهو محمل لهذا النفس ماذا لا اله الا الله الى المتكبر الامين ناظر بقلب الكبرياء من وعظمت تصور
النفس وميل رأسه الى الجانب الآخر ويرغب الى الله بالشدة القوي على القلب المعنى المتصور في الشكل النوع
في الجانب الايسر من القدر رعت الشدة في الايسر بحيث يفر الله كره القلب وتصل حرارة ناره الى القلب و
وتدوب الشجة التي في القلب ولها راحة محسنة عند الاحترار والذوقا وينبع تلك النار فلا تترك
تأزوز ناره فقل وتوزع فقل فاذا انتهى ناره ونوره في جوى القلب في الدم الغليظ الذي في وسط القلب
وهو سمع الحق المحورية ومنه يجري الدم في السرا الى الاعضاء فقد تعرب الذكر في البخار اللطيف الذي
يركب الدم السار في الاعضاء وذلك البخار هو الروح الجوى والنفس الانسانية التي هي مركب الروح
الانساني فاذا تعرب الذكر ذلك البخار فقد تعرب في النفس سارية في جميع البدن فيتحقق له

والمسومة بجميع الالهة التي ترفع من
 والحمد لله رب العالمين
 كانت له واثبت القاموس في الحق والحقانية في اسير
 في البرزخ واما الرحمن فهي اسم الحق بالحق والحق
 باعتبار انصاف كل شيء بحقيقة من خصص الوجود بالحق
 العامة المختصة بالرحمة والوجودية الخاصة المتعلقة بالرحمة
 يظهر من رحمة ورحمانية وباعمال المراد عند اعطاء جبرائيل
 نسبت الرحمة بهما للسمي والرحمة والرحمة فاذن
 في غيرهما واثبت اسم الرحمة اليه وكليات جميع الموجودات في
 رحمة نوع يوم واثبت الرحمة في البرزخ واثبت في الرحمة
 بالعلم من هو المومن الذي يكون القاموس فاثبت اسم الرحمة
 وباعتبار حكم الامور فيسري في الفروع ككل من عرف
 وعرفها تفصيله واثبت فيسري في الفروع ككل من عرف
 في كمالها كمالها في الفروع ككل من عرفها تفصيله
 عند ما وثقت في الحق وهو في السبل والذات والآخر
 نقد البطلان في الحق وهو في السبل والذات والآخر



فذلك لان عالم البرزخ جامع للماضي والحاضر ولا يبدان يكون
 في الدنيا وهم الحكمة اليه يظهر للماضي والحاضر ولا يبدان يكون
 ايضا يظهر ان يظهر ما احكامها واثبت ما احكامها واثبت ما احكامها
 في القسم الذي يتعلق بالبعد واما القسم المتعلق بالحق والحق
 وقام الحق في هذا الاثر والاشراف على الاثر في وقت الله في
 عرف في كمالها كمالها في الفروع ككل من عرفها تفصيله
 والباب في هذا الوقت في المعارف الموقودة واذن في هذا الوقت
 بعضات العبد من الضيق واليسرة والفروع وكذا الاشهر والطقس
 الحق من الحيات والعلوم والارادة والقدرة والسم والبر والعلو
 في الاكوان وغير ذلك في هذا البرزخ هو رتبة تنزل الزمان في
 من التقليل والاعراض عن التوبة والذكر في هذه الارقات الشريفة
 الواسعة واسرها فاحذت لذلك عباد الله والعلو والسم والبر
 ان فاته الكتاب جامع لجميع المراتب العوالم التي هي الكتاب
 سميت باسم الكتاب واما التسمية المسومة باسم الله فهي ايضا
 فاعلموا انها في جميع اسم الله والله ثبت ان تسميها باسم
 ما ذكر في سطورها فاثبت التسمية في جميع اسم الله والله ثبت ان تسميها باسم

المسومة بجميع الالهة التي ترفع من
 والحمد لله رب العالمين
 كانت له واثبت القاموس في الحق والحقانية في اسير
 في البرزخ واما الرحمن فهي اسم الحق بالحق والحق
 باعتبار انصاف كل شيء بحقيقة من خصص الوجود بالحق
 العامة المختصة بالرحمة والوجودية الخاصة المتعلقة بالرحمة
 يظهر من رحمة ورحمانية وباعمال المراد عند اعطاء جبرائيل
 نسبت الرحمة بهما للسمي والرحمة والرحمة فاذن
 في غيرهما واثبت اسم الرحمة اليه وكليات جميع الموجودات في
 رحمة نوع يوم واثبت الرحمة في البرزخ واثبت في الرحمة
 بالعلم من هو المومن الذي يكون القاموس فاثبت اسم الرحمة
 وباعتبار حكم الامور فيسري في الفروع ككل من عرف
 وعرفها تفصيله واثبت فيسري في الفروع ككل من عرفها تفصيله
 في كمالها كمالها في الفروع ككل من عرفها تفصيله
 عند ما وثقت في الحق وهو في السبل والذات والآخر
 نقد البطلان في الحق وهو في السبل والذات والآخر



105

يا بني اوصيك بنقود الله وحسنه ولزوم حق الله وحقوقه وحقوق الله عليه وحقوق الله عليه وحقوق الله عليه
اجمعي فانه الله يني عنك واحفظ الله في السر والعلانية ولا تبيع قرأة القرآن ظاهره وباطنه
وعتونه بالفهم والتدبر والتفكير والحزن والبكاء وراجع الى القرآن في جميع الاحكام فانه القرآن حجة الله
على خلقه واحفظ حقه ولا تعدل عن العلم بخطوة وتعلم الفقه ولا تكن من جهال الصوفية وعوامهم
واهمهم الاسواق فانهم لصي الذين وقطاع الطريق على المسلمين وعليك بالسنة وكن على اعتقاد اهل السجدة
واجتناب المخرجات فانه كل محدثه بدعة وكل بدعة ضلالة ولا تصح الاشارة والنسوان والمساكين والاعنياء
والعوام فانه يذهب دينك واقنع من الدنيا ببسير والزوم الخلق وابدك على خطيتك وكل الحلال
فانه منافع الخيرات ولا تمس الحرام فتمسك القار يوم القيمة واللبس الحلال بخد حلو الايمان والعباد
وكن على رجل ولا تنس مواقفك بين يدي الله واكثر من صلح الليل وصيام النهار ولا تختلف من الحياة
من غير ان تكون اماما او مؤذنا ولا تطلب الرتبة فمن طلبها لم يفلح ابدا ولا توقع في القبال بشهادة
ولا تخضع بحال من فضائله والتواطين ولا تدخل في الوصايا وقتر من الناس كاتفر من الاسد وعليك
بالحق حتى لا يذهب دينك وعليك بالسفر لئلا تقبل نفسك فانه النبي صلى الله عليه وسلم قال سافر في الحق
وتغنموا واحفظ قلوب المشايخ ولا تغتر بقول من يمدحك ولا تغتر بقول من يذمك وليكن المديح والذم
عندك سواء واحسن خليفك مع الخلق اجمع والزوم التواضع فانه النبي صلى الله عليه وسلم قال من تواضع لله
رفعه الله ومن تكبر وضعفه وعليك بالادب في جميع الاخوان مع كل من اخرج وارحم جميع الخلق من غيرهم
وكبرهم ولا تنظر الى رتبة ابيهم الرتبة ولا تصح فانه الصالح من العقل وهو بميت القلب وقال
النبي صلى الله عليه وسلم ما اعلم لضحككم قلوبكم ولبيكم كبراً ولا تأس من الله ولا تقطع من حمة الله
وعشرين الخوف والرجاء يا بني اترك الدنيا فانه في طلبها يذهب دينك وعليك بالصوم والصلة وكن
في الفقر قليلاً غنياً غنياً متواضعاً فقيراً غنياً يا ثامن الخصال الصوفية خادماً لخالقها
والملك واحفظ قلوبهم واوقاتهم وسيرتهم ولا تنكر عليهم شيئاً الا ما خالف الشريعة فانه ان انكرت عليه شيئاً
لم يضره ابداً ولا تنس الناس شيئاً ولا تغارهم ولا تدخر شيئاً فان الله بان رزق مقسوم وكن سعي القدر
والقلب باذل بما ورثك الله وآبائك والخلق والحسد والغل والعنف فانه الخلق والخسوف النار ولا تنظر حاله

١٥٢

قال الشيخ الكبير والقطب الأعظم الأظهر قدس سره قال في بحث وحدة الوجود
 العبدية والرب عبد باليت شعري من المكلف **قال الشيخ الكبير** قد ترقب من حضيض
 الحجاز إلى ذروة الحقيقة فزأى بالمشاهدة العيانة أنه ليس للوجود إلا الله تعالى وأنه كل شيء هالك
 إلا وجهه فلما شاهد أن موجودات الدنيا المحسوسة ليست إلا كالوجودات التي تحصل بكونها من غير
 واحدة في مراتب متعددة أبداً للوجودات التي ليس لها المبدأ والنهاية أبداً لا طول ولا
 الرتبة في مقابل الأضواء قال العبدية والرب عبد يعني أنه جميع تلكها كلة لا وجود لها حقيقة
 إنما الوجود هو الله تعالى وأن كل شيء هالك إلا وجهه بل الوجود بتمامه كما جعل الشخص الواحد في مراتب
 المتعددة وليس بواجبة في الموجودية سوى هذا التمايز فيها ومن هذا الوجه يطلق عليه القائل بالوجود
 ثم لما وجب إلى ذروة الحقيقة وشاهد أن كمالها بأسرها هالك سوى الله تعالى حصل له ذلك فقال
 بالوله باليت شعري من المكلف
 قال الشيخ الكبير قدس سره

فقد رتب له دونه من حيث هو
 فيكون له من حيث هو
 فيكون له من حيث هو

وهذا التحقيق مبني على ما قال البيضاوي رحمه الله تعالى من علي ما كان وبغيره آية وجوده
 والكل كمال آية ولو شققت جهات الموجودات وتفحصت وجوهها وحدتها بأسرها فآية وجودها
 لا وجه الله أي الوجه الذي بل جبهة انتهى وعلى ما قال بعض العارفين كل ما في الكون وهم أوهام
 أو عكس المرآة أو ظلال وعلى ما قال حجة الأبرار في الحياة الممكن في حد ذاته هالك دائماً
 هذا وجهه لهذا المقام لأن المقام في وحدته الوجود وفقاً لله بالتوفيق العلية

قال شيخنا الأكبر والقطب الأعظم الأظهر قدس سره في بحث وحدة الوجود من علم التصوف
 العبدية والرب عبد باليت شعري من المكلف شرح الوزير للرحوم الحاج خليل باساق قدس سره الله بغير أنه
 بآية العبد المحيى ومعنى الرب الأمر فإذا أمر الله العبد بالصدق فهو يكون العبد محيياً فاستجاب وإن بما أمر
 وإذا أمر العبد بشيء من الله تعالى فاستجاب لله تعالى وأعطى بما سأل فيكون الرب محيياً أيضاً بهذا الاعتبار
 انتهى حقيقة فهو كمن يروى مع ما فيه أنه قوله قدس سره باليت شعري أنه يصحح شراً بل يكون لغواً وذلك مما
 لا يعلق بشأنه فيكون إنما ما يحل في هذه الحالة من قوله قدس سره العبدية يعني كفضل العبد فضلاً لأنه على
 حقيقة لأن الأمر كما يكون عوضاً عن المضاف إليه يكون إشارة إلى حذف المضاف وهو شياً في كلام العرب فهذا

في هذا يتم الكلام في المرام وإنما هو والرب عبد نعمناه أيضاً بلفظ المكاتب المقام كانه قيل
 عليه ما نقول في اختياره بل لو كان جزيئاً جازباً عنه بقوله الرب عبد يعني اختيار الرب اختياراً عبداً
 لا المختار في كماله والعبد مضطرب في صورة الاختيار عليه ما في السابطة يلزم من ذلك جبر وهو مذموم
 عامة العبدية قدس سره وأما قوله قدس سره باليت شعري من المكلف جواب عما روي عليه من أنه إذا كان الأمر
 لا يقتضي التكليف من ذلك لأنه معنى قوله قدس سره من المكلف يعني من يستحق التكليف لأن من استغفابه وسلامه
 أن كل عبداً بالغ مكلف لا سعة فيه فيقتضي لنا سبباً بمعنى الاستغفار بمعنى آخر وهو أن هذا التكليف تصرف في ملكه
 لا بشرط الاحتفاق فلا يكون التكليف والتعذيب ظلاً منه بل وإنما كلفوا بأفعالهم واختيارهم اختياراً
 من الله تعالى والزمان لعباده فلو يلزم من ذلك أيضاً أن يكون انعام المطيع عبثاً والهدى أشار قدس سره بقوله
 باليت شعري أنه لأن الشعور أخص من الادراك وبالبتة تدل مع التمسك بحصول الادراك من الله
 بعيد لأن هذه المسائل من مزالق أقدام الأفهام ولذلك تمق بوصول المرام في حين من الكلام
 نعمنا الله به ببركة قربة إلى حضرت العالم

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين

105

104

Vol

109

١٠٠
 ١٠٠
 ١٠٠
 ١٠٠
 ١٠٠
 ١٠٠
 ١٠٠

جبرئیل ۱۰۰
 میکائیل ۱۰۰
 اسرافیل ۱۰۰
 عزرائیل ۱۰۰
 جبرئیل ۱۰۰
 میکائیل ۱۰۰
 اسرافیل ۱۰۰
 عزرائیل ۱۰۰
 جبرئیل ۱۰۰
 میکائیل ۱۰۰
 اسرافیل ۱۰۰
 عزرائیل ۱۰۰

جبرئیل ۱۰۰
 میکائیل ۱۰۰
 اسرافیل ۱۰۰
 عزرائیل ۱۰۰

۱۶۰

جبرئیل ۱۰۰
 میکائیل ۱۰۰
 اسرافیل ۱۰۰
 عزرائیل ۱۰۰

جبرئیل ۱۰۰
 میکائیل ۱۰۰
 اسرافیل ۱۰۰
 عزرائیل ۱۰۰

جبرئیل ۱۰۰
 میکائیل ۱۰۰
 اسرافیل ۱۰۰
 عزرائیل ۱۰۰

جبرئیل ۱۰۰
 میکائیل ۱۰۰
 اسرافیل ۱۰۰
 عزرائیل ۱۰۰

اگر بر کسی بر زبان صفاتی در بر صفت کند بدینند مجاهده قلبه و فتنه که از تمام ایدوب بر صفت
 چکد و کماله ضایع اولور و پس اولی و دوم بود که توحید الله خلیه صفایه سابق و با صفت نفسی که
 ابراهیم الخاقی حضرت زکریا علیه السلام اولی که سن و مقامه سن اولی که جواب ده و بدینکه سن اولی که زبانه
 و برام و در حسیب ایدوبی سن و در کماله ضایع اولی که سن و مقامه سن اولی که زبانه
 مشایخ حنفی سن و در کماله ضایع اولی که سن و مقامه سن اولی که زبانه
 نصفه کماله چو کماله اولی که سن و مقامه سن اولی که زبانه
 اولی که نجه بیا مجاهده و با صفت کماله حاصل اولی که سن و مقامه سن اولی که زبانه
 و عزت اختیار ایدوب و اولی که سن و مقامه سن اولی که زبانه
 نسبت به سبب ایدوب اولی که سن و مقامه سن اولی که زبانه
 اما چنانکه کماله و در کماله ضایع اولی که سن و مقامه سن اولی که زبانه
 ابراهیم الخاقی حضرت زکریا علیه السلام اولی که سن و مقامه سن اولی که زبانه

من رساله عبد القادر

دعوت الى سبيل الله علما و صلحا
 دعوت الى الله فتا في الله واصل اوله
 مخصوص صدر
 مخصوص صدر

شيخ الاسلام ابو القاسم تركي سلطان تركي سلطان
 شيخ الاسلام تركي سلطان تركي سلطان
 شيخ الاسلام تركي سلطان تركي سلطان
 شيخ الاسلام تركي سلطان تركي سلطان
 شيخ الاسلام تركي سلطان تركي سلطان

وَصَفَّ النَّصِيفَ بِمَنْ يَدْرِي لِفَعْلَانِهِ بِمَا عَنْ شَمَالِي
 وَبِأَيِّ النَّصِيفِ اسْتَفَامَ وَشَيْبُ وَهْمٌ بِأَيْتَعَالِ الْوَرْدِ خَالِي
 عِيَالِي فِي الْحَيَاةِ شَقْلُ مَوْتِي وَبَعْدَ الْمَوْتِ هُمْ لَا يَقْنَعُونِي
 تَمَّ أَقَارِي بِحَيَاةٍ قَبْرِي كَانَ أَقَارِي بِأَيِّ مَوْتِي
 وَصَفَّ النَّصِيفَ بِمَنْ يَدْرِي لِفَعْلَانِهِ بِمَا عَنْ شَمَالِي
 وَبِأَيِّ النَّصِيفِ اسْتَفَامَ وَشَيْبُ وَهْمٌ بِأَيْتَعَالِ الْوَرْدِ خَالِي
 عِيَالِي فِي الْحَيَاةِ شَقْلُ مَوْتِي وَبَعْدَ الْمَوْتِ هُمْ لَا يَقْنَعُونِي
 تَمَّ أَقَارِي بِحَيَاةٍ قَبْرِي كَانَ أَقَارِي بِأَيِّ مَوْتِي

قاله الحسان

بَشِيرًا مِنْ بَلَدِي يَا أَرِي يَا فَاتِنَ الزَّيْنِ وَالْأَنْجَامِ وَالْوَبِ
 كَتَبْتُ عَلَى خَدَيْكَ سَطْرِينَ الْأَذَى خَالَهُ الْوَرْدُ لَا خَالَهَ الْخَطْبُ

يَا خَالَهُمُ النَّفْسُ كَرْتَسِي خَيْرَ مَتَابِلَةٍ
 أَلَسْتَ بِالْقَفْصِ يَا جَمِيعَ الْإِنْسَانِ

وَمَنْ مَاتَ يَمِتَ وَمَنْ لَمْ يَمِتْ لَمْ يَمِتْ
 وَالْخَلْقُ الْكَبِيرُ كَأَنَّكَ مَاتَ فِي الْبَلَّاسِ

ليس على الله الحرج الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله أجمعين اعلم السعداء الله في الاربعين
واياتا ان الشيخ يحيى الدين الري في ذكره الزمر فقال من رآه الغائب يسبحك في كل شهر وميزرتك
في كل ايام من ايام الشدة والمزب وغير ذلك هكذا كل السنة فلهم يوجدون في ١٧ من كل شهر جانب الشرق
وكذا في اربع عشرة يوم وفي ٢١ هنيئاً ويوجدون في ٦ وفي ٢١ وفي ٢٨ في ايسان وهو ما بين المشرق والمغرب
ويوجدون في ٣ وفي ١٥ وفي ٢٣ وفي ٣٠ في جانب الشمال ويوجدون في ٥ وفي ٢٥ في الركن البعيد وهو ما بين
شمال المغرب ويوجدون في ٤ وفي ١٢ وفي ١٩ وفي ٢٧ في جانب المغرب ويوجدون في ٢ وفي القاسم وفي ١٧ وفي ٢٤
في جانب البريد وهو ما بين المغرب والمشرق ويوجدون في ١ وفي ١٦ وفي ٢٤ في البقي وهو ما بين الجانبين
ويوجدون في ٨ وفي ١١ وفي ١٨ وفي ٢٦ في جانب الجنوب بصورة هكذا



فأذا عرفت سبب كل قوم من الشهود وعلمك فاعلم انك اذا لم تفرق
وباشرة في امر من مقصودك فاجعل ظهرك جانب علمك مثلاً اذا
كانوا في جانب الشئ فاجعل ظهرك جانب الشئ وقد علمت جانب الشئ
الملك تستعمله في نفسه بهم وقد علم عليهم وتقول لمن فذلك
توكلت واعتقدت بعبادته الرجال الغيب حصوله امرى واذا
مرادك ثم نظرت مراد اوصافه الله فقل ان من شأن الحماره
مع العدو في الجانب الذي جانب من ذلك اليوم فاذا الوقت ظهره
جانب الرجال غلب على العدو وانما الوقت العدو جاسم
فذلك الحماره فان امكن جعل الرجل ظاهره فليعلم ذلك
والجانب مع العدو ومن كان له امر مهم يطلب حصوله
يسبق ان يتوكله ويختار الخلق ويعمل كدتهن وبعد السلام
وجه ظهره جانب الرجال الغيب والارواح المقدسه وبقراء
هذا الدعاء ثلثه وست مرتين يحصل مراده باذن الله
ولكن شرط حضور القلب واعتقاد تام والدعاء هذا
بسم الله السلام عليكم يا ارواح المقدسه يا قلوب الملائك
يا اربابا يا بديلا يا رضاء يا خلاقا يا نقيباً يا اوداً آمناً
يا خفيق بقره يا خادماً يا بقره اسئلكم ان تهبوا لى
واحصلوا وكونوا على حاجتي حتى تحققم وجزية النبي صلى
عليه وسلم سلم الله تعالى في الدارين وبعده احبلى
على النعمه عشر مرات

[illegible]

الحاتم

بهر زمان بر اولسه درك آنكه ويلات مجدده ختم
اولسه درك امت مجدده بوندن اوله و اوله امان

سنة ١٢٠٠
في شهر ربيع الأول
بمدينة القاهرة

بِالْأَيْمَنِ
 عَلَى الْمَاءِ أَفْقَرًا نَدَفَ كَرَمُهُ مِثْلَ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ
 الْإِسْلَامُ مِنْ خَلْقِهِ
 وَصُورَتِي كَوْنَهُ

بسم الله آه
دفع مغرر الجحش خلوص بره یلا قرآن اوله بسطه ایل بر این ختمه ۴۱۰۰ هر یوم
۱۰۰
لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین دفع بلاء الجحش ۴۱۰۰ کره یلا قرآن اوله هر کون
۱۰۰
عرج کدور

جورك اولى بكبر توريلة بعد مجرى برده سحق اوله يعنى جورله اولى ويكون تورله بعد انفسكه اجبر الزك
كس امله لاله لاكن سحق اوله واجبر الكلدان لجوروله انقبه مقامه استمال اوله فبده وناقصه

بلغ الجونا يسودون مكة المتحالون

لواؤند	مستامکی	قرم طر	دارچین	آسنون	صافر	جلیبنا آفری شکر
۳۰	۴۰	۵۰	۶۰	۷۰	۸۰	۹۰

الطين المختوم هو الطين الذي يكون بين بلدة ارمير وبين سلاو بنك ويقال للطينية لينة ابلدة يقال القليلة وسميت كسب
 غليان تلك الطينة ان النبي صلى الله عليه وسلم قد نقل من قله الشربة على طين ثم اختلطت في القلي الارض واختلط طينها بالطين
 الذي هو الارض ثم اخذ ذلك الطين ثم بقي اثره في ذلك المكان ثم يغلي في السنت مرة فيقول النصارى ثلاثة ايام او اكثر
 والاسرأ خذونه ثم يهدون الى الملوك اعلاها واذناه يعطون لساكن الناس ويسعون لساكن الناس يقال الطين المختوم
 والطين الاوثيق يقال له كبل بالتركي هكذا اسمع من رجل بغدادى من الشياطين

أثر الخلد للقيق لولية على التحقيق رجاء العبد الرقيق رب كاشفى حادث وميت غيب التسليم الرجوع لولى الأمر الميق
 القاسم هذه الكتب حسب الرقيق ان اسكنه فخر اللذان الخلق والآمن بحب الدعوات التوفيق ^{الذي اسمع}
 خرج الترمذي بسند غريب ضعيف من معاذ بن جبل قال رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا توضأ مسح وجهه بطنف ثوبه
 مشكاة صاحب في سنن الوضوء اي يشف بعد الوضوء على القاري وعند الشافعي مسح للوضوء والمفسر ان التشفيف
 حيث قال ان الحديث المذكور ان محمداً صلى الله عليه وسلم اعذر اوليائه الجواز لان يموتوا اقبله بعد وضوء بمندل فده وجعل
 ينفذ الماء بيده قال ابن حجر ويمكن كون رده عليه السلام اعذر اوليائه الجواز قراءة المشكاة للولى على القاري من عين
 انظر كيف استعمل سنة في مقام التمسك به ابن حجر في مقام وضع ما موهو الخفيف في ثبات المسك بطريق الاستدلال
 صورة ماحلة من صلاحية السند للسنة قدس فريداً ^{الطال} وفي شرح الكبير للزمخشري لا بأس بالتمسك بالسنة بل
 بعد الوضوء وروى ذلك عن عثمان بن ابي مسروق وقاله حواشي الادراك لا بأس بالتمسك بالسنة فيبقى اثر الوضوء
 على الأعضاء وخرج باستحباب التمسك صاحب السنة على القاري وتفصيله في شرحه لمقالة على المشكاة
 نفطاً لما استعمل من أعضاء الوضوء مكره وما روى عن علي السلام محو الى الخربك وكذا في الفيل بالتمسك الى جميع البدن
 على القاري باب الفيل
 من مشكاة النصاب

هذه الأشياء مدقوقة فخلط جميع الطعام اللين بالخلاوي قبل الطبخ سمع من حاجي بمشرداه مكي
 كيون ٣٠ درم بوزر ٣ درم دارجين ١١ درم قاقوله ٥ درم قرقيل ٥ درم مصكي ٥ درم كوزيرة ٨٠ درم
 كوزيرة نافع للقولال سمع من سكي بود

سنة مكي تبريز ايجنه صاروب اولاد بدم ياتي ايلة
 او قوله اذن صكره برك ايجنه فون لكن ينسب قاي
 ايجنه لسكر فلجان ماو ينسب دورت فلجان قاي
 قينايد سنا مكي ايل بيله قينايد صكره شكري قايوب
 جزلي ايجنه اريكة اذن شراب اوله مسعود
 غليت نافعه سمع من مكي

١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠	٣١	٣٢	٣٣	٣٤	٣٥	٣٦	٣٧	٣٨	٣٩	٤٠	٤١	٤٢	٤٣	٤٤	٤٥	٤٦	٤٧	٤٨	٤٩	٥٠	٥١	٥٢	٥٣	٥٤	٥٥	٥٦	٥٧	٥٨	٥٩	٦٠	٦١	٦٢	٦٣	٦٤	٦٥	٦٦	٦٧	٦٨	٦٩	٧٠	٧١	٧٢	٧٣	٧٤	٧٥	٧٦	٧٧	٧٨	٧٩	٨٠	٨١	٨٢	٨٣	٨٤	٨٥	٨٦	٨٧	٨٨	٨٩	٩٠	٩١	٩٢	٩٣	٩٤	٩٥	٩٦	٩٧	٩٨	٩٩	١٠٠
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

سبب	جمعة	خميس	اربعاء	ثلاثاء	اثنين	احد
ز	و	هـ	د	ج	ب	ا
				اهج ز د ب و د	محرّم	
				ج ز هـ ب و د ا د	صفر	
				د ا و ج ز هـ ب ز	ربيع الاول	
				و ج ا هـ ب ز د ب	ربيع الآخر	
				ز د ب و ج ا هـ ج	جمادى الاولى	
				ب و د ا هـ ج ز هـ	جمادى الآخر	
				ج ز هـ ب و د ا و	رجب	
				هـ ب ز د ا و ج ا	شعبان	
				و ج ا هـ ب ز د ب	رمضان	
				ا هـ ج ز د ب و د	شوال	
				ب و د ا هـ ج ز هـ	ذوالقعدة	
				د ا و ج ز هـ ب ز	ذوالحجة	

بسم الله الرحمن الرحيم

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the preceding text, written in a cursive style.

واعلم ان المرأة تقال في الرجل في ثلاثين موضعاً الاول يشترط عليها ستر - الوجه والكفين والذراعين والنافي
 رفع يديها عند التسمية الى منكبيها والثالث ان تضع يديها على شهاها تحت ثديها والرابع ان تضع يدين كفيها اليمنى
 على اليسرى ولا تقبض الراس والخامس ان لا يجره على الحمار حتى قال في الخبر لو قيل بفساد صلاتها لم يجزها للمكث
 على القول بان صلاتها عورة والسادس ان تغطي في الركوع والسابع ان تحكي ركبتها فيه والثامن ان لا تفرج
 اصابعها فيه والتاسع ان لا تبتدي ضعيفاً في السجود والعاشر ان لا يجاني بطنها عن خديها بل تلمز في
 بها فيه والحادي عشر ان تفرش ذراعها على الارض فيه والثاني عشر ان تغطي خديها في القعود والسادس عشر
 اصابع القدمين فيه والراعي عشر ان تجلس متوركاً والحادي عشر ان تغطي خديها في القعود والسادس عشر
 ان تجعل الساق اليمنى على الساق اليسرى فيه والسابع عشر ان تجعل يديها على اصول خديها بحيث تكون اصابعها
 في وسط خديها فيه فان هذا الوجه استمر لها والثامن عشر اذا قاربها شي في صلاتها صفت ولا تسبح
 والتاسع عشر ان لا تؤم الرجل الا في صلاة الجنازة والعشرون ان يكره حضورها جماعة الرجال والحادي عشر
 ان تكرم جماعة النساء والثاني والعشرون ان تقف الامام وطهها والثالث والعشرون ان صلاتها في بيتها
 افضل والرابع والعشرون انها لا يستحب في حقها الاسفار في صلاة الفجر والخامس والعشرون اشتراط
 نية الامام امامتها الصلحة اقتدارها به والسادس والعشرون انساها اذا انها صلاة الرجل والسابع والعشرون
 كراهة اذان جماعة النساء وكراهة اقامتها والثامن والعشرون ان لا تكرم صلاتها في الحرم بخلاف الرجل
 والتاسع والعشرون ان تستمر كفيها عند التسمية ندباً بخلاف الرجل والثلاثون ان تخفض ولا تبتدي
 الضبعين وحديثي المختص



بیا که یوزان بشماره کند
 قرمان عالی صادر اولمشدر
 خطیبی که کمال است الا اندر
 بنفشه ادا صلا به جمع
 ایوه لر دیو
 قد مدد با خود بدین ذره حرارت
 اولسه ما خاڑی تر کنن ایچنه
 طویلد روت ابقلرینی و التریبی
 امام خاڑن ایچنه قیوت
 عت اید بعد و وقتله
 کیوت یته دغم اولور
 جبردر

